جواهر لعل نهرو

نامه های پدری بدخترش

ترجمهٔ

محمود تفضّلی

چاپ دوم





جواهر لعل نهرو و دخترش

این عکس مخصوص این ترجمه فارسی ارسال شده

چند کلمه از مترجم:

استقبال گرمی که از کتاب «زندگی من» اثر معروف جواهر لعل نهرو بعمل آمد مرا برانگیخت که به ترجمهٔ آثار دیگر این مرد بزرگ نیز بپردازم ومخصوصاً کتاب «نگاهی بتاریخ جهان» را که از آثار بسیار نفیس و مشهور اوست بفارسی درآورم. آن کتاب مجموعهٔ نامه‌هائیست که نهرو درطول مدتی درحدود دوسال و نیم اززندانهای مختلف خود برای دخترش نوشته است ودرآنها یکدوره تاریخ جهان با شکل تازه وخاصی بیان گشته است.

اما خودآنها دنبالهٔ نامه‌های دیگریست که قبلا برای دخترش نوشته بود وهمین نامه‌هاست که در این مجموعه بنام «نامه‌های پدری بدخترش» جمع آوری ومنتشر شده است.

از آنجا که این نامه‌ها ازیکسو مقدمه‌ئی برای کتاب بزرگ «نگاهی بتاریخ جهان» میباشد وازسوی دیگر مستقلا شامل اطلاعاتیست که برای کودکان ونوجوانان ومردم عادی بسیار مفید است چنین بنظرم آمد که باید آنها رازودتر منتشر ساخت.

ترجمهٔ نامه‌ها یکبار درروزنامهٔ روزانهٔ «بامشاد» از نخستین شمارهٔ آن که درسال جاری انتشاریافت بچاپ رسید ومورد استقبال فراوان قرار گرفت. واینك چاپ دوم آن بصورت کتابی مستقل در دسترس علاقمندان قرار میگیرد.

همانطور که ازمقدمه‌های کتاب برمی‌آید جواهرلعل نهرواین نامه‌ها را دراصل فقط برای استفادهٔ دخترش که ازاو دوربود ودر ییلاق بسر میبرد نوشت و بعدها مجموعهٔ آنها بصورت کتاب جداگانه درآمد.

ترجمهٔ کنونی ازروی نسخه‌ئی که درسال ۱۹۵۲ ازطرف «مطبوعات دانشگاه اکسفورد» درهندچاپ شده ومتعلق به کتابخانهٔ و هند در تهران میباشد ترجمه شده است.

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه در مهر ماه یکهزار وسیصد وسی شش هجری
خورشیدی درچاپخانهٔ فردوسی تهران بپایان رسید

فهرست

صفحه

استقبال عمومی از این کتاب بقدری بوده است که درظرف ۲۲ سال از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ (که نسخهٔ فوق الذکر چاپ شده) چاپ آن ۳۳ بار تجدید شده است یعنی گاهی اوقات در یك سال دو یاسه چاپ از آن انتشار یافته است . مسلم است که ازسال ۱۹۵۲ به بعد نیز چاپهای دیگری از آن منتشر شده که متأسفانه بدست من نرسیده است و از آنها بی اطلاع هستم .

قابل تذکر است که ترجمهٔ کتاب بااطلاع وموافقت خود آقای جواهر لعل نهرو صورت گرفته است واین اجازهٔ ایشان موجب مباهات وافتخار من میباشد.

همچنین خانم ایندیرا گاندی دختر آقای جواهر لعل نهرو که این نامه‌ها در اصل برای ایشان نوشته شده مقدمه‌ئی مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند وهمراه با دوعکس برای من ارسال داشته‌اند . از این لطف ایشان که باوجود گرفتاریهای فراوان در خواست مرا پذیرفتند بسیار سپاسگزارم.

از جناب آقای طیب جی سفیر کبیر محترم هند در تهران و آقای قدوائی وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت هند نیز سپاسگزارم که در تهیهٔ مقدمهٔ کتاب کمك مؤثری کردند.

عکسهائی راکه ضمیمه کتاب شده از منابع مختلف جمع آوری کرده‌ام و بر کتاب افزوده‌ام .

امیدم اینست که این کتاب مورد استفادهٔ نوجوانان و هموطنان گرامی قرار گیرد ودر ضمن به تقویت روابط دوستانهٔ دوملت ایران وهند نیز کمك دهد .

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۶

این مقدمه‌را خانم ایندیرا گاندی مخصوص

ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته‌اند

دهلی نو - ۳۰ اوت ۱۹۵۷

بامسرت فراوان اطلاع یافتم که آقای محمود تفضلی « نامه های پدری بدخترش» را بفارسی ترجمه کرده است .

هنگامیکه این نامه‌ها نوشته میشد درنظر نبود که منتشر شوند . این نامه‌ها پاسخی بود به‌پرسشهای یکدختر خرد سال و کنجکاو . نظر این بودکه میان او باکسی که درطی سالیان دراز تقریبا همیشه بخاطر آزادی وطنش درزندان بسرمیبرد همراهی نزدیکتر وپیوند استوارتری بوجود آید.

این نامه‌ها دریك فرصت کوتاه ومحدود درفاصلهٔ دودوره زندان نوشته شده است . آنزمـان دوران کشمکشها و هیجانات و مشکلات فراوان بود. این نامه‌ها بمن کمك میدادندکه نظر وسیع تری پیدا کنم زیرا افکار مرا درجهات مختلف وزمینه‌های گوناگون هدایت میکردند و درمن علاقهٔ خاصی برمی‌انگیختند که‌نه فقط بسوی تاریخ و باستانشناسی بلکه بسوی سایر جنبه‌های زندگی نیزمعطوف میگشت.



ایندیرا نهرو در سنین کودکی و حدود زمانی که این نامه‌ها برایش نوشته شده است

این عکس هم مخصوص نشر در ترجمهٔ فارسی ارسال شده است

این واقعیت که پدرم باوجود تمام اشتغالات و گرفتاریهایش فرصت میبافت ذهن مرا که تازه براه می‌افتاد نیز راهنمائی کند موجب شادمانی فراوان من میشد و بمن نیرو می‌بخشید تاتنهائی وجدائی و دوری ازاورا که دروضع زندگی آنزمان‌ما گریز ناپذیر بود تحمل کنم.

امیدوارم کودکان ایران بتوانند درقسمتی از آن شادمانی ومسرتی که‌من داشتم سهیم گردند وازین‌راه اندك اندك وطن مرا بشناسندوتفاهمی نسبت به آن پیدا کنند.

ایندیرا گاندی

مقدمهٔ چاپ اول کتاب

این نامه ها درتابستان سال۱۹۲۸ بدخترم «ایندیرا» نوشته شده است. در آنوقت او درییلاق «مسوری» در ارتفاعات هیمالایا بسر میبرد و من درروی جلگه های کم ارتفاع پائین بودم. مجموعهٔ آنها نامه های خصوصی وشخصی بود که برای یك دختر کوچك ده ساله فرستاده شده بود. اما دوستانی که نظر وراهنمائی آنها برای من بسیار پرارزش است در آن نامه‌ها فوایدی دیدند و پیشنهاد کردند که آنهارا به عدهٔ وسیع تر و بیشتری عرضه‌دارم.

نمیدانم آیا پسران و دختران دیگرهم آنها را خواهند پسندید یانه؟ امیدوارم کسانی که این‌نامه هارا میخوانند بتدریج بیندیشند که‌این این دنیای ما مثل خانوادهٔ بزرگی ازملت هاست. همچنین هرچند یقین ندارم‌اما امیدوارم آنها بتوانند درموقع‌خواندن این نامه هاقسمتی‌ازلذتی راکه من‌درموقع نوشتن آنها داشته‌ام بدست‌آورند.

نامه‌ها بشکلی ناگهانی‌قطع میشوندزیرا آن تابستان دراز بپایان رسیده بودو«ایندیرا» هم میبایست از کوهستان باز گردد. درتابستان سال بعد (۱۹۲۹) برای او ییلاق مسوری یا یك‌آسایشگاه کوهستانی وجود نداشت.



یک عکس قدیم

ایندیرای خردسال ومادرش



ایندیرا و پدرش

مقدمه برای چاپ دوم

پیش از آنکه این نامه ها را بعده‌ئی وسیعتر وبیشتر از آنچه‌در اصل‌مورد نظر بود عرضه دارم مدتهادر بارهٔ آنها تردیدداشتم‌ودودل‌بودم اما استقبال مهر آمیزی که‌ازطرف مطبوعات ومخصوصاًازطرف‌مردم‌بعمل آمد بمن جرأت بخشیدوتردیدوترس مرادورساخت.

چاپ‌اول آنها مدتهاست که‌نایاب شده وحتی‌خود نویسندهٔ«نامه‌ها» هم یك‌نسخه از آنرا ندارد . بدینجهت‌چاپ دومی‌از آن فراهم‌شده‌است. چند اشتباه کوچك که درچاپ اول‌بوددراین چاپ اصلاح شده‌است‌امااز جهات دیگردر آن هیچ تغییری راه نیافته است .

استقبالی که از این کتاب کوچك بعمل آمد بمن جرأت بخشید که درفکر اضافه کردن‌نامه‌های‌دیگری‌بر آنهاباشم‌اما من خودرابه‌یك‌معشوقهٔ حسود بخشیده‌ام که‌خدمت به‌اوهیچ فرصت ومجالی برای پرداختن‌بکار های دیگرباقی نمیگذارد [۱] .

سال گذشته‌وقتی که درزندان «ننی»محبوس بودم‌فکر دنبال کردن نامه ها بنظرم آمد. درآنجادیگر فرصت ومجال کم نبود . اما نامه های

۱ــ منظورازاین «معشوقهٔ حسود» فعالیت‌های‌سیاسی و اجتماعیست که تمام وقت‌نهرورا بخودمشغول میداشت واورا بزندان‌هم کشاند .

سه نامهٔ آخری‌هم مربوط به دوران خاصی‌هستند وشاید در این کتاب جـای مناسبی ندارند . اما این سه نامه را نیز بر کتاب افزوده‌ام زیرا تصور نمیکنم فرصتی بدست‌آورم که آنهارادنبال کنم .

متوجه هستم که چون‌نامه‌هارا بانگلیسی نوشته‌ام دایـرهٔ انتشار آنهامحدود خواهد بود. طبعاً گناه این‌امر کاملا متوجه خود من‌است فقط با ترجمه کردن‌آنها ممکن است که این نقص جبران شود.

الله‌آباد ـ نوامبر ۱۹۲۹

ج. ن.

نامه‌های پدری بدخترش :

زندان زیاد نیستند[۱]. در زندان کتاب کافی برای مراجعه وجود ندارد. بعلاوه ذهن من چنان از ساخته شدن تاریخ، به آنصورت که هر روز در هند ساخته میشد، پر بود که دیگر در فکر گذشته‌های مرده و از دست رفته نبودم.

وقتی که از زندان بیرون آمدم پس از چند هفتهٔ معدود دوباره به آنجا باز گشتم و باز ماهها در زندان ماندم. معهذا در اول ژانویهٔ امسال در زندان خود تصمیم گرفتم که نامه‌ها را ادامه بدهم. در این راه پیشرفتهائی هم کردم اما بزودی در ۲۶ ژانویه بطور ناگهانی و غیر منتظره آزاد شدم و بلافاصله رنجهای خانوادگی[۲] و گرداب امور اجتماعی و عمومی مرا در خود گرفتند و باینسو و آنسو کشاندند و دیگر نتوانستم نوشتن نامه‌ها را دنبال کنم. اکنون باز در انتظار آسایش و آرامش مجدد سلول زندان هستم که بتوانم این کار را ادامه دهم.

در این ضمن ایندیرا بزرگ میشود و ممکن است دیگر من نتوانم با معلومات و اطلاعات روزافزون او همراهی کنم.

الله آباد - اکتبر ۱۹۳۱

جواهر لعل نهرو

۱ـ یکی از این نامه ها در کتاب « نگاهی به تاریخ جهان » نقل شده و نخستین نامهٔ آن کتابست

۲ـ اشاره به مرگ پدر نهرو و مشکلات دیگر زندگی اوست.

۱

کتاب طبیعت

وقتی که باهم هستیم اغلب در بارهٔ چیزهای مختلف ازمن سؤالاتی میکنی ومن هم میکوشم به آنها پاسخی بگویم. اکنون که تو در «مسوری» هستی ومن در «الله آباد» دیگر نمیتوانیم باهم چنین گفتگوهائی داشته باشیم از این جهت میخواهم گاه بگاه در بارهٔ داستان زمین خودمان و تقسیمات متعدد آن که کشورهای بزرگ و کوچك میباشد مطالب مختصری برایت بنویسم.

تاکنون چیزهائی در بارهٔ تاریخ انگلستان وتاریخ هند خوانده‌ای اما انگلستان فقط یك جزیرهٔ کوچك بیش نیست و هند نیز هر چند که سرزمین پهناور و بزرگیست فقط قسمت کوچکی ازسطح زمین میباشد. اگر بخواهیم چیزی در بارهٔ این دنیای خودمان بدانیم نباید تنها به کشور کوچکی که ممکنست در آنجا بدنیا آمده باشیم بیندیشیم بلکه باید به تمام کشورها و تمام مردمی که در روی زمین هستند فکر کنیم.

افسوس میخورم که دراین نامه‌های خود نمیتوانم جزمطالب بسیار مختصری برایت بگویم اما امیدوارم که همین مختصرهم مورد علاقه‌ات واقع گردد وسبب شود که بتمام دنیا فکر کنی ومردم دیگری راکه در آن هستند همچون برادران وخواهران خودمان بدانی.

میگوئی پس چطور میتوانیم بفهمیم که در آن زمان هاچه‌اتفاقاتی روی داده‌است ؟

بدیهیست که ما نمی‌توانیم بنشینیم و در بارهٔ این چیزها فکر کنیم و همه‌چیز را با تصور خود بسازیم. البته‌تصور کردن‌خیلی جالب و شیرین است زیرا اما باتصورات خود میتوانیم افسانه‌های پریان‌را هم بسازیم . اما این‌قبیل افسانه ها به حقیقت احتیاجی ندارند زیرا بر اساس هیچ‌یك از واقعیاتی که دیده‌ایم و می بینیم تکیه ندارند و فقط محصول خیال و تصور مان‌هستند درصورتیکه آنچه راجع به داستان و سرگذشت زمین میدانیم ومیگوئیم فقط محصول خیال وتصور نیست.

درواقع هرچند که ماهیچ کتاب و نوشته‌ئی از آن‌روزگارهای‌قدیمی نداریم اما خوشبختانه بعضی‌چیزها داریم که مثل یك کتاب برای‌ما مطالب بسیار زیادی نقل می کنند . مـا صخره ها و سنگ ها و کوهستان ها و دریاها و ستاره‌ها و رود خانه‌ها و بیابانها و فسیل های باقیمانده از حیوانات قدیمی را داریم .

اینها و چیزهای دیگری مثل اینها کتابهای ما در بارهٔ داستان روزگارهای قدیم‌زمین هستند .

تنها راه واقعی برای فهمیدن داستان زمین فقط این نیست که در این باره در کتاب‌های مردم دیگر مطالبی بخوانیـم بلکه راه بهتـر آن اینست که بخود کتاب‌طبیعت رجوع کنیم. امیدوارم تو نیز بزودی‌بیاموزی که چگونه میتوان این داستان را از روی سنگ‌ها و کوهها خواند.

تصور کن که چقدر این کار جذاب وشیرین است. هرقطعه سنگ

وقتی که بزرگتر شدی دربارهٔ داستان زمین و مردم آن در کتابهای بزرگ مطالب بسیاری خواهی خواند وخواهی دید که این سر گذشت از هر داستان یاهر قصهٔ دیگر که بتوانی بخوانی جالبتر وشیرینتر است.

البته میدانی که زمین ما خیلی خیلی کهنسال و پیر است. میلیونها سال عمر دارد. روزگار خیلی خیلی درازی در آن هیچ آدمیزادی زندگی نمیکرد، نه مردی و نه زنی. پیش از آنکه انسان در روی زمین پیدا شود حیوان‌ها و جانوران در آن زندگی میکردند و پیش از پیداشدن حیوانها روزگارهای درازی گذشت که هیچ موجود جانداری درروی زمین نبود.

خیلی دشوار است که تصور کنیم این زمین ما که امروز تا این اندازه از انواع حیوانهاو انسانها پراست روزگاری بدون تمام اینها بوده است وهیچ موجود جانداری در آن پیدا نمیشده است. امـا دانشمندان و کسانیکه مدتها دربارهٔ این موضوع ها مطالعه و فکر کرده‌اند بما میگویند کـه روزگارهای دراز زمین خیلی گرم وسوزان بود بطوری که هیچ موجود جانداری نمیتوانست درروی آن زندگی کند.

اگرما کتاب‌های آنهارا بخوانیم وسنگ‌هاو فسیل [1] هارا (که باقیماندهٔ حیوانات قدیمی هستند) مطالعه کنیم خودمان‌هم میتوانیم ببینیم و بفهمیم که درحقیقت باید همینطورها که میگویند باشد.

تو تاریخ را در کتاب‌ها میخوانی. اما در روزگار قدیم که هنوز انسان وجودنداشت مسلما هیچ کتابی هم نمیتوانست نوشته‌شده باشد لابد

۱ــ برای کلمهٔ فسیل که بمعنی بقایای سنگ شدهٔ گیاهها وحیوانات قدیمی است لغت «سنگواره» راوضع کرده‌اند. امااز آنجا که این کلمه در بسیاری‌ازز بانها بهمین صورت بکارمیرود درترجمهٔ فارسی هم عیناً بکار برده شد.

جریان آب آنها آنرا بدره‌ئی که در پای کوه بوده کشانده‌است‌وجریانهای کوچك آبهای کوه یواش یواش آنرا پیش‌و پیش‌تر رانده است تا به یك رودخانهٔ کوچك رسانده است. رودخانهٔ کوچـك هم آنرا همراه خود به یك رودخانهٔ بزرگتر آورده‌است. در تمام این مدت آن‌تکه‌سنگ‌درته رودخانه می‌غلطیده ودر اثر این غلطیدن یواش‌یواش گوشه‌هایش ازمیان رفته است‌و به‌یك سنگ صاف و گردو صیقلی مبدل‌شده است و باین ترتیب آن‌سنگ‌ناصاف‌و گوشه‌دار بصورت سنگ گردوصافی که‌می بینی در آمده است. عاقبت‌هم دریك‌جائی این سنگ از رودخانه بیرون افتاده است‌و تو آنرا پیداکرده‌ای. اگر رودخانه آنرا همچنان باخود بـرده بود این سنگ بازهم کوچکتر میشد تا اینکه عاقبت بصورت یك سنگریزه وماسه درمی آمدودر کناره‌های دریا به برادران خود می پیوست و جزء شنهای زیبای ساحل دریا میشد که‌بچه‌ها باآن‌بازی میکنندوبا آنهـا برای‌خود قصر میسازند.

وقتیکه‌یك‌تکه‌سنگ کوچك میتواند اینهمه مطلب برایت بگوید آیا ازتمام تخته‌سنگها وصخره‌ها و کوه‌ها واینهمه چیزهای دیگـر کـه دور و بر خودمان می‌بینیم‌چه‌چیزهامیتوان آموخت؟

که می‌بینی در کنار راه یا در دامنهٔ یك کوه افتاده است میتواند یك صفحهٔ کوچك از کتاب طبیعت باشد ومیتواند برایت چیزی بگوید البته بشرط آنکه خواندن آنرا بلد باشی.

برای اینکه بتوانی هر زبانی را بخوانی چه هندی چه اردو چه انگلیسی (وچه فارسی) محتاج آن هستی که الفبای آنرا بیاموزی بهمین قرار پیش از آنکه داستان طبیعت را در کتابهای آن یعنی درسنگ‌هاو صخره‌ها بخوانی باید الفبای آنرا یاد بگیری. چه بسا که همین حالاهم تااندازه‌ئی میدانی که چگونه میتوان این کتاب را خواند.

اگر یك سنگ کوچك گرد و صاف و صیقلی را ببینی آیا چیزی برایت نخواهد گفت؟ آیا ازخودت نمیپرسی که این سنگ چگونه چنین صاف وصیقلی و گردو بدون گوشه و بدون لبه های تیز شده است؟ اگر یك سنگ بزرگ را بشکنی وچند تکه کنی ، هرتکهٔ آن ناصاف است و برای خود گوشه های متعدد ولبه های تیز دارد.

این سنگهای نوك تیز وناصاف به آن سنگ صاف و گرد وصیقلی هیچ شباهت ندارند پس چگونه آن سنگ صاف بآن شکل گرد وهموار وصیقلی درآمده است ؟ اگر چشمهایت خوب به بیند وگوشهایت خوب بشنود این سنگ هم داستان خودرا برایت خواهد گفت.

این سنگ بتو میگوید که یك روزگاری، روزگاری خیلی پیش از این‌ها،قسمتی از یك تخته سنگ بزرگ بوده‌است،درست مثل یك تکه سنگ که‌ازیك تخته سنگ بشکنیم. یایك تکه سنگ ناصاف بوده‌است که گوشه‌ها ولبه های تیز فراوان داشته است. بعد باران ها باریده است و کم کم

و زنان پیدا شده‌اند. مردان و زنانی که با آنچه اکنون می‌بینیم بسیار متفاوت بوده‌اند. آنها وحشی بودند و با حیوانات فرق زیادی نداشتند اما تدریجاً و کم کم برای خود تجربه‌هائی آموختند و بفکر کردن پرداختند. نیروی فکر، آدمیزاد را از حیوانات ممتازساخت. همین نیرو آنهارا از قویترین و بزرگترین حیوانات وحشی‌هم نیرومندتر ساخت.

امروز می بینی که یك آدم کوچك روی سر یك فیل بزرگ می نشیند و او را وادار میسازد که هرچه دلش میخواهد برایش انجام‌دهد.

فیل خیلی بزرگ وقوی است، خیلی قوی تر از «فیلبان» کوچکی که روی گردنش می‌نشیند. باوجود این «فیلبان» میتواند فکر کند و چون بهتر ازفیل فکر میکند ارباب‌و آقای‌فیل‌میشوداست‌وفیل خدمت کار اومیگردد.

باین قرار بتدریج که فکر انسان بیشتر رشد میکند باهوش تر و روشن بین‌تر و عاقل‌تر میشود. چیزهای فراوانی کشف میکند. میفهمد که‌چگونه آتش‌روشن کند؛ چگونه زمین را بکاردو برای‌خودش در آن غذا برویاند؛ چگونه برای لباس خود پارچه ببافد و برای سکونت خود منزل بسازد؛

جماعاتی‌از آن‌مردان‌وزنان‌قدیمی‌عادت کردند که باهم‌زندگی کنند وباین‌ترتیب نخستین شهرها بوجود آمد. پیش ازآنکه شهرها ساخته‌شود مردم دریکجا ساکن نبودند ومعمولاازیك‌جا بجای دیگر منتقل‌میشدند. احتمال داردکه در آن موقع مردم دریك‌نوع چادر زندگی میکردند و

چگونه تاریخ آغاز زمین نوشته شده است

در نامهٔ دیروزم برایت نوشتم که ما باید آغازسرگذشت زمین‌را از روی کتاب طبیعت بیاموزیم. این کتاب شامل تمام چیز هائـی میشود که‌در اطراف خود می‌بینی. صخره‌ها، کوهها، دره‌ها، رودها، دریاها و آتش‌فشانها همه قسمت‌های مختلف این کتاب هستند.

این کتـاب همیشه در برابر ما گشاده است. اما در میـان ما عدهٔ کسانی که به آن توجه میکنند یا میکوشند آنرا بخوانند خیلی کم وناچیزاست!

اگر ما یاد بگیریم کـه چگونه میتوان این کتاب را خواند و فهمید. چه داستان‌ها و سرگذشت های شیرینی کـه بـرای مان نقـل خواهد کرد. داستانهائی که میتوانیم در صفحات‌سنگی این کتاب بخوانیم از داستان پریان‌هم زیباتروجذاب‌تر خواهدبود.

همچنین از روی‌این کتابست که میتوانیم در بارهٔ آن روزگارهای بسیار قدیم که حتی هیچ آدمیزاد یاحیوانی‌هم در روی زمین مازندگی نمیکرد مطالبی بیاموزیم.

وقتیکه ما مطالعهٔ این کتاب را دنبـال‌کنیم خواهیم دید که پس ازمدتهای دراز نخستین‌حیوانات پیدا شده‌اند وبعد بدنبال‌آنها حیوانات بیشترو بیشتری‌بوجود آمده‌اند وبعدازآنها آدمیزاد یعنی نخستین‌مردان

عوض مردم در آن زمان خط خوشی داشتند و خیلی قشنگ مینوشتند. امروز در کتابخانه‌های خودمان کتابهای فراوانی داریم که باخط های بسیار خوش و زیبا و با دست نوشته شده‌اند. مخصوصا در هند ما کتابهائی بزبانهای «سانسکریتی» و «فارسی» و «اردو» داریم که باین ترتیب نوشته شده‌اند. اغلب کسی که نسخهٔ کتاب جدید را مینوشت در اطراف صفحات آن نقوش گل و بوته‌های زیبائی هم میکشید و تزئیناتی درست میکرد.

با رشد و توسعهٔ شهرها، کم کم کشورها و ملت‌ها تشکیل شدند. مردمی که دریك کشور زندگی میکردند و بهم نزدیك تر بودند طبعا بـا یکدیگر بیشتر آشنا میشدند و تصور میکردند ازمردمان دیگری که در کشورهای دیگر زندگی میکنند بهتر هستند و درکمال حماقت بادیگران می‌جنگیدند. آنها نمی‌فهمیدند وحتی امروزهم بسیاری ازمردم نمی‌فهمند که جنگیدن مردم با هم و کشتن یکدیگر احمقانه ترین کاریست کـه انسان میتواند بکند. این کار برای هیچکس فایده‌ئی ندارد.

برای آموختن سرگذشت شهرها وکشورها در آن روزگـاران باستانی گاهی اوقات کتابهای قدیمی و کهنه‌ئی بدست می‌آوریم. امااین کتابهازیاد نیستند. درمقابل چیزهای دیگری هستند که بما کمك میدهند. مثلا بعضی ازپادشاهان وامپراطوران باستانی گزارش سلطنت وحکومت خودشان را برلوح‌ها وستونهای سنگی مینوشتند. کتابـها مدت درازی باقی نمیمانند. کاغذهای آنها میپوسد یا موش خوردگی پیدا میکنند. اما سنگ‌هاروزگارخیلی طولانی‌تری دوام میکنند. شایدستون سنگی «آشوکا»[۱]

۱ـ آشوکا از پادشاهان بزرك وباستانی هند است که در تاریخ هندتقریبا مقام داریوش بزرك را درتاریخ ایران دارد.

صورت چادرنشین هارا داشتند.

درآنوقت انسان هنوز نمیدانست که چگونه میتواند غذای خودش را از زمین بدست آورد. به این جهت در آنزمان نه برنج وجود داشت و نه گندم که از آن نان درست کنند. درآنزمان ها حتی سبزیها و بسیاری از چیزهائی که امروز میخوریم وجود نداشت و ناشناس بود. شاید فقط بعضی میوه های وحشی طبیعی وجود داشت که انسان آنروزی آنهارا میخورد. مسلما بیشتر مردم از گوشت حیواناتی که شکار میکردند و میکشتند میخوردند و با آن زندگی میکردند.

وقتی که شهرها رشد پیدا کرد مردم هنرهای زیبا را هم آموختند. همچنین نوشتن را نیز یاد گرفتند. امـا تا مـدتهای زیاد هنوز کاغذ وجود نداشت که برروی آن بنویسند. مردم آن زمان برروی پوست درخت «پوجپاترا» مینوشتند.

تصورمیکنم این درخت را به انگلیسی «بیرچ» می گویند. همچنین برگ درخت های نخل را برای نوشتن بکار میبردند.

بعدها کاغذ پیدا شد و نوشتن خیلی آسان تر گشت. اما هنوز هم تا مدتها ماشین های چاپ نبود و نمیشد مثل امروز کتابها را در هزاران نسخه چاپ و منتشر کرد.

درآنوقت کتاب هارا با دست و با کمال دقت مینوشتند باین جهت مسلماً کتابهای زیاد وجود نداشت. نمیشد به یك کتابفروشی رفت و مثل امروز یك جلد کتاب خرید. هرکس کتابی میخواست باید کسی را پیدامیکرد که از روی آن کتاب یك نسخه دیگر برایش بنویسد و این کارهم وقت زیادمیگرفت امادر

۳

بوجود آمدن زمین

میدانی که کرهٔ زمین بدور خورشید میچرخد و کرهٔ ماه هم بدور زمین حرکت میکند.

همچنین شاید میدانی کرات دیگری هم هستند که مثل زمین ما بدور خورشید میچرخند. تمام این کرات که زمین ماهم جزئی از آنهاست «سیاره‌ها»ی خورشید نامیده میشوند زیرا درسیروحرکت هستند و بدور خورشید میچرخند.

«ماه» که بدور زمین میچرخد یك «وابستهٔ زمین» نام دارد زیرا وجودش به زمین وابسته‌است. سیاره‌های دیگرهم مانند زمین ما برای خود یك یاچند «ماه» دارند. خورشیدوسیاره‌هایش باضافهٔ وابسته‌هایشان که«ماه‌ها» باشند مجموعا یك خـانوادهٔ خوشبخت را تشکیل میدهند و همگی باهم «منظومهٔ خورشیدی» نام دارند.

آنها را از آنجهت بنام خورشید و «خورشیدی» مینامند که متعلق به خورشید هستند ودرواقع خورشید پدرتمام آنهاست و این سیاره‌ها و ماه‌ها که منظومهٔ خورشیدی نـامیده میشوند همه از خورشید بوجود آمده‌اند.

هنگام شب وقتی که به آسمان نگاه میکنی هزاران ستارهٔ کوچك وبزرگ در آن می‌بینی. ازمیان تمام آنها فقط چند تائی «سیاره» هستند

را در ارگ شهر الله آباد بخاطر داشته باشی . برروی این ستون سنگی یك اعلامیه از طرف « آشوکا » کنده شده است . او یکی ازپادشاهان بزرگ هند بود و صدها سال پیش سلطنت داشت .

اگر به موزهٔ شهر «لکنهو» بروی کتیبه‌ها ولوح‌های سنگی فراوانی خواهی دید که برروی آنها کلماتی کنده و نوشته شده است .

در موقع مطالعهٔ تاریخ باستانی وقدیمی کشورهای مختلف مطالبی در بارهٔ چیزهای بزرگی که در چین و مصر بوجود آمده بود خواهیم آموخت . این چیزها خیلی پیش در روزگارهای قدیم و در دورانی که کشورهای اروپا هنوز از قبیله‌های وحشی پر بود وجود اشت .

همچنین مطالبی در بارهٔ روزهای عظمت هند و دورانیکه منظومه‌های «رامایانا» و «مهابراتا»[1] نوشته شدند وهند کشوری بزرگ و نیرومند بود خواهیم آموخت.

امروز کشور ما بسیار فقیر است ومردمی خارجی بر آن حکومت میکنند . ما حتی در کشور خودمان آزاد نیستیم و نمیتوانیم آنچه میخواهیم بکنیم. اما همیشه وضع چنین نبوده است وشاید اگر ماجداً بکوشیم بتوانیم کشور خودمان را دوباره آزاد سازیم و بتوانیم سرنوشت مردم فقیر آنرا بهتر کنیم وهند را نیز مانند بعضی کشورهای امروز اروپا بصورتی در آوریم که برای زندگی مطبوع باشد[2] .

درنامهٔ بعدی سرگذشت جذاب و شیرین زمین را از آغـاز آن برایت شروع خواهم کرد .

۱ـ «رامایانا» و «مهابراتا» دو منظومهٔ قدیمی و باستانی هنداست که درهند مثل «شاهنامه» در ایران میباشد. درآخر همین کتاب مطالب بیشتری در بارهٔ آنها هست.

۲ـ خوانندگان گرامی توجه دارند که این مطالب سال‌ها پیش نوشته شده است که انگلیسیان برهند مسلط بودند وحکومت داشتند .

دیگر بما نزدیکتر است بنظرمان بزرگتر می آید وماآنرا بشکل یك سینی بزرگ یایك توپ بزرگ آتشی می بینیم.

باینقرار زمین ما از خانوادهٔ خورشید یعنی منظومهٔ خورشیدی است ومثل یکی از سیاره های دیگر میباشد که از خودشان نورو روشنی ندارند.

ما فکر میکنیم که زمین خیلی بزرگ است. در حقیقت هم زمین نسبت بخود ما که موجودات خیلی کوچکی هستیم بسیار بزرگ است بطوریکه اگرما بایك قطار تندرو راه آهن یابایك کشتی بزرگ وسریع سفر کنیم هفته‌هاو ماهها طول میکشد تاازیك قسمت زمین به‌یك قسمت دیگر آن برویم[1] اما باوجود آنکه زمین بنظرمااینقدر بزرگ است در حقیقت مثل یکی ازذرات خاك وغبار میباشد که‌وقتی نور خورشید ازداخل پنجره بیك اطاق تاریك میتابد در روشنائی دیده میشوند.

خورشید که زمین را روشن میکند میلیونها کیلومتر اززمین مادور است وستاره‌های دیگر خیلی بیشتر از مادورند.

ستاره شناسان یعنی کسانیکه دربارهٔ ستاره‌ها مطالعه میکنند بما میگویند که در روز گارهای خیلی خیلی قدیمی زمین ماو تمام سیارات دیگر جزء خورشید بوده‌اند.

خورشید در آن موقع هم همان‌طور که حالا هست توده‌ئی ازمواد سوزان ومشتعل وفوق العاده گرم بوده‌است.

۱ــ درموقعی که‌این نامه نوشته شده است مسافرت باهواپیما باندازهٔ امروز رواج نیافته بود.

در واقع اینها را نمیتوان «ستاره» نامیدوستاره نیستند زیرا ازخودشان روشنی و نور ندارند.

آیا میدانی فرق یك «سیاره» بایك «ستاره» چیست؟

آیا میتوانی آنها را ازیکدیگر تشخیص بدهی؟

«سیاره»ها مثل زمین ما درمقایسه باستاره هادرحقیقت بسیار کوچك هستند. اما درآسمان نسبت به ستاره‌های دیگر بزرگتر بنظرمیرسند. دلیل این وضع آنست که سیاره‌ها ازستاره‌ها بمانزدیکتر هستند. همانطور که ماه که درواقع یك بچهٔ بسیار کوچولو درخانوادهٔ منظومهٔ شمسی است بنظرماخیلی بزرگ جلوه میکندزیرا ازستاره‌هاوسیاره های دیگر بماخیلی نزدیکتر است.

راه درست تشخیص ستاره‌ها از سیاره‌ها اینست که وقتی به آنها نگاه میکنی به بینی آیاچشمك میزنندیانه؟ ستاره‌ها همیشه چشمك میزنند اما سیاره‌ها چشمك نمیزنند و نورشان آرام است. زیرا سیاره‌ها خودشان روشنائی ندارند و فقط باین جهت روشن هستند که از خورشید ما روشنی میگیرند و مثل آینه نور خورشید را منعکس میسازند. نوری که ما ازاین سیاره‌ها وازماه می‌بینیم درواقع انعکاس نورخورشید است که بر آنها میتابد. درصورتیکه ستاره‌های واقعی هر کدام مثل خورشید ما هستند وخودشان نورروشنائی دارند. این نورروشنی‌هم از آنجهت است که همهٔ آنها مثل کراتی آتشین‌مشتعل وسوزان هستند.

خورشید ماهم در حقیقت ستاره‌ایست از نوع ستاره‌های دیگری که درآسمان می‌بینیم وشبها بما چشمك میزنند. منتها چون‌ازستاره‌های

دست میدهد . منتها چون خورشید نسبت بزمین خیلی خیلی بزرگتر است میلیون ها سال طول میکشد تا مقداری از حرارتش را از دست بدهد ومیلیون ها سال طول خواهد کشید تا خورشید هم مثل زمین سرد بشود. ولی زمین که کرهٔ بسیار کوچکیست و مثل ذره‌ئی در فضا میباشد در مــدت خیلی کمتری که البته برای ما هزاران هزار سال میشود سرد شد .

بدیهی است وقتیکه زمین خیلی گرم وداغ وسوزان بودهیچ‌چیزی نمی توانست در روی آن وجود داشته باشد و زندگی کند . در آن زمان نه انسان بود ونه حیوان، نه‌درخت‌ونه گیاه. همه‌چیزدرروی‌زمین شعله‌ور و سوزان و مذاب بود .

پس ازمدت های دراز درهمان‌وقت که زمین‌هنوز کاملا سرد نشده بود همانطور که سابقاًقسمتی‌ازخورشید جداشده وبصورت زمین‌در آمده بود، که‌بدورخورشید میگردد، یك قطعه هم اززمین جداشد که بصورت یك کرهٔ جداگانه‌در آمد که بدورزمین میگردد و آن‌قطعهٔ جداشده‌همین «ماه» است که در آسمان می بینیم.

بعضی از دانشمندان که در این موضوع‌ها مطالعه و تحقیق کرده اند فکر میکنند که ماه‌از آن ناحیهٔ زمین بریده وجداشده‌است که‌حفرهٔ وسیع و پهناور آن‌امروز بصورت اقیانوس آرام میان آمریکا و آسیا قراردارد.

درهرحال بطوریکه گفتم زمین درطول هزاران سال کم‌کم گرمای شدید خودرا ازدست میداد و بتدریج سرد میشد . این کار روزگاران

گاه بگاه قطعه های کوچکی از خورشید جدا شده و در فضا پرتاب گشته است. این قطعات دیگر نمی‌توانستند به پدرخودشان که خورشید بود بهپیوندند و بچسبند ولی انگار که آنها را با یك طناب ناپیدا به خورشید بسته باشند همه به آن پیوند دارند وبدور خورشید میچرخند .

این ستاره‌ها را یك نیروی عظیم که« نیروی جاذبه » نام دارد در فاصلهٔ معینی نسبت به‌خورشید نگاه داشته است وهمین نیروست که من آنرا برایت بصورت یك طناب ناپیدا وصف کردم. این نیرو هر چیز کوچکتر را بسوی چیز بزرگ‌تر جذب میکند ودر زمین ماهم همه‌چیز رابسوی زمین میکشاند. دراثر همین نیروست که اشیاء وزن پیدامیکنند وبروی زمین میافتند. چون‌زمین بزرگترین چیزیست که نزدیك ماست همه چیز را بسوی خود جذب میکند ومیکشاند.

باینقرار زمین ماهم مثل سیارات دیگر در ابتدا جزء خورشید بوده است ویك زمانی از خورشید جدا شده و درفضا پرتاب گشته است ودرفاصلهٔ معینی‌ازخورشید قرار گرفته و بدور آن میچرخد ودرعین‌حال بدورخودش هم میچرخد .

وقتیکه زمین از خورشید جدا شد بصورت خورشید بود . یعنی مثل‌یك توپ آتشین وسوزان‌بود که گازهای مختلف وهوای‌سوزانی آنرا احاطه کرده بود. اماچون‌زمین خیلی کوچك‌بود دراثرحرکت‌درفضا پس از مدت های طولانی کم کم سردشد.

خورشید هم بتدریج و کم کم سرد میشود و حرارتش را از

اقیانوس‌های بزرگ‌ودریاها و بعضی از دریاچه ها بوجود آمده اند که آب آن‌هاهم تامدت‌ها خیلی گرم وداغ بوده‌است.

وقتی که زمین باز هم سرد تر شد و آب اقیانوس ها هم کم کم‌سرد تر گشت دیگر ممکن میشد که موجودات زنده در روی زمین ـ چه در روی سطح زمین وچه در آب دریاهاواقیانوس هاـ بوجود آیند وزندگی کنند و به‌این‌شکل کم کم زندگی درروی‌زمین آغاز گشت.

دربارهٔ آغاز حیات وزندگی درروی زمین در نامهٔ آینده‌ام‌صحبت خواهیم کرد.

بسیار درازی طول کشیده است. کم کم سطح زمین خیلی سردتر شد. اما درون آن بازهم گرم وداغ باقی مانده‌است.

حتی همین حالا اگرچاه بسیار عمیقی حفر کنیم یا به اعماق معدن های ذغال سنگ که دردل زمین کنده شده‌اند فرو برویم هر چه پائین و پائین تر برویم گرما وحرارت بیشتر خواهدشد. احتمال دارد که اگر بتوانیم به‌اندازهٔ کافی به‌اعماق زمین فرو برویم خواهیم دید که قلب زمین ما سرخ و گداخته وسوزان ومذاب است .

ماه نیز که اززمین جداشده بود ودر ابتدا گرم وسوزان بود کم کم سرد میشد . منتهاچون ماه از زمین هم خیلی کوچک‌تر است خیلی زودتر اززمین سرد شده‌است. واکنون بشکل مطبوعی سرد بنظر میرسد.

آیا اینطور نیست؟

حتی بعضی از شاعران وبعضی ازمردم آنرا « ماه سرد » مینامند . شاید هم اکنون تمامی سطح ماه از یخچال های دائمی ودشت های یخ پوشیده‌است . ۱

وقتی که زمین سرد شد . تمام بخاراتی که در هوای اطراف آن جمع بود بصورت آب مایع درآمد و احتمال دارد که تا مدتها بشکل بارانهای شدید و دائمی بروی زمین میباریده‌است .

ظاهراً آب همین باران های عظیم گودیها وحفره هائی راکه در روی سطح چین خوردهٔ زمین بوجود آمده بود پر کرده است و به‌این شکل

۱ــ با پیشرفتی که علوم پیدامیکند امیدزیاد هست که پس ازچندین سال دیگر انسان بتواند بکرهٔ ماه برود واسرار آنرا هم کشف کند. چه بسا کودکانی که امروز این سطوررا میخوانند خودشان بتوانند بکرهٔ ماه بروند .

اگر یادت باشد یکروز در باغ نباتات لندن [۱] چند گیاه نشانت دادم که به آنها گیاه شکارچی میگویند. آن گیاهها وقتی مگسی روی برگشان می‌نشیند خودرا جمع میکنند ومگس را میگیرند و میخورند ولی اینها درظاهر گیاه هستند نه حیوان. در مقابل بعضی حیوان‌ها هم هستند که مانند گیاه ها هرگز از جای خود حرکت نمیکنند مانند اسفنج ها و مرجان هائی که در اعماق دریا ها زندگی دارند و جزو حیوانات حساب میشوند.

در واقع بعضی موجودات هستند که بزحمت میتوان گفت آیا حیوان هستند یا گیاه.

بعدها موقعیکه «گیاه‌شناسی» یعنی علمی که بانباتات و گیاه ها سر و کار دارد و «حیوان شناسی» یعنی علم شناختن حیوانات وجانوران را بیاموزی این قبیل موجودات شگفت انگیز را هم خواهی شناخت که نه کاملا حیوان هستند و نه گیاه.

بعضی‌ها میگویند که حتی سنگها و جمادات هم یکنوع زندگی دارند ویك نوع درد و رنج را احساس میکنند اما باور کردن این حرف خیلی آسان نیست.

شاید بخاطر داشته باشی که وقتی در شهر «ژنو» (در کشور سویس) بودیم یك روز آقائی بدیدن ما آمد که اسمش «سرجاگادیش بوس» بود.

---

۱ - درسال ۱۹۲۶ یعنی دوسال پیش اززمان نوشتن این نامه‌ها نهرو باهمسرش ودخترش که در آن وقت هشت‌ساله بود باروپا رفت ومدتی بیش از یکسال در آنجا ماند. بعضی ازمطالبی که دراین نامه‌ها دیده میشود بااشاره بمشاهدات وخاطرات آن‌سفر نوشته شده است.

٤

نخستین موجودات زنده

در نامهٔ سابق دیدیم که زمین روزگاران درازی گرمتر از آن بود که موجودات زنده بتوانند در آن زندگی کنند وحیات در آن وجود داشته باشد.

طبعاً این سئوال پیش می آید که پس چه وقت زندگی در روی زمین آغاز گشت و آیا نخستین موجودات زنده چه چیزهائی بودند؟

این سئوال بسیار جالب توجه وجذاب است اما پاسخ دادن بآن هم خیلی دشوار میباشد.

خوبست اول به بینیم که اصولا زندگی چیست وچه چیزهائی زنده هستند؟

ممکن است بگوئی که انسانها و حیوانهائی کـه در اطراف مـا هستند وحرکت میکنند موجودات زنده هستند. اما درختها، بوته ها، گلها و گیاهها چطور؟ بیقین آنهاهم موجودات زنده ئی میباشند زیرا آنها هم رشد میکنند، آب می آشامند، غذا میخورند، نفس میکشند و میمیرند.

شاید فرق اصلی واساسی میان یك درخت ویك حـیوان فقط از آن جهت باشد که درخت ازجای خود حرکت نمیکند و جابجا نمیشود درحالیکه حیوانات حرکت میکنندوجای خود را تغییر میدهند.

اکنون باید ببینیم آیا تمام این انواع مختلف حیوانات و جانوران بطور ناگهانی و یکباره و یك روزه باهم پیدا شده‌اند یا بتدریج و کم کم؟

آیا چگونه میتوانیم این مطلب را بفهمیم ؟ ما کتابی نداریم که در همان زمانهای بسیار قدیمی نوشته شده باشد و این مطالب را برای ما بگوید. ولی آیا کتاب طبیعت نمیتواند در این موضوع بما کمك بدهد؟ چرا. در اینجاست که کتاب طبیعت بما کمك میکند و بسیاری مطالب را از روی آن می آموزیم و می فهمیم.

گاهی اوقات در صخره‌ها و تخته سنگهای قدیمی شکل استخوانهای بعضی حیوانات را پیدا میکنیم که بشکل سنگ در آمده‌اند این سنگهارا «فسیل» میگویند. [۱]

وقتی این قبیل سنگها را پیدا میکنیم میتوانیم بگوئیم موقعی که آن سنگ‌ها تشکیل میشده است یعنی در روزگاران خیلی خیلی قدیمی، حیواناتی که شکل استخوانشان در سنگ ها باقی مانده است زندگی میکرده‌اند.

اگر یادت باشد خودت هم بسیاری از این قبیل فسیل‌ها و از این قبیل آثار حیوانات بزرگ و کوچك قدیمی را که بعدها سنگ شده‌اند در یکی از موزه‌های لندن [۲] دیده‌ای.

وقتی که حیوانی میمیرد قسمت های گوشتی و نرم بدنش بزودی میپوسد و متلاشی میشود و از میان میرود اما استخوانهایش مدت خیلی زیادی

---

۱ - به حاشیه صفحهٔ ۱٦ رجوع شود.

۲ - موزهٔ جنوب کنسینگتن South Kensington Museum

آن آقا با آزمایشهای خود نشان داده است که گیاهها زندگی پهناور و بزرگی درخود دارند و همان آقا یکی از کسانیست که فکر میکند حتی سنگ‌ها و جمادات هم برای خود یکنوع زندگی دارند.

بدینقرار می‌بینی که جواب این سئوال خیلی آسان نیست که آیا چه چیزی زنده است و چه چیز زنده نیست؟

فعلا ما سنگها و جمادات را از موجودات زنده کنار میگذاریم و فقط گیاهها و حیوانات را زنده میشماریم. بطوری که میدانی و می‌بینی امروز تعداد انواع موجودات زنده بسیار زیاد و متنوع و مختلف است.

بالاتر از همهٔ موجودات زنده انسان قرار دارد که تمام مردان و زنان جهان از جملهٔ آنها میباشند. بعضی از آنها بسیار زیرك و دانا و باهوش هستند و بعضی هم ابله و کودن و کم فهم میباشند.

بعد از انسان انواع حیوانات هستند که در میان آنها هم بعضی‌ها مانند فیل و الاغ و مورچه خیلی باهوش و چیز فهم میباشند و بعضی هاهم بسیار بیهوش و ابله هستند.

پس از این حیوانات ماهی‌ها و جانوران دیگری که در دریا زندگی میکنند هستند که از نظر زندگی در مرحلهٔ پائین‌تری جای دارند.

بالاخره در آخرین صف موجودات زنده و حیوانات، اسفنج ها و مرجان‌ها و ستاره‌های دریائی و موجودات شبیه آنها هستند که نیمه حیوان و نیمه گیاه میباشند.

بعد هم گیاه‌ها هستند.

امواج آب بکنار ساحل می آید.

در میان فسیل‌ها و سنگهای بسیار کهنه‌هم فقط آثار این قبیل صدفها که در روزگارهای بسیار قدیمی بوده است باقیست و معلوم میشود که در آن زمانها فقط این قبیل موجودات زنده وجود داشته‌اند.

درسنگهای دوره‌های بعد بقایا و آثارحیوانات بزرگترو کامل‌تری را هم پیدا میکنیم . مانند بعضی خزندگان وجانوران عظیم که حتـی از فیل‌های امروزی ماهم بزرگتر بوده‌اند وبعضی پرندگان وحیوانات که‌تااندازه‌ئی بآنچه امروزهم هست شباهت دارند . بالاخره‌درسنگهای زمانهای خیلی بعد آثار وبقایای انسان‌را هم پیدا میکنیم .

بدین قرار چنین بنظر میرسد که انگاردرظهورو پیداشدن‌جانوران و حیوانات نظم معینی وجود داشته است یعنی ابتدا ساده‌ترین حیوانات پیدا شده اندو بعد حیوانات عالی‌تر و کاملتری‌که هر دسته نسبت بدستهٔ دیگر کاملتر بوده‌اند تا اینکه میرسیم بانسان که خود در واقع عالیترین و کاملترین نوع حیوانات است.

این‌موضوع که آیا اسفنج سادهٔ دریائی‌وستارهٔ دریائی یعنی حیوان بسیارساده وابتدائی چگونه‌تکامل یافته وتغییرشکل‌پیداکرده وبشکل عالی‌تری درآمده‌است خودیکی از جالب‌ترین موضوعهای مطالعه است که‌شاید یکروز در این باره‌هم مطالبی برایت بگویم اما اکنون دربارهٔ نخستین‌موجودات زنده صحبت‌میکنیم .

احتمال‌دارد درموقعی که زمین‌سردشد نخستین جانداران که در آن‌پیداشدند موجودات ساده ونرمی بودند که بسفیدهٔ تخم‌مرغ شباهت

باقی میماند وحتی بصورت سنگ درمی آید.

همین سنگهاست که بدست ما می افتد و بوسیلهٔ آنها در بارهٔ حیواناتی که درروزگارهای بسیاردور گذشته زندگی میکرده اند اطلاعاتی بدست می آوریم.

اما بعضی حیوانات ساده مانندستاره های دریائی نیزهستند که اصلا استخوان ندارند در اینصورت وقتیکه میمیرند بدنشان بزودی متلاشی میشودو هیچ چیزی از آنها بجا نمی ماند که بعدها بتوان از روی آنها چیزی فهمید.

اکنون وقتی که سنگها وصخره های قدیمی را که آثار حیوانات مختلف در آنهاهست بادقت مطالعه میکنیم ومجموعه های استخوان های قدیمی راکه پیدا شده است جمع آوری میکنیم میتوانیم به بینیم که همهٔ حیوانات یکباره پیدا نشده اند و باهم زندگی نمیکرده اند بلکه در دورانهای مختلف انواع مختلفی ازحیوانات وجود داشته اند.

از آثار حیواناتی که باقی مانده است چنین معلوم میشود که در آغاز فقط حیوانات بسیارساده ئی در دریاها بوده اند که مثل بعضی ازحیوانات که امروزهم دردریاها زندگی میکنند صدف داشته اند.

وقتی که بکنار دریا میروی می بینی مقدار زیادی صدفهای بزرگ وکوچك زیبا در آنجاهست که به آنها گوش ماهی نیز میگویند ومعمولا آنهارا جمع میکنی.

میدانی که این صدفها همه پوشش های حیوانات کوچکی هستند که در دریا زندگی میکنند وموقعی که میمیرند صدف خالیشان بوسیلهٔ

قسمت شبیه اولی هستند . این تقسیم تقریباً بشکل زیر صورت میگیرد :



بطوری که می بینی « نوکلئوس» یاقلب این موجودهم مانند خودش بدوقسمت میشود وهر قسمت آن بیکی ازتقسیمها میرود و باین ترتیب حیوان یاموجودزندهٔ مزبور تقسیم وزیاد میشود .

احتمال دارد که نخستین جاندارانی که درروی زمین بوجود آمده اند چیزهائی شبیه باین موجودات واین جانداران یك سلولی بوده اند .

چه مظاهر ساده وناچیزی برای زندگی وحیات به این عظمت !

در آنموقع در تمام زمین هیچ موجود یاحیوان عالیتر و بهتر و کاملتری وجود نداشته است . حیوانات واقعی هنوز بوجود نیامده بودند وهنوز میلیونها سال هم طول داشت تاانسان پیداشود .

درواقع بدنبال این موجودات زندهٔ ساده وابتدائی ، ابتدا گیاهها و جانوران دریائی ساده وصدفها وخرچنگها و کرمها بوجود آمدندو بعداز آنها ماهیها پیداشدند . البته دربارهٔ این دستهٔ اخیر از حیوانات قدیمی مطالبی میدانیم زیرا این حیوانات قسمتهای صدفی واستخوانی داشتند و آثارشان برای ما بجا مانده است وبدست ما رسیده است و ما بوسیلهٔ این آثار میتوانیم در بارهٔ آنها مطالعه کنیم .

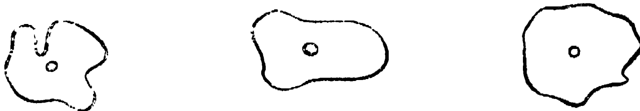
لابدمیگوئی که آیا این آثار چگونه باقی مانده است وچگونه بقایای حیواناتی که درته دریاها بوده اند بدست ما رسیده است !

وقتی که آن حیوانات صدف دار یااستخوان دار که دردریا زندگی میکردند میمردند صدف یااستخوانشان در گل ولای ته دریاها باقی میماند.

داشتند وهیچگونه صدف یا استخوان در بدنشان نبود ودر اعماق دریـاها زندگی میکردند .

از آنجاکه بدن آنها استخوان وصدف نداشته است هیچ نوع اثری هم از آنها باقی نمانده وهیچ نوع فسیل از آنها در دست نداریم و پیدا نمی کنیم. باین جهت درباره آنها باید کمابیش حدس بزنیم .

امروزهم موجودات زنده‌ئی در دریاها هستند که از نوع ستاره‌های دریائی یا همین موجودات ساده هستند و میتوانیم زندگی آنها را مطالعه کنیم . شکل آنها معمولا گرد است اما چون استخوان یا صدف ندارند شکلشان هم دائماً تغییر میکند . آنها تقریباً باین شکل‌ها هستند ؛



وقتی با آنها خوب نگاه بکنی میبینی که نقطه‌ئی در وسط آنها هست. این نقطه که مثل دانه یا هستهٔ آنهاست «نوکلئوس» نام دارد ومثل یك نوع قلب برای این موجودات میباشد که زندگیشان با آن بستگی دارد .

این حیوانات یا موجودات ، یا هرچه اسمشان را بگذاریم ، بشکل عجیب وغریبی زیاد میشوند . درواقع زیادشدن آنها باین صورت است که هریکی از آنها بدو قسمت تقسیم میشود وبه دوموجود شبیه به اولی مبدل میگردد .

این تقسیم باین شکل است که ابتدا دریك جای این موجود فرورفتگی پیدا میشود و آن قسمت ظریف‌تر ونازك تر میگردد . این نازکی کم کم زیادتر میشود تااینکه بالاخره موجود مزبور بدو قسمت میشود که هردو

حیوانات پیدا میشوند

دیدیم که نخستین موجودات جاندار بر روی زمین ما محتملا حیوانات کوچك وسادهٔ دریائی و گیاه‌های آبی بوده‌اند . آنها فقط میتوانستند در آب زندگی کنندو اگر از آب بیرون می آمدند و خشك میشدند میمردند همانطور که ماهی‌ها و ستاره‌های دریائی اگر بر روی شن‌های ساحلی دریا بیفتند وخشك بشوند میمیرند. در آن زمان‌های قدیم سرزمین‌های پوشیده از آب و باطلاقی خیلی فراوان‌تر و بیشتر از امروز بوده‌است . از جانداران آبی وستاره‌های دریائی وماهی‌های نرم وسایر حیوانات ساده آنهائی که پوستشان سفت‌تر بوده چون بزودی خشك نمیشدند میتوانستند مدت درازتری درروی زمین‌های خشك باقی وزنده بمانند .

باین ترتیب جانوران سادهٔ دریائی وستاره‌های دریائی وموجودات دیگر که درآب‌ها زندگی میکردند چون نمیتوانستند بآسانی بازمین های خشك مقابله کنند بتدریج کمتر و کمتر میشدند . اما آنهائی که پوست سفت‌تر وسخت‌تری داشتند و میتوانستند در محیط جدید زندگی کنند افزایش می‌یافتند و بیشتر و بیشتر میشدند .

این یك موضوع بسیار جالب توجه است که باید به آن توجه کرد . معنی آنچه گفتیم اینست که حیوانات وجانداران کم کم خودشان را بـا محیط اطرافشان تطبیق میدهند وجور میکنند .

بعد گل ولای تازه و شن ریزه روی آنهارا میپوشاند و باین ترتیب آنها بخوبی محفوظ میماندند آن گل ولای کف دریا که صدفهارا درخود داشت براثر فشار طبقات گل ولای بعدی وشن هائی که بروی آنهامی نشست کم کم سخت و سفت میشد و سنگ میشد . این سنگ ها مدتها درته دریاهامیماند . هنوز هم دائماً درته دریاها ازاین نوع سنگ هاتشکیل میشود .

بعدوقتی که زلزله میشد وزمین شکاف میخورد وقسمتهائی از کف دریاها بروی زمین بالا می آمد این سنگها بروی زمین میافتادند ودرخشکی میماندند . بعدها آب بارانها کم کم این سنگها را میشست یاجریان آب رودخانه ها آنهارا میسائید و باین ترتیب صدفها واستخوانهائی که قرنها و قرنهاپیش درمیان گل ولای اعماق دریاها پنهان شده و سنگ شده بودند نمایان میگشتند ودراین مواقع مردم آنها را میدیدند وجمع میکردند و برای مطالعه وتحقیق بموزه ها میبردند .

امروز نمونه های این قبیل فسیل های حیوانات وجانوران قدیمی درتمام موزه های علوم طبیعی هست وتوخودت هم مقدارزیادی از آنهارا دیده ای.

باین شکل است که ما بوسیلهٔ سنگهای قدیمی که فسیل حیوانات قدیمی را درخود دارند میتوانیم دربارهٔ آن روزگارها مطالعه کنیم و بفهمیم که زمین ما پیش از آنکه حتی انسان در آن پیدا شود چه شکلی داشته و به چه چیزی شبیه بوده است .

درنامهٔ بعدی خود خواهم نوشت که چگونه آن جانوران ساده و حیوانات صدفی ابتدائی کم کم تکامل یافته اند و بصورت آنچه امروزوجود دارد درآمده اند .

ساده یواش یواش تکامل یافته‌اند و برای انطباق با محیط زندگی خود بصورت حیوانات نوع عالیتری در آمده‌اند. احتمال دارد که انسان هم با همین ترتیب و پس از میلیونها سال تحول و تکامل حیوانات پیدا شده باشد.

بدیهی است ما قادر نیستیم که تغییرات و تحولات عمیقی را که در محیط اطرافمان صورت میگیرد به بینیم زیرا این تغییرات بسیار کند هستند و عمر ما هم نسبت به تحولات طبیعی خیلی کوتاه است. اما طبیعت به کار خود و تغییرات خود و تکامل خود همچنان ادامه میدهد. و هرگز هم متوقف نمیشود یا استراحت نمیکند.

حالا بخاطر بیاور که برایت گفتم زمین کم کم سردتر میشد و دریا ها هم یواش یواش خشک میشدند.

وقتی که زمین کم کم سردتر شد آب و هوا هم تغییر یافت خیلی چیزها عوض شد. موقعی که وضع زمین باین شکل آهسته آهسته تغییر می یافت حیوانات هم تغییر پیدا میکردند وانواع تازه‌ئی از آنها پیدا میشدند و بوجود می آمدند.

در آغاز فقط حیوانات سادهٔ دریائی را داشتیم. بعد حیوانات کامل‌تر دریائی پیدا شدند وسپس موقعی که خشکی ها زیادتر شد حیواناتی بوجود آمدند که هم در آب و هم در خشکی زندگی میکردند و موجوداتی شبیه تمساح ها وقورباغه های امروز بودند بدنبال آنها حیواناتی هم پیدا شدند که فقط در روی خشکی بودند. و دیگر در آب زندگی نمیکردند. سپس پرندگان بوجود آمدند که میتوانستند در هوا هم پرواز کنند.

برایت ازقورباغه اسم بردم. درواقع مطالعه در وجود این حیوان

درهمان موزهٔ شهر لندن[1] دیده‌ای که چگونه پرندگان وحیوانات درزمستان ودرسرزمین‌هائی که در آنجا مقدار زیادی یخ و برف هست رنگشان سفید وشبیه برف میباشد . در نواحی گرمسیر استوائی که مقدار فراوانی گیاههای سبز ودرخت‌های مختلف هست آنها رنگ سبز یا رنگهای روشن دیگر بخود گرفته‌اند . اینوضع از آن جهت است که آنها با محیط اطراف خود منطبق وجور میشوند . آنها رنگشان را عوض میکنند تا خودشان را ازخطر دشمنانشان محفوظ نگاهدارند. زیرا وقتیکه رنگشان همرنگ محیط اطرافشان باشد به آسانی دیده نمیشوند و بخطر نمی‌افتند درسرزمین‌های سرد پشم حیوانات بلندتر میشود تا آنها را ازسرما حفظ کند . وهمچنین بهمین جهت است که مثلا پوست ببر برنگ زرد و راه راه میباشد زیرا باین شکل به لکه‌های نور آفتاب که ازمیان درخت‌های جنگل برزمین می‌افتد شباهت دارد، وخیلی دشوار است که بتوان ببر رادریك جنگل انبوه دید .

همین واقعیت جالب توجه که حیوانات میکوشند خودشان را با محیط اطرافشان جور کنند یك موضوع بسیار با اهمیت است . البته حیوانات خودشان سعی نمیکنند که وضعشان راتغییر بدهند. اما آنهائیکه برحسب طبیعت وضعشان عوض میشود و بیشتر با محیط اطرافشان جور میشوند قدرت زندگیشان بیشتر می گردد وباین ترتیب تعدادشان زیادتر میشود در صورتیکه آنهائیکه با محیط جور نمیشوند بتدریج از میان میروند .

این موضوع خیلی چیزهارا بیان میدارد و نشان میدهد که حیوانات

۱ــ موزه کنسینگتون

را با پستان شیر میدادند . این ها هم درآغاز خیلی بزرگتر از امروز بودند .

پستانداری که ازهمه بیشتر بانسان شباهت دارد میمون است. معنی این حرف این است که چون هرحیوان تدریجاً خودرا با محیط اطرافش جور میکند وتطبیق میدهد کم کم کاملتر وکاملتر میشود . باین قرار شاید انسان هم درآغاز کاریك نوع میمون کاملتر وبهتر بوده است. البته این موجود یا انسان ابتدائی بتدریج پیشرفت کرد یا بهتر بگوئیم طبیعت در تکامل خود پیشرفت کرد واورا کاملتر ساخت.

اکنون انسان دیگر بسابقهٔ خود وآغاز وجود خویش فکر نمیکند و خودش را بکلی از حیوانات جدا میداند . اما خیلی خوبست همیشه بخاطر بیاوریم که ما پسر عمو های میمونها هستیم. و حتی میترسم که رفتار بسیاری از ما واقعاً مانند میمون ها باشد .

بسیار جالب توجه است زیرا بازندگی خود تقریباً نشان میدهد که چگونه حیوانات تدریجاً از حیوانات آبی بحیوانات زمینی و خاکی مبدل شده‌اند. یك قورباغه در آغاز فقط یك ماهی است و بعد بصورت یك حیوان خاکی درمی آید که باریه‌هایش تنفس میکند ومثل تمام حیوانانی است که در روی خاك زندگی میکنند و نفس میکشند.

در آن روزگاران قدیم که زندگی درروی زمین آغاز میگشت جنگلهای بسیار بزرگی وجود داشت. سراسر زمین بصورت باطلاقی و پوشیده از جنگل‌های انبوه بود. این جنگلها بعدها براثر انفجارهای زمین و زلزله‌ها وزیر ورو شدنهای بزرگ زیر خاك ها وقسمت‌های دیگر زمین پنهان شد و براثر فشار مقادیر زیادی سنگ وخاك یواش یواش به زغال سنگ مبدل گشت .

میدانی که ماذغال سنگ را از معدنهائی که دراعماق زمین هست بدست می آوریم. این معدنهای زغال سنگ امروزی درواقع همان جنگل های آنروزگارهای دورو گذشته هستند.

درمیان نخستین حیوانات زمینی مار هاو سوسمارها و تمساحهای بسیار بزرگی وجود داشتند که بعضی ازآنها طولشان به سی تاچهل متر میرسید. مجسم کن که یك مار یا یك سوسمار که سی یاچهل متر طول داشته باشد چقدرعظیم و مهیب میشود ! یادت هست که فسیل های این جانوران را در موزهٔ علوم طبیعی لندن دیده‌ای ؟

مدتها بعدحیواناتی پیداشدند که بحیواناتی که امروزمی بینیم بیشتر شباهت داشتند . اینها پستانداران نامیده میشدند . زیرا بچه هایشان

را می‌بینیم که تخم میگذارند اما تخمهای خود رارها میکنند . هریك از این حیوانات در موقع تخم ریزی هزاران تخم میریزند اما مراقبتی ازتخمهای خود نمیکنند و به‌آنها توجهی ندارند. درمیان آن حیوانات مادربهیچوجه مراقب بچه‌هایش نیست. فقط بشکلی بسیارساده تخم‌ریزی میکند و میرود و هرگز بسراغ تخمهای خود بر نمیگردد . از آنجاکه هیچ‌کس‌مراقب‌این تخمهانیست بیشتر آنها میمیرند و فقط چندتا ازآنها رشد میکنند و ماهی میشوند .

آیا این‌وضع‌یك ضایعهٔ هولناك نیست؟

وقتی که‌به‌حیوانات کاملتروعالیتر نگاه کنیم‌و آنهاراموردآزمایش قراردهیم می‌بینیم که آنها تعداد تخمها و بچه‌هایشان کمتر است امادرمیان آنها مادران خیلی بیشتر وبهتر مراقب تخمها هستند. فی‌المثل می بینیم که مرغ‌خانگی تخم می‌گذارد امارروی تخم های خودمی نشیندتاجوجه هایش از آنها بیرون‌آیندوموقعیکه جوجه هاازتخم بیرون آمدندتامدتی هم به‌آنها غذا میدهد. فقط وقتی که‌جوجه‌ها بزرگ‌شدند وبرشد خود رسیدند دیگرمادرتوجه زیادی به‌آنها نشان نمیدهد.

دربستانداران که حیوانات عالی تری هستند ودرنامهٔ قبلی خودم مطالبی دربارهٔ آن هاگفتم تغییرات بزرگتری روی داده‌است.

این حیوانات تخم نمی‌گذارند بلکه مادر تخم را دردرون‌خودش حفظ میکند و بچهٔ کوچکی‌بدنیا می آورد که خیلی‌ازتخم‌حیوانات‌دیگر کامل تراست مثل سك‌ها، گربه‌ها و خرگوشها. بعد هم مادر به‌بچه‌هایش شیر میدهد. بدین قرار مادر تامدت زیادی ازفرزندانش مراقبت‌میکند .

اما با تمام این‌احوال حتی‌این‌حیوانات‌هم‌مقدار زیادی‌ازبچه هارا

٦

پیداشدن انسان

درنامهٔ آخریمان دیدیم که چگونه حیات باشکل های بسیارساده درروی زمین پیداشد و کم کم درطول میلیونها سال تحول وتکامل یافت و بصورت امروزی درآمد.

همچنین یادآوری کردیم که یکی ازقوانین بسیارجالب ومهم در این تحول زندگی اینست که موجودات زنده همیشه میکوشند خودشان را بامحیط اطرافشان جور کنند ومنطبق سازند. دراثرهمین کوشش است که صفات وخصائص جدیدی در آنها پیداشده وتکامل یافته است وحیوانات کاملتر وعالیتری هم بوجود آمده اند.

این تغییر یا تکامل و پیشرفت را از راههای مختلف میتوان دید. مثلا بطوریکه گفتم پیش از همهٔ حیوانات، جانوران بدون استخوان و نرم تنان بوده اند، اما چون آن ها نمیتوانستند مدت درازی زنده بمانند کم کم استخوان درآنها توسعه وتکامل یافت. نخستین استخوانی که دراین حیوانات رشد یافت «تیرهٔ پشت» (ستون فقرات) بود. بدین شکل تقسیمی در حیوانات بوجود آمد: یکدسته حیوانات بدون استخوان، دستهٔ دیگرحیوانات استخواندار. البته انسان وحیواناتی که دراطراف خود می بینی همه استخواندارهستند.

سپس در میان استخوانداران حیوانات ساده ئی مانند ماهی ها

میشود که آن جمجمه مال یکی از همین انسان های اولی بوده است. اکنون ما آن نوع انسان های آن زمان را انسان « هایدلبرگ » مینامیم زیرا آن استخوان جمجمه در حدود آن شهر پیدا شده است. بدیهی است که متوجه هستی در زمان زندگی آنها نه شهر «هایدلبرگ» وجود داشته است و نه هیچ شهر دیگری .

در آن روزگارهای بسیار قدیمی که آن آدمها زندگی میکردند هوا خیلی سرد بود . آن زمان را دوران یخ بندان ها مینامند زیرا خیلی یخ وجود داشت. یخچال های عظیم و سرزمین های عظیم یخی شبیه سر زمینهائی که اکنون در نزدیکی قطب شمال هست تا خیلی پائین تر از حدود قطب و تا حدود انگلستان و آلمان امروزی میرسید .

برای آدمهای آن زمان مسلماً زندگی خیلی دشوار بود و روزگار بسیار سختی داشتند. آنها فقط میتوانستند در جاهائی زندگی کنند که یخبندان نباشد .

دانشمندان برای ما میگویند که در آن زمان دریای مدیترانه ابداً بصورت امروزی یك دریای بزرگ نبود بلکه بجای آن فقط یکی دو دریاچه بود. همچنین دریای سرخ نیز (که اکنون میان عربستان و آفریقا ست) وجود نداشت و در جای آن زمین بود.

احتمال دارد که قسمت عمده ئی از سرزمین هند هم یك جزیره بود و ایالت پنجاب و قسمتی از ولایات خودمان [1] هم دریا بوده است. تصور کن

۱ـ خانوادهٔ نهرو در شهر الله آباد سکونت داشتند که جزو استان «ولایات متحده» در شمال هند بود. این استان یکی از بزرگترین استانهای هند است که بیش از ۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد پس از استقلال هند این استان را بنام هندی «اوتر پرادش» مینامند .

از دست میدهند. خرگوش هرچند ماه یکبار مقدارزیادی‌بچه‌خرگوش بدنیا می آورد اما بسیاری از آنها میمیرند . در صورتیکه حیوانات عالی تر مثل فیل هرسال یاچندسال‌فقط یك بچه بدنیا می‌آورند وخیلی هم از آن‌مراقبت‌میکنند .

بدین ترتیب می‌بینی به نسبتی که حیوانات کامل تر میشوند‌دیگر تخم نمی‌گذارند بلکه بچه هائی که شبیه خودشان هستند و فقط خیلی کوچك‌ترمی‌باشند دردرون خودشان میپرورانند. بعلاوه حیوانات‌عالیتر در هر نوبت فقط یك بچه‌بدنیامی آورند . همچنین متوجه میشوی که حیوانات عالی‌تر نسبت به‌بچه‌هایشان علاقه وتوجه بیشتری‌نشان‌میدهند.

انسان عالیترین نوع حیوانات است و بدین جهت است که می بینی مادروپدر فرزندانشان را خیلی دوست‌دارند وازآنها خیلی توجه‌و مراقبت میکنند.

ازاین رومیتوان تصور کرد که قاعدتاً انسان از یك حیوانی که‌یك مرحلهٔ از او پائین‌تر بوده بوجود آمده‌است احتمال دارد که انسان‌های ابتدائی خیلی انسان نبودند وبه‌آدمهائی که امروزمی بینیم شباهت زیاد نداشتند . آنها ظاهراً نیمه‌میمون ونیمه‌انسان بودند و بیشترمثل میمون‌ها زندگی میکردند .

یادت هست که باهم درآلمان بدیدن یك پروفسوررفتیم که در شهر «هایدلبرگ» بود؟ آن پرفسور موزهٔ کوچکی‌را بما نشان دادکه‌از انواع فسیل‌ها پر بود ومخصوصاً یك‌جمجمهٔ‌خیلی کهنه وقدیمی‌در آنجا بود که آنرا بادقت زیاد دریك قفسهٔ جداگانه نگاهداری میکرد. تصور

روزگاران قدیمی تا امروز ترسیم کنیم. البته همین ذکاوت و فکر است که انسان را از سایر حیوانات ممتاز میسازد و گرنه عملا میان یک انسان بدون فکر و یک حیوان فرقی نیست.

احتمال دارد نخستین چیز بزرگی که انسان کشف و پیدا کرد آتش بود؛ اکنون ما با یک کبریت آتش روشن میکنیم. اما بدیهی است که کبریت یک چیز تازه ایست. در روزگارهای قدیم برای روشن کردن آتش دو سنگ چخماق را بهم میزدند و جرقه‌ئی تولید میشد و با این جرقه یک قطعه نی یا چوب یا چیز خشک دیگر را آتش میزدند و روشن میکردند.

شاید گاهی اوقات آتش خود بخود در جنگلها پیدا میشد مثلا دو قطعه سنگ چخماق برحسب تصادف بهم میخورد و جرقه‌ئی میپرید و آتشی روشن میشد یا بوسائل دیگر مثلا بوسیلهٔ برق آسمانها جنگلی آتش میگرفت، در این قبیل موارد حیوانها آنقدر هوش و ذکاوت نداشتند که از این اتفاق چیزی بیاموزند. اما انسان با هوش تر و بافهم تر بود و فایدهٔ آتش را میدید. میفهمید که بوسیلهٔ آتش میتواند در سرما خود را گرم نگاهدارد و حیوانات بزرگ را که دشمنش بودند بترساند و از خود دور کند. باین جهت هر جا و هر وقت یک آتش طبیعی روشن میشد، مردمان آن زمان سعی میکردند با ریختن برگهای خشک و چوب بر روی آتش آن را زنده نگاهدارند و نمیگذاشتند که آتش خاموش شود.

یواش یواش شاید خودشان هم فهمیدند که میتوانند بوسیلهٔ زدن سنگهای چخماق بیکدیگر و با جرقهٔ آنها آتش روشن کنند. این موضوع

که تمام قسمت جنوبی و مرکزی هند بشکل یك جزیرهٔ بزرگ باشد و بوسیلهٔ یك دریا از کوههای هیمالایا جدا شود!

دراینصورت اگر میخواستی به «مسوری»[1] بروی بایدقسمتی ازراه را با کشتی میرفتی!

وقتی که انسان ابتدائی پیداشد دراطرافش حیوانات بزرگی بودند که ظاهراً انسان از آنها خیلی میترسید.

امروزانسان ارباب وصاحب اختیاردنیاست وحیوان ها را به هر کاری که میل دارد وادارمیسازد. بعضی هارامانند اسب، گاو، فیل، سگ، گربه وبسیاری حیوانات دیگررام واهلی ساخته است. بعضی هارا برای غذای خود میخورد و بعضی دیگر مانند شیر وببر را برای تفنن خود شکارمیکند.

اما در آن روزگارها انسان ارباب دنیا وقادر بر همه چیز نبود بلکه خودش یك مخلوق بیچاره وضعیفی بود که میکوشید خود را از حیوانات بزرگ آنزمان دور ومحفوظ نگاهدارد. باوجود این کم کم انسان خودش راترقی داد وتکامل یافت ونیرومندتر وقوی‌تر گشت تا اینکه از تمام حیوانات تواناترشد وبرهمه برتری یافت.

آیا این برتری چگونه بدست آمد؟ بدیهی است که این برتری بخاطر نیروی جسمی انسان نبود زیرا مثلا فیل خیلی ازانسان نیرومندتر است. این برتری بخاطر هوش وذکاوت وقدرت مغزانسان بود.

ما میتوانیم خط حرکت تکاملی ورشد فکری انسان را از آن

۱- مسوری- محل ییلاقی دردامنه های هیمالایاست که دختر نهرو درموقعی که این نامه باو نوشته میشد برای ییلاق تابستانی درآنجا بسر میبرد.

انسانهای ابتدائی

درنامهٔ قبلی دیدیم که مهم ترین تفاوت میان انسان وسایر حیوانات هوش وذکاوت انسان بود. همین ذکاوت باو مهارت بخشید واو را از حیوانات عظیم هم نیرومندتر ساخت وگرنه چه بسا این حیوانات، انسان را ازمیان میبردند و نابود میساختند.

بهمان نسبت که ذکاوت وهوشیاری انسان افزایش می‌یافت قدرتش هم زیادتر میشد. درآغاز کار انسان هیچ نوع سلاحی برای جنگیدن بـا دشمنانش نداشت. فقط میتوانست قطعات سنگ رابسوی آنها پرتاب کند. سپس برای خود ازسنگ تبرونیزه وچیزهای دیگروازجمله سوزنهـای ظریف سنگی درست کرد. ماباهم بسیاری ازاین سلاحهای سنگی رادرموزهٔ شهرلندن وهمچنین درموزهٔ شهرژنودیدیم.

دوران یخبندانی که در نامهٔ گذشته‌ام دربارهٔ آن برایت چیزهـائی گفتم کم کم پایان یافت و یخچالها هم از اروپای مرکزی وآسیا ناپدید شد. بهمان نسبت که این نواحی گرمتر میشد انسان هم درآنجاها بیشتر پراکنده میگشت.

درآنزمان ها هیچ نوع خانه و منزل یا ساختمانی نبود. مـردم درغارها زندگی میکردند. هیچ نوع کشاورزی و کشت وکاردرمزرعه‌ها وجود نداشت. انسان میوه های وحشی و طبیعی درخت ها و گـوشت

برای آنها کشف بزرگی بود و به ایشان نیروئی بخشید که بتوانند بر حیوانات دیگر غلبه کنند [۱]؛

از آن زمان انسان در راه تسلط و آقائی بر دنیا قرار گرفت.

۱ـ دربارهٔ پیداشدن آتش درمیان ملت های قدیمی افسانه هائی وجوددارد ازجمله درشاهنامهٔ ما نیزداستان هوشنگ معروفست.

پیش ازآنکه دوران سنك بپایان برسد آب و هوای دنیا تغییر زیاد پیدا کرد وخیلی گرمتر شد. یخچالها درروی سطح زمین خیلی کمتر شدند وتانواحی اقیانوسهای قطبی عقب رفتند. در آسیای مرکزی واروپا جنگل های بزرگی روئیدوسبز شد. ودرمیان این جنگلها نژاد جدیدی ازانسان زندگی میکرد.

این انسان هـا از جهـات مختـلف نسبت به انسانهـای دوران «پالئولیتیك» که وضعشان رانقل کردیم با هوشتر بودند. امـا اینها هم هنوز اسباب ها و لوازمشان‌را از سنگ درست میکردند. بـاین جهت این انسان هاهم بدوران‌سنگ تعلق دارند اما به یك دوران سنگ‌دیرتر وتازه‌تر. ازاین رو آنها را انسان «نئولیتیك» یا انسان دوران سنگ جدید می‌نامند.

وقتی که زندگی این‌انسان های«نئولیتیك» را مطالعه کنیم‌می‌بینیم پیشرفتهای بزرگی صورت گرفته است.وهوش وذکاوت انسان‌اورانسبت بسایرحیوانات خیلی پیش آورده‌است.

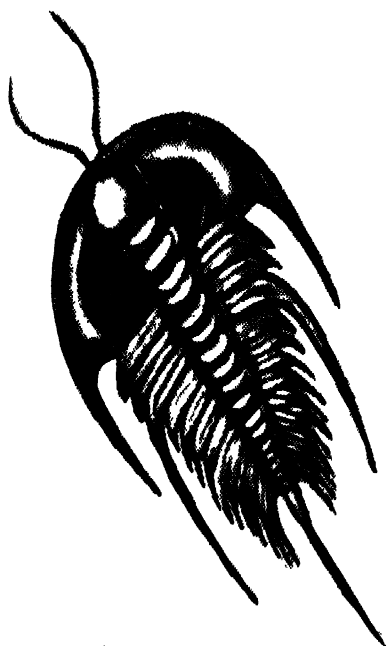
این‌انسان های نئولیتیك راه ورسم کشاورزی را کشف کردند. آنها بزراعت مزرعه پرداختند و برای خودشان ازراه زراعت و از زمین غذا بدست آوردند.

این موضوع برای آنها اهمیت زیادی داشت و کشف بزرگی‌بود. زیرا بجای دویدن دائمی بدنبال شکار حیوانات و سرگردانی همیشگی میتوانستند خوراکشان را ازراه آسانتر وبوسیلهٔ کشاورزی فراهم سازند. درنتیجه‌راحتی‌وفراغت بیشتری بدست آوردند و برای‌فکر کردن‌هم‌فرصت بیشتر پیدا کردند.

حیواناتی را که شکار میکرد میخورد . انسان های آن زمان مثل امروز نان و برنج نداشتند زیرا هیچ مزرعه‌ئی نبود وچیزی نمیکاشتند. آدمهای آنزمان غذا پختن هم بلد نبودند. شایدفقط خوراکی های خودرادرمقابل آتش های بزرگی که داشتند یا کمی گرم یا کباب میکردند. آنها در آن زمان هیچ نوع اسباب مطبخ وظرف و کاسه و بشقابی نداشتند.

یك چیز خیلی جـالب توجه و عجیب است و آن اینست کـه آن انسانهای وحشی نقاشی کردن را بلد بودند. البته آنها کاغذ وقلم ومدادو قلم موی نقاشی نداشتند . آنها فقط سوزن ها و میخهای سنـگی داشتند که نوك آن ها تیز بودو باهمین اسبابهامیتوانستند دیوارهارا بخراشندو برروی دیوارغارهای خودعکس حیوانات رانقاشی میکردند. بعضی از نقاشی های آنهاهم قشنگ است. امابیشتر این نقاشی هاصورت های نیمرخ حیوانات است و آنهارا ازپهلو نشان میدهد. میدانی که کشیدن نیمرخ خیلی آسانتر است و بچه هاهم همیشه باین شکل نقاشی میکنند . چون غارهاتاریك بوده است میتوان تصور کرد که آنها برای خودشان یك نوع چراغ ساده هم داشتند .

این انسانهائی که برایت نقلشان را نوشتم انسان « پالئـولیتیك » یا انسان دوران سنـگ قدیمی نامیده میشوند. این زمان را باین جهت دوران سنگ می نامیم که تمام اسبابهاولوازم انسان ازسنـگ بود. آنها نمیدانستند که میتوانند ازفلزات هم استفاده کنند و آنهارا بکاربرند. امروز بیشتر چیزهای ما ازفلزات ومخصوصاً ازآهن ساخته شده است. امادر آن زمان انسان هنوز آهن یامفرغ را نمیشناخت وباین جهت سنگ را بکارمیبـرد که کار کردن با آن خیلی هم سخت تر ودشوارتراست.



یك حیوان سادهٔ دریائی



فوسیل یك حشره



پس از نخستین جانداران ماهیهای بزرگ پیدا شدند

هرچه فراغت وفرصت انسان بیشترشد ترقیات بیشتری کرد وچیز های تازه‌تر وروشهای تازه‌تر پیدا کرد. این انسانها ساختن ظرفهای سفالی را هم شروع کردند و با کمك این ظرفها بغذا پختن هم پرداختند. اسبابهای سنگی هم که دراین زمان بکار میبردند خیلی بهتر بود و آنها را بشکل زیبائی صیقلی میکردند.

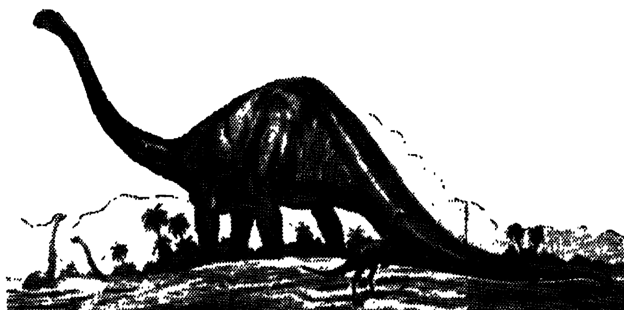
همچنین این انسانها یاد گرفتند که بعضی حیوانات مانند گاو وسگ وگوسفند وبزرا رام واهلی کنند. بعلاوه راه ریسیدن نخ و بافتن پارچه‌را هم کشف کردند.

آن آدمها برای خود خانه وکلبه هائی نیز تهیه کردند، این کلبه ها رااغلب درداخل دریاچه‌ها میساختند که حیوانهای وحشی یا آدمهای دیگر نتوانند بآسانی بآنها حمله کنند. باین جهت آنها را « آدمهای دریاچه نشین» هم مینامند.

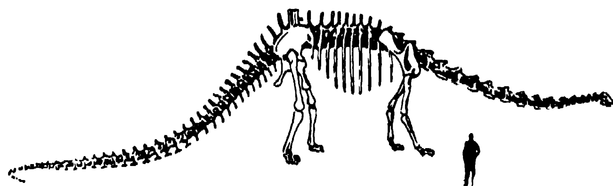
لابد میپرسی که ما از کجادربارهٔ آن آدمها اطلاع داریم واین چیز ها را میدانیم؟ البته آنها کتابی ننوشته‌اند که بجامانده باشد اماقبلا برایت گفتم کتابی که ماسرگذشت این آدمها را در آن میخوانیم کتاب بزرگ طبیعت است. خواندن این کتاب آسان نیست. این کار حوصلهٔ فراوان لازم دارد. اشخاص بسیاری عمرخودشان را در راه کوشش برای خواندن این کتاب صرف کرده‌اند ومقدارزیادی فسیل ها وسایرچیزهای باقی مانده‌از روزگار های قدیم راجمع آوردند. این فسیل‌ها وآثار درموزه هادر کنار هم جمع شده‌است وماا کنون میتوانیم تبرهای سنگی که خیلی قشنگ صیقلی شده وظرفهای سفالی ونوك های تیزسنگی برای تبرها وسوزنهای سنگی



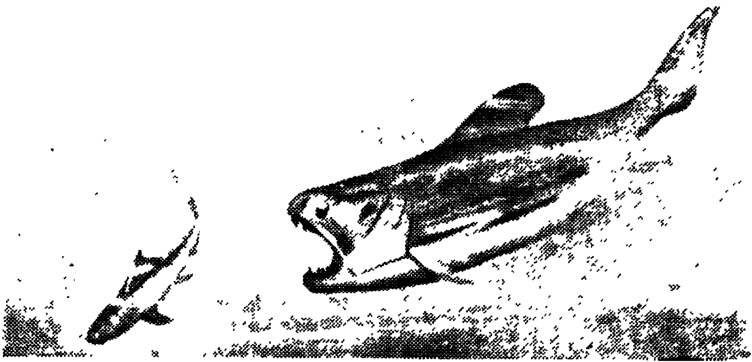
یك حیوان دریائی باستانی



دیپلودوکوس خزندهٔ عظیم باستانی



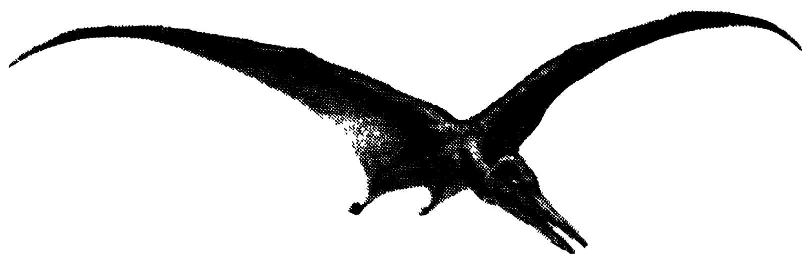
اندازهٔ قامت یك انسان معمولی نسبت به اسکلت یك دیپلودوکوس



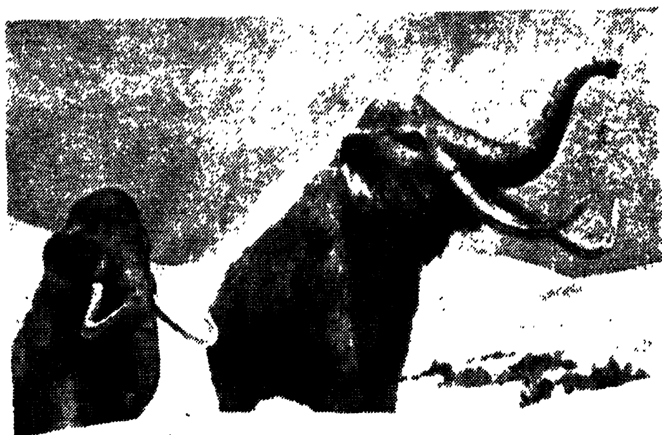
یک ماهی عظیم باستانی ...



...و یک سوسمار عظیم باستانی



یک خفاش عظیم

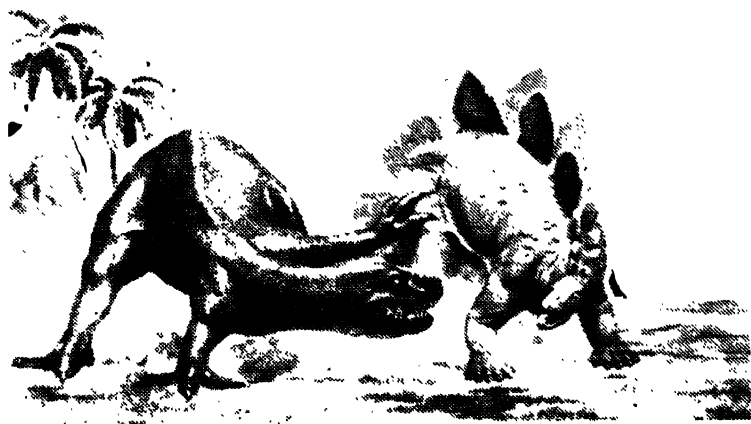


فیل‌های بزرگی که از میان رفته‌اند

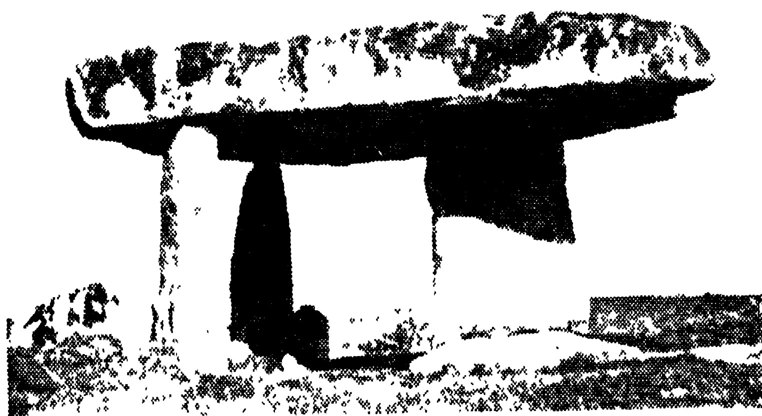


خرس عظیم غارنشین





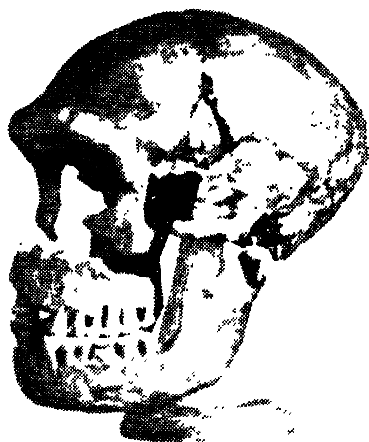
بعضی ازجانوران عظیم باستانی که ازمیان رفته‌اند



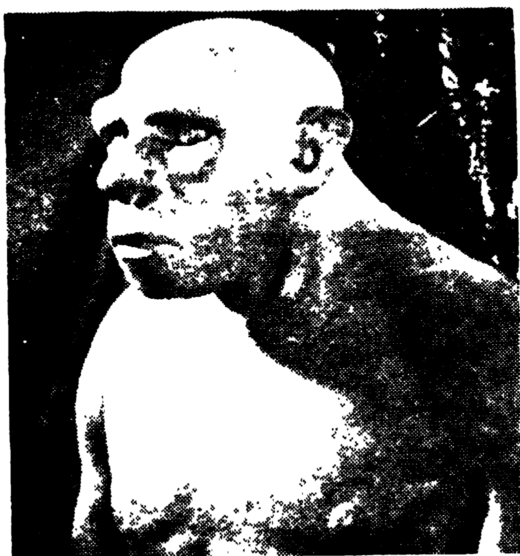


«دولمن» و «من‌هیر»

ساختمان‌های سنگی انسان‌های ابتدائی

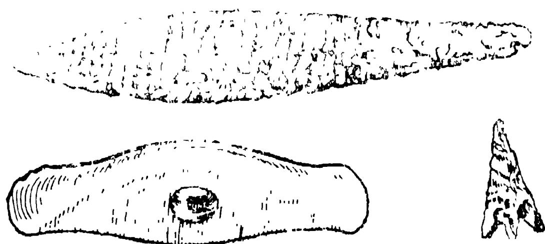


جمجمهٔ یك انسان باستانی که از زیر خاکها بدست آمده



ازروی جمجمهها تصور میشود که انسانهای ابتدائی تقریبا باین شکل بوده اند

و بسیاری چیزهای دیگر را که بوسیلهٔ انسانهای دوران نئولیتیک ساخته شده‌است درموزه ها ببینیم. خودت هم بسیاری از این چیزها رادرموزه‌ها دیده‌ای اما ممکن‌است که اکنون فراموش کرده باشی [1] مسلم است که اگر بار دیگر آن‌ها را به‌بینی خیلی بهتر و بیشتر آن ها راخواهی شناخت.



کارد ، تیر و تبر سنگی

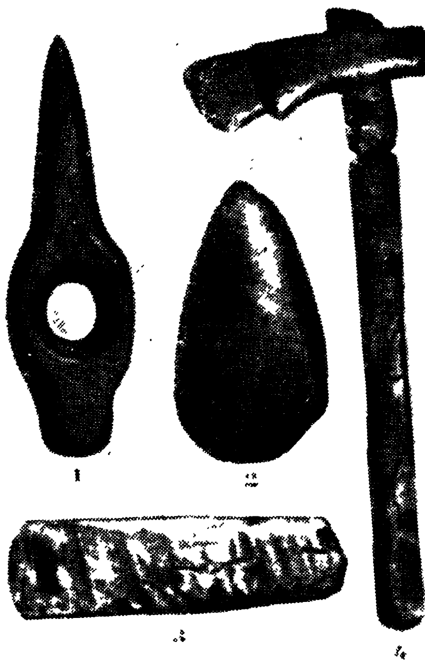
یادم می آید که در موزهٔ شهر ژنو یك‌نمونهٔ بسیار خوب از کلبه هائی که در دریاچه ساخته میشد دیدیم . در آن نمونه بخوبی‌دیده‌میشد که تیرهای بزرگ چوبی را دردریاچه فرو کرده بودند و در بالای این تیرهایك تختگاهی چوبی تهیه شده بود . روی این تختگاهی کلبه های چوبی برپا کرده‌بودند و تمام‌تختگاهی بوسیلهٔ یك پل چوبی نسبتاً باریك به‌زمین وساحل دریاچه وصل‌میشد.

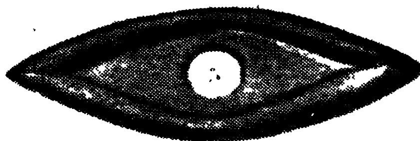
این آدمهای «نئولیتیك» لباسشان را ازپوست حیوانات یا از پارچه های زمخت وخشنی که باکتان میبافتند درست میکردند. کتان یك گیاه است که الیاف نخی خوبی داردومیتوان با آن پارچه درست‌کرد . امروز هم‌پارچه‌های ظریف کتانی راازهمین گیاه درست میکنند امادر آن‌زمان

۱ـ درموزهٔ ایران باستان در تهران نیزمیتوان نمونه های این قبیل چیز ها را دید .



↑ ابزارهای سنگی
دوران سنگ قدیم





ابزارهای سنگی
دوران سنگ جدید
←

اما یك چیز دیگر هست که میخواهم امروز برایت بگویم.

در حدود اواخر دوران «نئولیتیك» مصیبت بزرگی برای انسان پیش آمد. قبلا برایت گفتم که در آنزمانها دریای مدیترانه بصورت امروزی وجود نداشت و ابدا دریای به‌این بزرگی نبود. بجای آن فقط چند دریاچهٔ کوچك بود و در این دریاچه ها و اطراف آنها مردم زیادی در کلبه هائی که برای خود ساخته بودند زندگی میکردند.

ناگهان زمین‌هائی که در حدود تنگهٔ «جبل‌الطارق» امروزی میان اروپا و افریقا وجود داشت در آب فرورفت و آبهای اقیانوس اطلس بدرون درهٔ پستی که درجای مدیترانه بود سرازیر گشت. این آب ها این درهٔ وسیع و بزرگ را پر کرد و عدهٔ بسیار زیادی اززنان و مردانی که درروی دریاچه‌ و اطراف آن‌زندگی‌داشتند همگی غرق‌شدند. آنها نمیتوانستند بهیچ‌شکل و به‌هیچ‌جا فرار کنند. در طول صدها کیلومتر همه‌جا را آب فرا گرفته بود بالاخره آنقدر آب ازاقیانوس اطلس دراین درهٔ پهناور و بزرگ فرو ریخت که همه‌جای آن از آب پرشد و به‌این‌شکل دریای‌عظیم مدیترانه بوجود آمد.

البته شنیده‌ای یاشاید هم‌خوانده‌ئی که یکبار یك طغیان بسیارعظیم صورت گرفته‌است. در کتاب«تورات»هم‌درbارهٔ آن صحبت‌شده‌است و بعضی از کتاب های سانسکریتی ماهم به‌آن‌اشاره کرده‌اند.[۱]

ممکن است که این‌طغیان عظیم همان پرشدن درهٔ‌وسیع‌مدیترانه

۱ــ منظور طغیان بزرگی است که بنام طوفان نوح در تورات کتاب مقدس یهودیان بیان گشته ودرقرآن هم نقل‌شده است.

سانسکریت زبان قدیمی مردم‌آریائی شمال هنداست که چند هزارسال پیش رواج داشته‌است واکنون کتابهائی‌هم به‌آن زبان باقی است.

ها پارچه های کتانی قاعدتاً خشن ودرشت و ناصاف بوده‌است .

پیشرفت این انسانها همچنان ادامه داشت. کم کم اسبابهائی ازمس و مفرغ هم برای خودشان درست کردند.

بطوریکه میدانی مفرغ فلزیست که از مخلوط کردن مس با قلع بدست می آید واز هر دوی آنها هم سفت تر و محکم تر است. آنهاطلارا نیز پیدا کردند وحتی آن قدر بوالهوس بودند که برای خود تزئیناتی هم از طلا بسازند .

این آدمها قاعدتاً درحدود ۱۰۰۰۰ سال پیش زندگی میکردند . البته‌ماتاریخ‌وزمان دقیق زندگی آنهارادرست نمیدانیم. بیشتر این اطلاعات ازروی حدس و گمان‌است.

لابد توجه داری که ما قبلا دربارهٔاوضاع روزگار های گذشتهٔدور ومیلیونها سال قبل صحبت میکردیم اما کم کم بدورانهای کنونی نزدیک‌و نزدیکترشدیم .

از زمان انسان های نئولیتیک تا انسان های زمان مـا فـاصله و جدائی ناگهانی و بزرگی وجود ندارد . با وجود این ما با آنها تفاوت فراوان داریم ؟ این تغییرات همانطورکه قانون طبیعت است خیلی آهسته و کم کم صورت گرفته است . در این مدت نژاد های مختلفی تکامـل یافته‌اند وهر نژادراه خود وزندگی مخصوص بخود را دنبال کرده‌است .

از آنجاکه آب وهوا درنقاط مختلف دنیا متفاوت بوده‌است مردم هم‌خودشانرا باآن جورساخته‌اند وتطبیق داده‌اند و باین شکل تغییرات بزرگی پیداشده‌است. که‌دراین باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

۸

چگونه نژادهای مختلف تشکیل شد

در نامهٔ اخیرمان دربارهٔ انسان نئولیتیک گفتگو کردیم که زندگانیش بیشتر درروی دریاچه‌ها میگذشت. دیدیم که آن انسان‌ها ازجهات مختلف پیشرفتهای بزرگی حاصل کردند.

آنها کشاورزی راکشف کردند ومیدانستند چگونه غذا بپزند و حیوانات را برای استفادهٔ خودشان اهلی ورام کنند. تمام این چیزها در هزاران سال پیش بوده است ودربارهٔ آنها مطالب خیلی زیادی نمیدانیم اما احتمال دارد که بیشتر نژادهای انسان که امروز دردنیای ماهستند اولادان همان مردمان نئولیتیک باشند.

بطوریکه میدانی اکنون ما مردمانی سفید پوست، زرد پوست قهوه‌ئی رنگ وسیاه داریم. امادرواقع به آسانی نمیتوان مردم روی زمین رابابن شکل به‌چهار نژاد تقسیم کرد. نژادهای انسان بایکدیگر مخلوط شده‌اند واکنون بسیاری مردم را بدشواری میتوان گفت که جزو کدام قسمت هستند.

دانشمندان معمولا جمجمهٔ انسان‌ها را اندازه میگیرند و از روی این اندازه گیری میتوانند نژاد هرکس را پیدا کنند. همچنین راههای دیگری هم برای تشخیص نژادهای مختلف ازیکدیگر هست.

امالابد میپرسی که آیا این نژادهای مختلف چگونه بوجود آمده‌اند؟

از آب باشد. این واقعه چنان مصیبت وفاجعهٔ بزرگی بود که قاعدتا چند تن معدود که توانستند از آن جان بدر برند تفصیل هولناك آنرا بـرای فرزندان خود نقل کردند.

این فرزندان هم شرح آن واقعه در خاطرشان ماند و آن را برای فرزندان خودشان نقل کردند و باین ترتیب این داستان بزرگ نسل بنسل و سینه بسینه نقل گشته تا در کتاب ها ثبت شده و بزمان ما رسیده است .

واداشتن نمی‌تواند مایهٔ افتخار وغرور آدمی باشد [۱] .

درهند می‌بینی که درشمال ، درکشمیر و درپنجاب مردم معمولا رنگشان روشن‌تر است وهرچه بسمت جنوب برویم رنگشان تیره‌تر میشود. بطوریکه دیده‌ای در «مدرس» ودر «سیلان» رنگ مردم خیلی تیره‌است .

البته خواهی گفت که این‌وضع نتیجهٔ آب‌وهواست زیراهرچه بیشتر بطرف جنوب برویم بخط‌استوا نزدیکتر میشویم‌وهواهم گرمتر میشود . [۲]

البته این‌حرف‌تو کاملا صحیح‌است وهمین‌امر دلیل عمده واساسی برای اختلاف رنگ‌مردم درنواحی مختلف‌هند میباشد .

همچنین بطوریکه بعد خواهیم‌دید این اختلاف رنگ تااندازه‌ئی هم بعلت‌اختلافات طبیعی نژادهای‌مختلفی است که به‌هند آمده‌اند . در دوران‌های گذشته نژادهای متعددی بهند آمده‌اند وهرچند تامدتهاسعی کرده‌اند خودشان‌را ازدیگران جدانگاه دارند نتوانسته‌اندباهم‌مخلوط نشوند . باین‌جهت اکنون خیلی‌دشوار است که بگوئیم یک‌فردعادی‌هندی کاملا ازیک‌نژاد خالص‌میباشد . [۳]

---

۱ ــ کنایه‌ایست به‌انگلیسیان‌مقیم‌هند که خودشان‌را بعلت‌سفیدی پوست عالیتر ازهندیان که‌رنگ بدنشان تیره‌است میشمردند وضمنادرهند درعمارات‌راحت یا درزیر چتروسایه‌بان زندگی‌میکردند .

۲ ــ درایران‌هم‌همین‌طوراست، مردم‌عادی‌ودهقانان نواحی گیلان ومازندران رنگ‌سفید دارند درحالیکه مردم‌استان‌های جنوبی‌یا دهقانان‌روی دشتهای پرآفتاب رنگشان‌خیلی تیره‌تراست .

۳ ــ این‌حرف دربارهٔ ایران‌ومردم‌ایران نیز صحیح‌است .

نیکی شخص ارتباطی ندارد . یك شخص سفید پوست هم اگر مدتی در سرزمین‌های گرم زندگی کند رنگ پوستش تیره خواهد شد ، البته بشرط آنکه خودش را در ساختمانها یا در زیر سایهٔ چترها و سایه بانها از آفتاب مخفی نسازد !

تو میدانی که ما [1] کشمیری هستیم و بیش از ۲۰۰ سال پیش اجدادمان در کشمیر زندگی میکردند . در کشمیر می‌بینی که همه کس و از جمله کشاورزان و کارگران رنگ پوست و صورتشان روشن و سفید است . این وضع بخاطر آنست که هوای کشمیر سرد است . اما همین کشمیری‌ها وقتی که بسرزمین‌های جنوبی‌تر و سایر نواحی هند می‌آیند که گرمتر است بعد از چند نسل رنگشان تیره‌تر میشود . بعضی از دوستان کشمیری تو رنگشان روشن است و بعضی دیگر رنگشان تیره . کشمیریهائی که مدت بیشتری در سایر نواحی هند زندگی کرده‌اند رنگشان تیره‌تر شده است .

بدینقرار آب و هوا و محیط طبیعی زندگی علت اصلی تغییرات رنگ پوست بدن و صورت است . البته ممکن هم هست کسانی باشند که هر چند در سرزمین‌های گرم زندگی میکنند به آن علت که در زیر آفتاب کار نمیکنند یا آنقدر ثروت دارند که در خانه‌های بزرگ و راحت بسر برند و مراقب خودشان و رنگ پوستشان باشند در رنگشان تغییری پیدا نمیشود .

ممکن است یك خانوادهٔ ثروتمند در طی چند نسل به این شکل در یك سرزمین گرمسیر زندگی کند و رنگ پوستش هم تحت تأثیر آب و هوا واقع نشود و تغییر نکند . اما کار نکردن و دیگران را بخاطر خود بکار

---

۱ - منظور از «ما» در اینجا خانواده نهرو است .

خوراکی درزمین آسان‌تر بود. باین جهت است که تصور میشود در هند مردم آن‌زمان در نزدیکی رودهای «سند» و «گنگ» سکونت داشتند ودر بین‌النهرین درنزدیکی رودهای «دجله» و «فرات» ودرمصردرنزدیکی - های‌رود «نیل» ساکن‌شدند وبهمین‌قرار در چین‌هم در نزدیکی رودهای بزرگ آن کشوربودند.

درهند ماازنخستین نژادی که اطلاع‌مسلم‌داریم وچیزهائی‌میدانیم نژاد «دراویدی» است. بعدها بطوریکه خواهیم دید آریائی‌ها ازسمت شمال‌غربی ومغول‌هاازسمت‌شرقی به‌سرزمین‌هند آمدند. حتی‌هم‌اکنون بیشترمردمی که در جنوب هستند از اولادان وبقایای همان‌نژاد قدیمی «دراویدی» میباشند. آنها رنگ‌پوستشان‌ازمردم‌شمالی‌تیره‌تروپررنگتر است و این‌امر شاید ازآن‌جهت است که «دراویدی» ها مدت زیادتری درهند اقامت داشتند.

دراویدی‌ها مردمی‌مترقی‌وپیش‌رفته‌بودند. برای‌خودزبان‌مخصوص داشتند وبامردم‌دیگر ارتباطهائی برقرارکرده بودند اما آنچه میگویم مربوط بزمانهای خیلی‌دیرتراست و دراینجا ماخیلی زود و زیادی پیش آمده‌ایم.

در آن روزگارهای‌قدیم یک‌نژاد تازه درقسمت‌های آسیای میانه وآسیای‌غربی واروپای‌شرقی تکامل‌می‌یافت. این نژاد «آریائی» نامیده میشود. درزبان‌سانسکریتی نیز این کلمهٔ «آریا» وجود دارد که بمعنی شخص‌شریف یا نجیب‌زاده است.

ازآنجاکه زبان سانسکریتی یکی‌از زبانهای مردم آریائی بوده است معنی‌این‌کلمه بمانشان میدهند که آریائی‌ها خودشان‌را خیلی‌شریفتر

نژادها و زبانهای انسان

نمیتوان گفت که انسان ابتدا در کدام قسمت دنیا بوجود آمده است. همچنین نمیدانیم که محل سکونت انسان‌های ابتدائی کجا بوده است. شاید انسان تقریبا در یك زمان در چند نقطهٔ زمین پیدا شده است. باوجود این ظاهراً میتوان گفت در زمانی که یخچالهای بزرگ دوران یخبندان آب شد و مناطق یخ بسمت شمال عقب رفت انسان‌ها در مناطق گرمتر زندگی میکردند.

وقتی که یخ ها آب شد و از میان رفت بجای آنها دشتهای وسیعی با گیاههای مختلف بوجود آمد که شبیه به سرزمین‌هائی بود که اکنون در شمال سیبریه هست و آنها را «توندرا» مینامند. این دشت‌ها علفزارهای وسیعی شدند وانسان که حیوانات اهلی خودرا می‌چراند در این علفزارها حرکت میکرد وحابجا می‌شد.

این انسان‌ها که جا و مکان ثابتی برای زندگی خود نداشتند وهمیشه درحرکت بودند «چادر نشین» و «صحرا گرد» نامیده میشوند. حتی امروزهم در کشورهای مختلف و از جمله در هند بعضی طوایف چادر نشین داریم که مانند «کولی‌ها» دائماً درحرکت هستند وهرگز دریك جای ثابت نمی‌مانند.

قاعدتاً مردم آن زمان در نزدیکی رودهای بزرگ سکونت داشتند زیرا درنزدیکی رودها دشت‌ها برای زراعت خوب بود و علف فراوان‌تر میروئید. دراین قبیل جاها بواسطهٔ فراوانی آب کاشتن و رویاندن مواد

بوده‌اند که اجداد بسیاری‌ازمردمان‌دنیای‌امروز بشمارمیروند.

یکی ازنژاد های بزرگ دیگرنژاد «مغول» است . این نژاد در قسمت های شرقی آسیا ، درچین، ژاپن، تبت، سیام و برمه پراکنده شد . گاهی اوقات آنها را نژاد«زرد»هم مینامند. بطوریکه بعضی از آنها را دیده‌ای معمولا استخوانهای صورتشان برآمده ودرشت است وچشمهای ریزوتنگ‌دارند.

مردم آفریقا وبعضی جاهای دیگر «نگرو» (سیاهپوست)هستند، آنها نه‌آریائی هستند ونه مغولی ورنگ پوستشان‌هم خیلی تیره تراست.

مردمان عربستان و فلسطین یعنی عربها و یهودی‌ها هم ازیك نژاد دیگر میباشند .

درطول هزاران سال‌تمام این نژادهای بزرگ‌به‌بسیاری نژادهای کوچکتر تقسیم شده‌اندوتااندازه‌ئی بهم‌مخلوط گشته‌انداما‌احتیاجی‌نیست که دراین باره‌خودمان‌را ناراحت سازیم.

یك وسیلهٔ‌مهم وبسیارجالب برای‌تشخیص نژادهای مختلف‌وشاخه های‌آنها ازیکدیگر مطالعه در زبانهای آنها میباشد . هر نژاد یك زبان جداگانه ومخصوص بخودداشته است‌اما درطول زمان ازهرزبانی زبان های متعدد دیگری بوجودآمده وتکامل یافته است . ولی‌تمام‌این‌زبانها مثل بچه‌های زبان اصلی بودند وجزو یك خانواده میباشند .

مابه‌آسانی میتوانیم کلمات مشترك را درزبانهای مختلف تشخیص بدهیم وخویشاوندی وارتباط آنها را بفهمیم.

وقتی که‌آریائی هادرآسیا واروپاپراکنده شدند دیگرنتوانستند

ونجیب‌زاده‌تر ازدیگران میدانسته‌اند ؛ ظاهراً آنهاهم مانند مردم زمان ما این‌عیب‌را داشته‌اندکه خودشان‌را ازدیگران بهتر و برترمیشمردند.

بطوریکه میدانی‌امروزهم یکنفرانگلیسی ، نژادوملت خودش را ازتمام مردم‌روی‌زمین بهترمیداند . یك نفر فرانسوی هم یقین دارد کـه فرانسویهابزرگترین‌وعالی‌ترین‌ملت‌دنیاهستند. آلمانی‌ها وآمریکائی‌ها و دیگران نیزدربارهٔ خودشان همینطورها فکرمیکنند .

آریائی‌های آنروز درسرزمین‌های شمالی آسیا واروپادردشتهای وسیع وچمنزارها درحرکت‌بودند وگله‌چرانی میکردند .

امااز یك‌طرف دائماًتعدادشان زیادترمیشدوازطرف‌دیگر زمین‌هائی که در اختیارشان بود خشك تر و میزان علف کمتر می گشت و دیگر محصولات خوراکی برای‌غذای‌همهٔ آنهاکافی‌نبود بدین‌جهت آنهامجبور شدندکه درجستجوی‌غذا بسایرنقاط زمین‌کوچ کنند . باین‌شکل بود که آنها در سراسر اروپاپراکنده گشتند وبطرف هند و ایران وبین‌النهرین هم آمدند .

پس می بینیم تقریباً تمام مردمـان اروپا وشمال هند و ایـران و بین‌النهرین با وجود اینکه اکنون اینهمه باهم تفاوت واختلاف دارنددر واقع اولادان اجداد مشترك‌وواحدی هستندکه همان آریائی‌های‌سابق بوده‌اند. البته این‌وقایع درروزگاری خیلی پیش‌ازاین اتفاق افتاده است وازآن زمان تاکنون حوادث فراوانی روی‌داده‌است ونژادهای مختلف هم تااندازهٔ زیادی باهم مخلوط شده‌اند.

بدین شکل دیدیم که آریـائی‌های سابق یکی‌ازنژادهای بزرگ

بعضی زبانها مانند ترکی و ژاپونی با هیچ یك از این سه گـروه نسبتی ندارند.

بعضی زبان های جنوب هند نیز مـانند زبانهای تامیل، تلـوگه، مالایالام، و کنارسی نیز جزواین گروهها نیستند،این چهارزبان جنوبی از خانوادهٔ زبان‌های دراویدی میباشند و بسیارقدیمی هستند. ۱

۱ ــ در هند چهارده زبان مختلف بزرك وجود داردكه برسمیت شناخته شده‌اند وزبانهای ملی هستند و برای خود ادبیات دارند و بهریك ازآنهامیلیونها نفر صحبت میکنندوازاین‌جهت بعضی ازآنها در ردیف‌زبانهای بزرك‌دنیا میباشند.

تماس ورابطه میان خودشانرا حفظ کنندو بایکدیگر مربوط بمانند در آن روزگارها راه آهن و تلگراف وپست و حتی کتابهای نوشته شده وجود نداشت که مردم را باهم مربوط و آشنا سازد. باین ترتیب هر گروه از آریائی‌ها کم کم همان زبان اصلی را بشکل مخصوص خودشان حرف زدند وبعد ازمدتی این زبان با زبان اصلی که پدر آن بودیا بازبانهای دیگری که پسرعموهای آن حساب میشدند ودرسرزمینهای دیگر آریائی بکار میرفت تفاوت پیدا کرد. باین دلیل است که امروز اینهمه زبانهای مختلف در دنیا می بینیم.

باوجود این وقتی این زبانهارا مطالعه میکنیم می بینیم که هرچند تعداد آن ها اینهمه زیاد است بسیاری از زبانها باهم خویشاوند هستند. مثلا هرجا که آریائی ها رفته‌اند زبان مردم اکنون ازخانوادهٔ زبانهای آریائی است.

زبانهای سانسکریتی، لاتینی، یونانی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیائی، ایرانی وبعضی زبانهای دیگر با هم پسر عمو و جزو خانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند. بسیاری از زبان های هندی ما مانند هندی، اردو، بنگالی، مراتی و گجرائی فرزندان زبان سانسکریتی هستندو باین قرار آنها هم ازخانوادهٔ زبانهای آریائی میباشند.

یك خانوادهٔ بزرگ دیگر خانوادهٔ زبانهای چینی است که چینی، برمه‌ئی تبتی وسیامی وغیره جزو آنست.

یك گروه سوم زبانهای سامی است که شامل زبان عربی و زبان یهودی میشود.

مشترك وشبیه بهم دراین زبان‌ها وجودداشت. حتی اکنون پس ازهزاران سال هنوزهم میتوانیم این کلمات مشترك راکه درزبانهای مختلف وجود دارد پیدا کنیم ومیتوانیم بگوئیم که روزگاری تمام‌این زبان هایك‌زبان واحد بوده‌اند.

بطوریکه میدانیم کلمات بسیاری هست که درزبان های‌انگلیسی وفرانسوی‌وبعضی‌زبانهای دیگریکسانست.

اکنون برای مثال دوکلمهٔ بسیار مانوس وعادی « پدر » و «مادر» رامورد آزمایش و مطالعه قرار میدهیم. همان طورکه میدانی در زبان هندی ما آنها را «پتا» و «ماتا» میگوئیم. درزبان سانسکریتی «پتر» و «ماتر» میباشد در زبان لاتینی این دو کلمه«پاتر» و«ماتر» درزبان‌یونانی «پاتر» و«متر» درزبان آلمانی «فاتر» و «موتر» درزبان فرانسوی«پر» و «مر» ودرزبان انگلیسی «فاذر» و«مادر» وهمچنین دربسیاری زبان های دیگر کلماتی نزدیك‌وشبیه این کامه‌هست.

آیا بنظر نمیرسد که آنها بایکدیگر شباهت‌فراوان دارند؟ درواقع آنها مثل پسرعموهای یك خانواده به‌یکدیگر شبیه هستند.

البته بسیار ممکن است که بسیاری ازکلمات یك زبان از زبان دیگری‌اقتباس‌وگرفته شده‌باشد.هم‌اکنون درزبان هندی کلماتی‌هست که اززبان انگلیسی گرفته شده‌است. زبان انگلیسی هم بعضی کلمات را اززبان هندی گرفته است.

اما «پدر» و «مادر» کلماتی نیستند که اززبان دیگری اقتباس‌شده باشند.این‌هانمیتوانند کلمات تازه‌ئی باشند زیرادرهمان آغاززندگی انسان وازهمان وقت که بشرصحبت کردن بایکدیگررا شروع کرد طبعاً پدران

۱۰

خویشاوندی زبانها

دیدیم که چگونه آریائی‌ها در کشورها و سرزمین های مختلف پراکنده شدند و بهرجا رفتند و هرطور که بود زبان خودشان را همراه داشتند. اما آب وهواهای گوناگون و اوضاع واحوال و شرایط متفاوت محیط ها اختلافات فراوانی درمیان گروههای مختلف آریائی ها بوجود آورد. هر گروهی از آنها کم کم عادات و آداب مخصوصی پیدا کردند.

بطوریکه هر گروه دیگر نمیتوانست گروه های دیگر را که در سرزمین‌های دیگر بودند ببینندزیرادر آنزمان‌هامسافرت کاری بسیار دشوار بود. درنتیجه هر گروه از گروه های دیگرجداماند.

اگرمردمی دریکجا یا دریك سرزمین مطلب تازه‌ای می آموختند وکشف میکردند نمیتوانستند آنرا به مردمان سرزمین های دیگر هم بگویند . باین شکل تغییراتی روی مینمود و پس از چند نسل خانوادهٔ واحد و مشترك آریائی تقسیم گردید و بصورت خانواده های متعددی درآمد.شاید هم همه‌فراموش کردند که تمام‌ایشان‌ازیك‌خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند .

زبان واحد آنها هم بصورت زبانهای مختلف و متعددی درآمد که بنظرمیرسید بایکدیگر تفاوت های بسیاردارند. اما هرچند که این‌زبان ها باهم‌متفاوت‌بودند واختلافات زیادی در آنها دیده میشد بسیاری کلمات

اما تمام این تصورات ازخودبینی وخودخواهی است.
هرکس خودش وکشورش را خوب تر و بهتر از دیگران میشمارد اما درواقع هیچ کسی نیست که درخود مقداری خوبی ومقداری بدی نداشته باشد وبهمین شکل هیچ کشوری هم نیست که در آن چیز های بدی نباشد واز بعضی جهات خوب نباشد.

ماباید خوبی را درهرجاپیدا میکنیم بگیریم وبکوشیم که بدی راهم ازهرجا که هست دورسازیم.

البته ما باید بیشتر دربارهٔ آنچه مربوط بکشور خودمان است فکر کنیم . متاسفانه کشور ما امروز در وضع بدیست و بیشتر مردم وطن ما بسیارفقیر ومستمند هستند و هیچ لذت و شادمانی درزندگی آنها وجود ندارد .

ما باید ببینیم که در رفتار و آداب ما چه چیز های خوبی هست و بکوشیم آنها را حفظ کنیم وهرچه راهم بدهست باید بدورافکنیم همچنین اگر در کشور های دیگر هم چیز های خوبی هست مسلما باید آنها را اقتباس کنیم .

ماکه هندی هستیم باید درهندزندگی کنیم وبخاطر هند کار کنیم اما نبایدفراموش کنیم که درعین حال مابخانوادهٔ بزرگتری که درسراسر جهانست تعلق داریم وبالاخره مردمی هم که درسایر کشورهای جهان زندگی میکنند خویشاوندان وپسرعموهای ما هستند.

چقدرخوب وعالی خواهدبود که تمام مردم جهان شادمان وخشنود وراضی باشند. بدین جهت ماباید بکوشیم تاسراسرجهان بصورتی درآید که بتوان درآن شادمان تر وخوشبخت ترزندگی کرد.

ومادرانی وجودداشتند و برای نامیدن آنها کلماتی درست شده است. بدین قرارمیتوانیم بگوئیم که این کلمات اززبانهای دیگر اقتباس و گرفته نشده‌اند و قاعدتاً همه اولادان یك خانواده هستند و از یك جد بزرگ ناشی شده‌اند.

ازهمین ملاحظات میتوانیم بفهمیم بسیاری ازمردمی که امروز در سرزمین های مختلف وجدا ازهم زندگی می کنند وزبانهای مختلفی را بکار میبرند در روزگاران گذشته پدرانشان باهم زندگی میکرده‌اند و اعضای یك خانوادهٔ بزرگ بوده‌اند.

می بینی که مطالعهٔ زبانها چقدر شیرین وجالب است وچقدرمطالب زیاد را بما می آموزد . اگرما سه یا چهار زبان یاد داشته باشیم یاد گرفتن زبانهای بیشتر هم کاردشواری نیست.

همچنین می بینی بسیاری ازکسانی که اکنون درسرزمینهای مختلف جدا ازیکدیگر ودور ازهم زندگی میکنند درروزگارهای پیش ازاین مردم واحدی بودند.

ازآن زمان به بعد تغییرات بزرگی روی نموده است و بسیاری ازهم خویشاوندیها وپیوندهای قدیمی خودمان را فراموش کرده‌ایم.

اکنون درهر کشوری مردم تصور میکنند که خودشان بهترین و باهوشترین مردمان هستند ودیگران بخوبی وشایستگی ایشان نیستند. یك انگلیسی تصورمیکند که اوو کشورش ازهمهٔ مردم وهمهٔ کشور هـا بهتر هستند. فرانسوی هم ازفرانسه و هرچیز فرانسوی مغروراست. آلمانیها وایتالیائیها فکرمیکنند که کشورشان پایان ونهایتی ندارد و بسیاری از هندی‌ها تصورمیکنند که هندازجهات مختلف بزرگترین کشورجهانست. [1]

۱ ـ متاسفانه بسیاری از ایرانیهای خودمان همچنین تصوراتی دارند .

جاهائیکه آب وهوا گرم است لباس میپوشد.

شاید اروپائیها از آن جهت خودرا متمدن تر میشمارند که تصور میکنند انسانی که یك تفنگ دارد از انسان بدون سلاح قوی تر است و بدینجهت متمدن ترمیباشد.

درهرصورت ولومردتفنگدار باندازهٔ یك مرد بی سلاح متمدن نباشد ظاهراً نباید باو گفت که متمدن نیست زیرا درغیراین صورت با تفنگ خود اورا از پا خواهد افکند[1].

میدانی که چندسال پیش جنگ بزرگی اتفاق افتاد که بیشتر کشور های جهان در آن شرکت کردند وهریك از آنها میکوشید که هرچه بتواند بیشتر افراد طرف مقابل را بکشد[2].

انگلیسیها تمام نیروی خودشان را بکار میبردند که آلمانی‌ها را بکشند و آلمانی‌هاهم هرچه میتوانستند انگلیسی‌ها را میکشتند. در این جنگ میلیونها نفر ازمردم کشته شدند وهزاران هزار نفر دیگر برای تمام عمرخود علیل وناقص گشتند. بعضی‌ها دیگرچشم ندارند و کورشده‌اند و بعضی دیگر دست یاپاندارند.

اگر یادت باشد بسیاری ازاین مجروحین جنگ را درفرانسه وجاهای دیگر دیده‌ای. یادت هست در مترو[3] پاریس برای این قبیل اشخاص صندلیهای مخصوص هست.

۱ــ این عبارت کنایه‌ئی بخشونتها وتجاوزات انگلیسها درهند است که خود را عالی‌تر ومتمدن‌تر ازهندیان میشمردند واگر به آنها خلاف این حرف گفته میشد آنرا توهین حساب میکردند

۲ - منظورجنگ جهانی اول است که ازسال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ طول کشید و متاسفانه مصیبت‌ها وفجایع آن درجنگ جهانی دوم هم تکرارشد .-

۳ - راه آهن زیرزمینی پاریس.

۱۱

تمدن چیست؟

اکنون میخواهم برایت دربارهٔ نخستین تمدنها مطالبی بگویم اما پیش از آنکه باین کار بپردازم باید بکوشیم تا معنی و مفهوم تمدن را بفهمیم.

کتاب لغت بما میگوید که متمدن ساختن عبارتست از بهتر کردن، ظریفتر و پاکیزه‌تر کردن، عادات ورسوم عالی ونیك را جانشین عادات ورسوم وحشیانه ساختن ودراین مطالب مخصوصاً نظر متوجه یك اجتماع یا یك گروه ازمردم است.

وضع وحشیانهٔ زندگی انسان درموقعی که شکل زندگی او از حیوانات وحشی فقط کمی بهتر است «وحشیگری» یا «بارباریسم» نامیده میشود. کلمهٔ «تمدن» مخالف ومتضاد «وحشیگری» است یعنی هرچه از وحشیگری بیشتر دورشویم بیشتر متمدن هستیم.

اما آیا چگونه میتوان فهمید که یك شخص یا یك جامعه وحشی است یامتمدن بسیاری از مردم دراروپا تصور میکنند که آنها خیلی متمدن هستند ومردم آسیا کاملا وحشی میباشند.

آیا این تصور بخاطر آنست که مردم اروپا بیشتر از مردم آسیاو آفریقا لباس میپوشند؟

البته این حرف نمیتواند صحیح باشد زیراوضع کمی یازیادی لباس باآب وهوا بستگی دارد. درجائیکه آب وهوا سرداست انسان بیش از

۱۲

تشکیل قبیله‌ها

در نامه‌های قبلی خود برایت گفتم که انسان در آغاز کار و موقعی که تازه در روی زمین پیدا شد تا چه اندازه بحیوانات شباهت داشت. یواش یواش، در طول هزاران سال، انسان پیشرفت کرد و کامل‌تر و بهتر شد. قاعدتاً در ابتدا انسان هم مانند بعضی حیوانات وحشی امروز شخصاً بهمه‌چیز حمله میبرد و بشکار موجودات دیگر میپرداخت و تنها زندگی میکرد.

بعد فهمید که خیلی عاقلانه تر و بهتر است که دسته جمعی همراه با دیگران زندگی کند و اگر عده‌ئی مردم با هم میبودند خیلی نیرومندتر میشدند و میتوانستند در مقابل حملات حیوانات یا احتمالا حملات انسان‌های دیگر از خودشان بهتر دفاع کنند. حتی بسیاری از حیوانات هم بخاطر صلاح خودشان بصورت دسته جمعی و بشکل رمه‌ها و گله‌ها زندگی میکنند.

گوسفندها و بزها و گوزنها و حتی فیلها بصورت دسته جمعی بسر میبرند و حرکت میکنند. وقتی که گله‌های حیوانات به خواب میروند بعضی از افراد آنها بیدار میمانند و از دیگران مراقبت میکنند.

لابد درباره گله‌های گرگها نیز مطالبی خوانده‌ای. در روسیه هنگام زمستان گرگها بصورت دسته جمعی حرکت میکنند و موقعی که خیلی گرسنه میشوند دسته جمعی به آدمها حمله میبرند. این اتفاق در فصل زمستان بیشتر روی میدهد و گرگها که کمتر غذا گیر میآورند و گرسنه

آیاتصور میکنی که این یك کار تمدن آمیز و خوبیست که مردم یکدیگررا باین شکل بکشند ؟ درحالیکه اگر دو نفر در خیابان باهم دعوا کنند مامور پلیس آنها را ازیکدیگر جدامیکند ومردم هم فکر میکنند که آنها چه اشخاص نادان وابلهی هستند .

این وضع درست مثل جنگهای وحشیانه ایست که در میان قبایل جنگلها اتفاق می افتد . بنابراین وقتی که وحشی های جنگلی را «وحشی» مینامیم آیا کشور هائیکه باین شکل بجنگ و کشتار میپردازند چقدر وحشی تر هستند .

بدینقرار وقتی که ازاین نظر به موضوع نگاه کنی خواهی گفت کشورهائی که درجنگ بزرگ جنگیدند و کشتار کردند یعنی انگلستان آلمان ، فرانسه ، ایتالیا وبسیاری کشورهای دیگرابداً متمدن نیستند .

باوجوداین میدانی که دراین کشورها چیزهای زیباهم فراوانست ومردم نیك هم زیادهستند اکنون خواهی گفت که بدینقرار فهمیدن معنی تمدن آسان نیست والبته حق هم داری . این یك موضوع بسیار دشوار و پیچیده است .

ساختمانهای زیبا ، تابلوهای زیبا و کتابهای گوناگون و هرچه زیبائیست مسلماً نشانه های تمدن هست امابهترین نشانهٔ تمدن وجودانسان عالی ونیك است که خودخواه نباشد وهمراه با دیگران برای خوشبختی همه کار کند . کار کردن باهم بهتراز کار کردن به تنهائیست و کار کردن باهم برای خیروخوشی مشترك و عمومی ازهرچیز بهتراست .

میکردند. از آنجهت نیرومندترین شخص برای رهبری انتخاب میشد که اغلب برای قبیله جنگهای فراوان در پیش بود.

اگر افراد قبیله درمیان خودشان بجنگ و دعوا میپرداختند بزودی قبیله درهم می‌شکست و ازمیان میرفت بدین جهت رهبر قبیله از جنگ و زدوخورد درداخل قبیله جلوگیری میکرد.

بدیهی است که یك قبیله باقبیله‌های دیگر جنگ میکرد و این کارهم زیاداتفاق می‌افتاد. این کار درواقع نسبت بوضع سابق که هر فرد بخاطر خودش باهرفرددیگر جنگ میکرد پیش‌رفت و تکاملی بود.

نخستین قبیله ها درواقع خانواده های بزرگ بودند که تمام‌افراد آنها با یکدیگر خویشاوندی داشتند. اما خانـواده ها دائماً بـزرگ و بزرگتر میشد تا اینکه قبیله هم وسعت زیاد پیدامیکرد وبصورت بزرگی درمی آمد.

برای انسان های اولی آن روزگار ها مخصوصاً پیش از آنکـه قبیله ها تشکیل شوند زندگی خیلی دشوار بوده‌است. انسان در آن‌زمان نه‌خانه داشت و نه‌لباس. قطعاتی از پوست حیواناتی راکه‌شکارمیکرد بخود میبست و دائماً هم درحال جنگ وستیز بود. برای بدست آوردن غذای روزانهٔ خودناچاربود که‌حیوانات راشکار کند وبکشد یامیوه‌های‌درخت های وحشی‌را جمع آوری کند.

قاعدتاً انسان آن زمان‌احساس میکرد که از همه طرف بادشمنان گوناگون احاطه شده‌است. حتی طبیعت هم درنظرش بصورت یك دشمن جلوه‌میکرد که‌صاعقه‌وبرف‌وزلزله را برسرش‌فرومی آورد. انسان بدبخت وبیچاره همچون یك اسیر وحشت‌زده درروی زمین‌سرگردان‌بودوچون

میمانند بیشتر به آدمها حمله میکنند .

خیلی کمتر اتفاق می‌افتد که یك گرگ به تنهائی بیك انسان حمله کند بلکه آنها بصورت دسته جمعی و چندتائی جمع میشوند و در این موقع خود را برای حمله کردن به عده‌ئی از انسانها قوی‌تر میدانند .

در اینمواقع اغلب انسانها مجبور میشوند که برای نجات جان خودشان با کمال سرعت ازمقابل حملهٔ گرگها فرار کنند و اغلب میان انسانها که سوار سورتمه هستند و برروی یخها میگریزند و گرگها که آنهارا دنبال میکنند مسابقهٔ پرهیجانی بر پا میشود .

باین قرار نخستین پیشرفتی که انسانهای اولی در راه تمدن حاصل کردند این بود که دورهم جمع شدند و بصورت گروه‌ها یا بااصطلاحی که امروز میگوئیم بصورت «قبیله» ها در آمدند .

آنها درقبیله‌ها باهم کار و زندگی میکردند . و درمیان آنها چیزی که باصطلاح امروز همکاری نامیده میشود برقرار گردید .

هرفرد انسان اول به قبیله‌اش فکر میکرد و بعد بخودش . اگر قبیله بخطر می‌افتاد هریك از افراد آن بخاطر آن و برای دفاع از آن بجنگ میپرداخت و اگر یکی از افراد قبیله کار نمیکرد ازقبیله اخراج میگشت .

وقتی که مردم بایکدیگر کارمیکردند باید نظم و ترتیبی بکارخود میدادند اگرهر کس هرچه دلش میخواست میکرد دیگر ازقبیله چیزی باقی نمیماند .

باین ترتیب لازم بود که درقبیله یکنفر رهبر یا رئیس بشود . حتی گله‌ها و گروههای حیوانات هم برای خود رهبرانی دارند . قبیله‌های انسان نیز نیرومندترین افراد را از میان خود بعنوان رهبر و رئیس انتخاب

چگونه مذهب آغاز گشت و کارها تقسیم شد

در آخرین نامه‌ام برایت گفتم که چگونه انسانهای اولی از همه چیز میترسیدند و تصور میکردند که هر مصیبت و بدبختی نتیجهٔ خشم وحسادت خدایان است. این خدایان تصوری در همه جا، در جنگل، در کوهستان، در رودخانه و در ابرها بنظر انسان می آمدند. انسانهای آنزمان خدارا بصورت یك شخص خوب و نیکوکار و مهربان تصور نمیکردند بلکه او را یك شخص خشمگین و بدخواه میشمردند که همیشه در حال غضب است.

گاهی اوقات وقتی مصیبی روی میداد مثلا یك زلزله یا یك طغیان آب یا یك بیماری بزرگ پیش می آمد که عدهٔ زیادی ازمردم را میکشت انسان ها بوحشت می افتادند و پیش خود فکر میکردند که خدایان خشمگین شده‌اند، و برای خشنود ساختن ایشان کارهای مختلف میکردند بطوریکه اغلب مردان یازنانی را قربانی میساختند و حتی فرزندان خود- شانرا میکشتند و به خدایان تقدیم میداشتند. این چنین وضعی اکنون در زمان ما مخوف و هولناك بنظر میرسد اما وقتی که انسان وحشت زده میشود ومیترسد ممکن است هر کاری بکند.

قاعدتاً آغاز مذهب باین صورت بوده است. بدینقرار مذهب بصورت ترس از همه چیز ظاهر گشت. وهر چیزی هم که بخاطر ترس و وحشت انجام شود خوب نیست اما بطوریکه میدانی مذهب چیزهای بسیار

نمیتوانست هیچ چیز بفهمد ازهمه چیز میترسید.

اگر برق در آسمان میدرخشید وصاعقه میغرید فکرمیکرد که خدائی در درون ابرهاهست که با او کینه میورزدومیخواهد اورامضروب سازد بهاین جهت بوحشت می افتاد ومیترسید ومیخواست کاری بکندتا آن کسی راکه درمیان ابرهاهست ورعد وبرق وبرف وباران را برسراوفرو میریزد نسبت بخودمهربان سازد.

آیاچگونه میتوانست اورا برسرمهر بیاورد؟

انسان آن زمان روشن بین وبافکر نبود. پیش خودش فکرمیکرد خدائی که در ابر ها هست بخودش شبیهاست و گرسنه است و غذا و خوراکی دوست دارد. باین جهت مقداری غذا برای خدانذرمیکردیایك حیوان رابرای رضای اومیکشت یاباصطلاح امروز «قربانی» میکردو آنرادر یك جائی میگذاشت که خدا آنرا بخورد! خیال میکرد که باین وسیله میتواند خدا را راضی کندو باران یابرق وچیزهای شبیه آنرامتوقف سازد!

این کارها درنظر ماکه میدانیم چرا برف وباران میبارد وچرا رعد و برق صورت میگیرد ابلهانه است. کشتن یك حیوان نمیتواند دراین عوامل طبیعی هیچ اثری داشته باشد. اما هرچندهم که این فکرابلهانه است بسیاری مردم حتی امروز نیز آنقدر جاهل هستندکه هنوز هم چنین کارهائی میکنند.

تمام اعضای قبیله که بـا هم کار میکردند میتوانستند رویهمرفته غذائی بیشتر ازآنچه هریك به‌تنهائی تهیه میکرد بدست آورند.

میدانی که کار کردن با هم یاهمکاری کردن بما کمك میدهد خیلی کار ها بکنیم که نمیتوان بتنهائی انجام داد. یك یا دو نفر نمیتوانند بار سنگینی را براحتی حمل کنـند اما اگـر چندنفر باشند که بیکدیگر کمك دهند براحتی میتوانند آن بار را حمل کنند.

یك پیشرفت بزرگ دیگرهم درآن روزها صورت گرفت که در بارهٔ آن قبلا هم برایت مطالبی گفتم. این پیشرفت کشف کشاورزی بود.

لابد برایت جالب توجه خواهد بود کـه بدانی کشاورزی ابتدا درمیان بعضی مورچه ها شروع شد. البته منظورم این نیست که بگویم مورچه‌ها هم بذر میکاشتند وشخم میزدند وبعدهم محصول کشاورزی را درو وخرمن میکردند. اما کار مورچه ها تقریباً شبیه اینکار بود. باین معنی که وقتی گیاه یابوته‌ئی پیدا میکردند که بذرش را میخوردند با کمال دقت علفهای دیگر را ازاطرافش پاك میکردند ودرنتیجه آن بوته بیشتر وبهتر زنده میماند و رشدمیکرد.

شاید انسان‌هم روزگاری همین کاری را میکرد کـه مورچه ها میکنند. انسان نمیخواست که تمام وقت را مشغول کار باشد وباینوسیله غذا بدست بیاورد زیـرا اینکار بسیار دشوار بود و میخواست از راه آسانتری برای خود غذافراهم سازد. باین‌جهت بودکه متوجه کشاورزی شد واز این‌راه تغییر بزرگی درزندگی او پیش آمد.

پیش‌از شروع کشاورزی هرفرد انسان یك شکارچی بود و شکار تنهاکاری بودکه انسان انجام میداد. احتمال داردکه درآن زمانها زنان

خوب وزیبائی هم بمامیگوید .

وقتی که بزرگتر شدی در بارهٔ مذاهب دنیا مطالب بیشتری خواهی خواند واز کارهای خوب وبدی که بنام مذهب اتفاق افتاده وانجام گرفته است بیشتر با خبر خواهی شد.

اکنون فقط این نکته مورد نظر ماست که به بینیم فکر مذهب چگونه آغاز گشت. بعدها خواهیم دید که مذهب چگونه رشد پیدا کرد. متاسفانه هنوزهم مردم بنام مذهب بایکدیگر می جنگند و برسر یکدیگر میکوبند .[۱]

برای بسیاری ازمردم هنوزهم مذهب یك چیز مخوف و ترسناك است. هنوزهم بسیاری ازمردم وقت خودشان رادراین راه صرف میکنند که بعضی موجودات خیالی را ازخود خشنود وخرسند سازند وبرای این کار هدایا و تحفه هائی بـه معابد تقدیم میدارند و حتی حیوانات را قربانی میکنند .

بدینقرار می بینیم که انسان اولی زندگی دشواری داشت. ناچار بود که غذای هر روز را تقریباً درهمان روز بدست آورد ودرغیراین صورت گرسنه میماند. درآن روزگار هیچ انسانی بدون کار کردن نمیتوانست زنده بماند. برای هیچ کس ممکن نبود که مقداری غذا و آذوقه برای چند وقت خود تهیه کند وبعد تامدت زیادی هیچ کاری انجام ندهد وبا همان غذاها خودرا سیر نگاهدارد .

وقتی که قبیله تشکیل شد زندگی انسان کمی راحت تر گشت

۱ـ این موضوع مخصوصاً درهند که اغلب میان مسلمانان وهندوان تصادماتی روی میداد جالب توجه وقابل تذکر بود .

تغییراتی که بر اثر کشاورزی پیش آمد

در نامهٔ آخری خود مطالبی دوبارهٔ تقسیم کار برایت گفتم. در اوایل کار و در زمانیکه انسان فقط از راه شکار زندگی میکرد تقسیم کار بسیار ناچیز بود. هر کس برای خود بشکار میپرداخت و بزحمت میتوانست غذای کافی برای خویش فراهم سازد.

ظاهراً تقسیم کار ابتدا میان مردان و زنان شروع شد که مردان بشکار میپرداختند و زنان در یك جا میماندند و از بچه‌های خود و حیوانات اهلی نگاهداری و مراقبت میکردند.

وقتی که مردم کشاورزی را آموختند پیشرفتهای جدیدی حاصل شد. نخست اینکه تقسیم زیادی در کارها پیدا شد. بعضی‌ها شکار میکردند بعضی دیگر بکار مزرعه‌ها میپرداختند و زمین را شخم میزدند. بعد هم با گذشت زمان مردم باز کارها و شغل‌های تازه تری آموختند و در این کارها متخصص میشدند.

یکی دیگر از نتایج زراعت زمین این بود که انسان در دهکده‌ها و شهرها ساکن گردید. پیش از شروع کشاورزی مردم دائما در حرکت بودند و در هر جا که پیش میآمد و میتوانستند شکار میکردند. لازم نبود که در یك جا بمانند. بهر جا که میرفتند میتوانستند شکار کنند اغلب هم مجبور بودند بخاطر گاوها و گوسفندها و حیوانات اهلی دیگری که

مراقب بچه‌ها بودند ومیوه‌جمع‌میکردند .

وقتی کـه کشاورزی آغاز گشت کار های مختلفی‌هم پیدا شد . مقداری کار درمزرعه انجام میگرفت . شکار کردن هم‌هنوز وجودداشت. کسانی‌هم مأمور مراقبت و نگاهداری ازحیوانات اهلی و گله‌ها بودند . شاید زنها مأمورمراقبت حیوانات ودوشیدن شیر ازگاوها بودند . بعضی مردها یك کار را انجام میدادند وبعضی دیگر بکارهای‌دیگر میپرداختند.

امروز میبینی که در دنیا هر کس یك کارمخصوصی را بعهده دارد وانجام میدهد . یکنفر پزشك است یکی دیگر مهندس ساختمان پلها و راههاست . یا یکنفر نجار است یکی دیگر آهنگراست . یکی بناست وخانه‌ها را میسازد ودیگری کفشدوز و خیاط است وبهمین قرارهر کس کاری انجام میدهد . هر کس بیك کار و یك کسب مخصوص مشغول است ودربارهٔ کارها و کسبهای دیگرچیز زیادی نمیداند یااصلاهیچ‌چیز نمیداند. این وضع را تقسیم شغل یاتقسیم کار میگویند .

اگر شخصی بکوشد کـه یك کار را خوب انجام بدهد بیقین آن کار را خیلی بهتر انجام خواهد داد تـا اینکه بخواهد چندکار را با هم انجام‌دهد.

اکنون‌در دنیای زمان ماکارها بمقدارخیلی زیادی تقسیم‌شده‌اند. بطوریکه میبینیم این تقسیم کار خیلی آهسته از زمانهای خیلی قدیم و در موقعی که قبیله‌ها تشکیل‌شد ومردم بکشاورزی پرداختند آغاز شد .

در آن زمان بانک‌هائی وجود نداشت که انسان پول‌ها یا اموال دیگرش را در آنجا نگاهدارد. انسان باید غذای هر روزش را بوسیلهٔ شکار همان روز فراهم میساخت . اما با پیدا شدن کشاورزی از زمین محصول زیاد بدست میآورد و این محصول خیلی بیشتر از آن بود که یکباره خورده ومصرف شود وبا ینقرار این زیادی ومازاد یاغذای اضافی را ذخیره میکرد.

می بینیم که ازاینجا بدست آوردن غذای اضافی آغاز میشود. مردم این خوراك اضافی را تهیه میکردند زیرا برای آنها کارخیلی کمی داشت وبا مختصر کار اضافی میتوانستند بیش از آنکه لازم داشتند غذا برای خودشان تهیه کنند.

بطوری که میدانی اکنون ما بانکهای متعددی داریم که مردم پولشان را با آنهامیسپارندو هروقت لازم باشد بوسیلهٔ چك هرقدرازپولشان راکه بخواهند پس میگیرند. آیا هرگز فکر میکنی که این پولها ازکجا آمده است؟ اگردربارهٔ آنها فکر کنی می بینی که اینها همه پول اضافی است که مردم نمیخواهند همه را یکباره خرج کنند وباین جهت آنها را دربانك‌ها نگاهمیدارند. امروز مردم ثروتمند کسانی هستند که مقادیر زیادی‌ازاین پولهای اضافی دارند ومردم‌فقیرهم اصلاهیچ ندارند.

بعداً خواهی‌دید که‌این‌مبالغ ومقادیراضافی چگونه بدست‌میآید. این پولهای اضافی از آن جهت نیست که یکنفراز دیگران بیشتر کار میکند بلکه اکنون روزگاری است که شخصی که هیچ کارنمیکندمبالغ اضافی هنگفی بدست میآورد در حالیکه اغلب کسانی که با زحمت و

داشتند از یك جا بجای دیگر بروند . زیرا این حیوانات چراگاههائی میخواستند که بتوانند در آنها بچرند وهمینکه مدتی دریك جا میماندند ومیچریدند دیگر روی زمین آنقدر علف نمیماند که حیوانات بتوانند بازهم سیر شوند ودرنتیجه تمام قبیله بجای دیگری منتقل میشد[۱] !

وقتی کشاورزی پیدا شد مردم ناچار بودند در نزدیك زمین زراعتی خود باقی بمانند، نمیتوانستند زمین ومزرعه‌ئی را که شخم زده‌اند و کاشته‌اند ترك بگویند وباین ترتیب از موقع یك خرمن تا خرمن بعدی در روی همان زمین کار میکردند وباین جهت بود که دهکده‌ها در میان مزارع بوجود آمد وشهرها ساخته شد .

یك تغییر دیگر که کشاورزی پیش آورد این بود که زندگی را راحت ترساخت. بدست آوردن غذا اززمین خیلی آسان تر از آن بود که انسان تمام وقت مشغول شکار باشد. محصول زمین هم خیلی بیشتر از آن بود که بتوان آنرا یکباره خورد در نتیجه باید محصول با دقت برای روزهای بعد نگاهداری میشد.

بگذار حالا یك پیشرفت جالب توجه دیگررا برایت بگویم. درموقعی که انسان فقط یك شکارچی خالی و ساده بود نمیتوانست هیچ چیز برای آیندهٔ خود ذخیره کند یا اگر هم میتوانست بمقدار خیلی کم و برای مدت بسیار کوتاهی بود ، باصطلاح همانقدر که دستش بدهانش میرساند زندگی میکرد وروز بروز خودش را زنده نگاهمیداشت که

۱ــ بطوریکه میدانیم هم اکنون ایلات ما هم در تابستانها به کوهستانها میروندکه درآنجا هوا خنك است وعلف برای حیوانات هست ودرزمستانها بنواحی گرمسیر میآیند زیرا درکوهستانها برف ویخ چراگاهها را میپوشانند، اینها از این حیث مثل همان انسانهای قدیمی وقبیله‌های اولی زندگی میکنند

پاتریارک* چگونه پیدا شد؟

تصور میکنم که نامه هایم کمی دشوار و پیچیده شده باشد؛ اما این زندگی کـه دراطراف خود می‌بینیم نیز بسیار پیچیده ودشوار است . در روزگارقدیم زندگی خیلی‌ساده‌تر بود واکنون بمطالعهٔ زمانی میپردازیم که کم کم این پیچیدگیها آغاز گردید .

اگر تحقیق و مطالعهٔ خود را یواش یواش دنبال کنیم و بـکوشیم تغییراتی راکه تدریجاً در زنـدگی پیدا شده است بفهمیم خیلی آسانتر میتوانیم بسیاری ازچیزهای امروز را هم بفهمیم و اگراین کاررا نکنیم هرگز نخواهیم توانست آنچه را در اطرافمان روی میدهد و اتفاق میافتددرک کنیم.دراینصورت‌همچون کودکانی خواهیم بود که‌دریک‌جنگل تاریک گم شوند . بااینجهت است که میکوشم ترا بروزگاران قدیم و به کنارهٔ این جنگل‌انبوه زندگی‌باز گردانم. بااین‌ترتیب ممکن‌است‌بتوانیم راهی درمیان آن پیدا کنیم .

لابد بخاطرداری که یکروز در« مسوری » از من پرسیدی کـه پادشاهان چه‌هستند وچه بوده‌اند وچرا شاه شده‌اند؟

اکنون میخواهیم به آن دورانهای گذشته که پادشاهان پیداشدند نظری بیفکنیم وبرای سؤال تو پاسخی‌پیدا کنیم . درابتدای کارپادشاهان

*ـ پاتریارک بمعنی رئیس قبیله‌های قدیمی‌است. اما چون درجامعه شناسی‌معنی ومفهوم‌خاصی دارد همین‌کلمهٔ بین‌المللی درترجمهٔ‌فارسی‌هم بکاربرده شده‌است.

مرارت کار زیاد هم انجام میدهند هیچ سهمی از آن بدست نمی آورند ! بنظر میرسد که این وضع بسیار ابلهانه است. بسیاری اشخاص فکر میکنند که بخاطر همین وضع نـا درست و ابلهانه است که در دنیا اینهمه مردم فقیر هستند .

ممکن است اکنون این موضوع درنظر تو کمی دشوار باشد. در این باره خودت را ناراحت نساز. انشاءالله وقتی که بزرگتر شدی دراین باره مطالب کافی خواهی فهمید .

اکنون فقط میخواهم برایت متذکر شوم که بر اثر کشاورزی محصولی که بدست میآمد خیلی بیشتر از آن بود که یکباره بتواند خورده ومصرف شود. این محصولات اضافی ذخیره میشد. در آن روزها پول وبانك وجود نداشت و مردمی ثروتمند شمرده میشدند که مقدارزیادی گاو یا گوسفند یا شتر یا غلات داشتند .

زراعت زمین و کشاورزی نمیپرداخت. بدین ترتیب میان وضع او با سایر مردم تفاوتی پیدا شد. اکنون می بینیم که یکنوع جدید تقسیم کار هم صورت گرفت یعنی پاتریارک به سازمان دادن و تنظیم کردن کار دیگران میپرداخت و سایر افراد قبیله در مزارع کار میکردند یا بدنبال شکار میرفتند یا میجنگیدند و دستورها و فرمانهای پاتریارک را که رهبر و رئیس ایشان بود اجرا میکردند. اگر میان دو قبیله زد و خورد و جنگی درمیگرفت قدرت واختیارات پاتریارک زیادتر هم میشد زیرا در زمان جنگ نمیتوان بدون یک رهبر بخوبی جنگید. بدین ترتیب درطول زمان پاتریارک بتدریج خیلی نیرومندتر و مقتدرتر شد.

چون کارهای سازمانی تدریجاً زیادتر میشد، دیگر پاتریارک نمیتوانست تمام کارها را خودش به تنهائی انجام دهد و باینجهت اشخاص دیگری را برای کمک بخودش انتخاب میکرد. باین شکل عدهٔ زیادی سازمان‌دهنده بوجود آمد که پاتریارک رئیس همه بود. بدینقرار قبیله بدو قسمت تقسیم میگشت: یکی سازمان دهندگان و دیگری کارکنان عادی. از آنپس دیگر مردم و افراد قبیله یکسان نبودند. بعضی‌ها که سازمان دهنده بودند نسبت بدیگران که کارگران و کارکنان عادی بودند قدرت بیشتری داشتند.

در نامهٔ بعدی خواهیم دید که چگونه اهمیت و قدرت پاتریارک بتدریج توسعه و تکامل یافت.

وجود نداشتندورؤسا ، پادشاه نامیده نمیشدند. اگر بکوشیم مطالبی در بارهٔ آن‌زمانها بفهمیم و بیاموزیم اصل‌وریشه پادشاهان‌را هم‌خواهیم‌دانست.

قبلا دربارهٔ تشکیل‌قبیله‌ها مطالبی برایت گفتم. وقتی که کشاورزی آغاز گشت و کارها تقسیم شد لازم بود که درقبیله کسی باشدکه کارهارا سازمان بدهد. حتی پیش‌از آن‌هم‌قبیله کسی را لازم داشت که درموقع جنگ‌بایك قبیلهٔ دیگر رهبری راعهده دارشود.رهبرقبیله معمولاً پیرترین فرد قبیله بود. این رهبر « پاتریارك» نامیده میشد . یا بعبارت صحیح تر ما امروزاورا باین نام مینامیم .

همه کس‌تصورمیکرد که چون اوازهمه پیرتراست ازهمه هم بیشتر تجربه دارد ودانش وعقلش‌هم‌ازهمه‌بیشتراست. این«پاتریارك» بااعضای دیگرقبیله فرق‌زیادی نداشت. اوهم بادیگران کارمیکرد وتمام‌خوراکیها و غذائی که ازکارعمومی بدست میآمد میان تمام اعضای قبیله تقسیم میگشت. همه چیزقبیله مال تمام افراد قبیله بود.

آنوقت‌هامثل امروزنبود که هرکس برای خود خانهٔ جداگانه و پول‌وچیزهای دیگرداشته باشد. هرچه هرکس تهیه میکرد تقسیم‌میشد زیرا همه چیزمال قبیله بود. «پاتریارك» یا سازمان دهندهٔ قبیله کاراین تقسیم کردن را بعهده داشت .

اما یواش یواش تغییراتی پیدا شد .کارهای نوع جدیدی بوجود آمد. مخصوصاًدرکشاورزی کارهای‌تازه زیاد میشد. «پاتریارك» هم‌ناچار شدکه اوقاتش رابرای سازمان دادن صرف کند ومراقب باشدکه اعضای قبیله کارشان رادرست وخوب انجام دهند.

کم‌کم پاتریارك دیگر خودش به کارهای عادی و عمومی و کار

باوجود این کم کم پاتریارک‌های قدیمی خودرامظهرقبیله شمردند وبیشتر اموال ودارائی قبیله را مال‌خودشان تصور کردند .

وقتیکه «پاتریارک» میمرد تمام افراد قبیله گردهم جمع میشدند ویك‌نفر دیگر را بعنوان رهبر و پاتریارك جدیدخودانتخاب میکردند.
اما معمولا خانوادهٔ پاتریارك بیشتر ازسایر افرادقبیله‌دربارهٔ سازمان‌دادن واداره‌کردن کارها اطلاع پیدا میکردند . زیرا آنها همیشه با پاتریارك بودند ومعمولا درکارها به او کمك میدادند و از این راه دربارهٔ کارها اطلاع بیشتری بدست می‌آوردند . باین جهت اغلب وقتی که پاتریارك میمرد افراد قبیله یکنفر دیگر را از اعضای همان خانوادهٔ او بجایش انتخاب میکردند و باین قرارمی‌بینیم که کم کم خانوادهٔ پاتریارك با خانواده‌های دیگرقبیله تفاوتی پیداکرد وقبیله همیشه رهبر ورئیس‌خود را ازاین‌خانواده انتخاب میکرد .

دراینموقع‌وباین‌جهات پاتریارك‌نیرو وقدرت‌فراوانی بدست‌آورد.
طبعاً هر پاتریارك دلش‌میخواست‌که پسر یا برادرش بجای خودش تعیین شود وبعد ازاو پاتریارك بشود وباین‌جهت درزمان زندگی‌خودش سعی میکردکه‌این‌کار را روبراه‌کنند. ازاینرو پسر یا برادر یا یکی‌ازبستگان نزدیکش را بشکلی تربیت میکرد که بعد بتواند جانشین‌خودش گردد.
حتی بقبیله میگفت که‌بعداز او فلان شخص که خودش اوراانتخاب کرده وپرورش داده باید بجای او پاتریارك شود .

شایددر آغاز کار افرادقبیله خیلی‌خوششان نمیآمدکه پاتریارك‌ها چنین چیزی بآنها بگویند .

اماکم کم همه عادت‌کردندکه این حرف را قبول کنند ودرنتیجه

۱۶

چگونه قدرت پاتریارك توسعه یافت

امیدوارم آنچه دربارهٔ قبیله‌های قدیمی و پاتریارك‌های آنها نوشته‌ام ومینویسم برایت خیلی دشوار و کسل کننده نباشد.

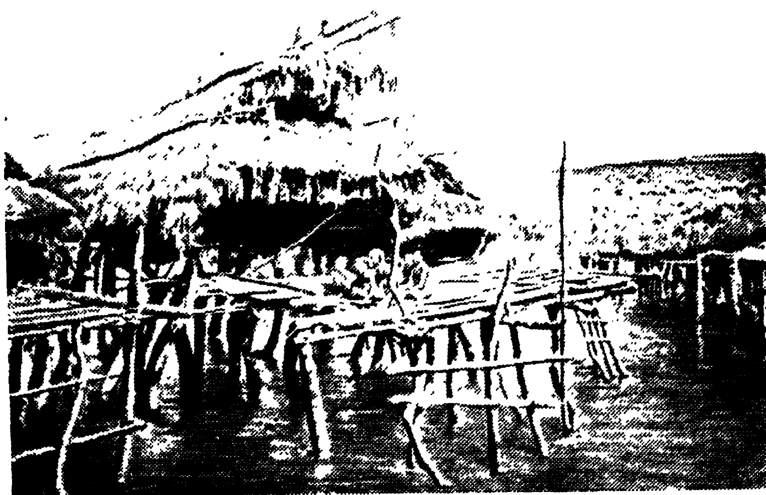
برایت گفتم که در آن زمان همه‌چیز بقبیله تعلق داشت ومال تمامی قبیله بود نه مال اشخاص وافراد قبیله بصورت جداجدا. حتی خود پاتریارك هم در آغاز کار هیچ‌چیز مخصوص بخودش نداشت. اوهم بعنوان یك‌فرد قبیله سهمی مانند سایر افراد قبیله داشت. امااو سازمان‌دهندهٔ کارها بود ومسئولیت مراقبت دارائی و اموال‌قبیله‌هم بعهدهٔ‌او بود.

کم کم که قدرت پاتریارك اضافه‌شد باین فکر افتاد که اموال و دارائی‌قبیله که زیر نظر او هست درواقع مال خودش‌میباشد و نه‌مال‌تمامی قبیله. شایدهم بیشتر از آنجهت بچنین فکری افتاد که پیش خود تصور میکرد چون‌او رهبر و رئیس‌قبیله است در واقع مظهر و نمایندهٔ قبیله هم میباشد و باید تمامی اموال ودارائی قبیله مال‌او باشد.

باین‌ترتیب می‌بینیم که چگونه فکر مالکیت فردی وداشتن‌چیزی برای شخص‌خود آغازشده‌است. امروزما دائماً دربارهٔ اموال و اشیائی فکر یاصحبت میکنیم که میگوئیم «مال‌من» یا«مال‌تو» است اما همانطور که برایت گفتم مردان‌وزنان آن‌قبیله‌های قدیمی وابتدائی هیچوقت‌اینطور فکر نمیکردند وتمام دارائی واموال‌مال تمامی قبیله محسوب میشد.



بقایای یک شهر دریاچه‌ئی باستانی



امروزهم بعضی ازقبایل نیمه وحشی وابتدائی مثل قدیم دردریاچه‌ها زندگی میکنند

همیشه کاری را میکردند که پاتریارك ورئیس قبیله میل داشت . دیگر عملا انتخاباتی وجود نداشت و پاتریارك جدید را از میان تمام افراد قبیله انتخاب نمیکردند بلکه پاتریارك قدیمی و پیر قبلا کسی را که میل خودش بود برای جانشینی خودش تعیین میکرد وبعد هم همین شخص بجای او پاتریارك میشد .

باین شکل می بینیم که دستگاه و کار «پاتریارك» موروثی شد یعنی دریك خانواده باقی ماند و کارها از پدر به پسر یایکی از بستگانش منتقل میگشت . اکنون دیگر «پاتریارك» کاملا اطمینان داشت که اموال و دارائی واشیائی که مال تمام قبیله بود در واقع مال خودش میباشد . حتی وقتی هم که پاتریارك میمرد اموال و دارائی قبیله در اختیار و تصرف خانواده‌اش باقی میماند . باین ترتیب میبینیم که چگونه فکر «مالکیت» واینکه چیزی «مال من» یا «مال تو» ست آغاز شده است .

در اوایل کار یك چنین فکری وجود نداشت . مردم همه با هم کار میکردند و این کار هم بخاطر شخص خودشان نبود بلکه بخاطر تمامی قبیله بود . اگر مقداری خوراك وغذا یاچیز دیگری تهیه میکردند وبدست میآوردند هرفرد ازافرادقبیله از آن برای خود سهمی داشت. در قبیله هیچ کس ثروتمند ودارا یافقیر و نادار نبود. همهٔ افراد در دارائی وثروت واموال قبیله سهیم وشریك بودند.

اماهمینکه پاتریارك دارائی واموالی را که مال تمامی قبیله بود تصاحب کردو آنهارامال خودنامیدمردم «دارا» و«نادار» وثروتمندوفقیرهم پیداشدند.

در نامهٔ بعدی مطالب بیشتری در این باره برایت خواهم نوشت .





یك زن سرخپوست





یك مرد مغولی

یك زن اسکیمو
→



یك



یك مرد یهودی
→



یك زن سیاه
←

۱۷

چگونه پاتریارک پادشاه شد

پاتریارك پیروقدیمی مقدار زیادی از وقت ما را گرفت. آیا اینطور نیست؟ بزودی حرفمان را دربارهٔ او بپایان خواهیم رساند یا بهتر است بگوئیم که بزودی او نام خود را تغییر خواهد داد.

درابتدای این گفتگو وعده داده بودم برایت بگویم که پادشاهان چگونه پیداشدند وچه بودند وچه میکردند؟ برای اینکه بدانیم و بفهمیم که پادشاهان چه هستند ناچار بودیم که بروزگار قدیم برگردیم و با «پاتریارك»ها آشناشویم. خودت باید حدس زده باشی که همان پاتریارك ها بودند که بعدها پادشاهان یا «راجه‌ها» و «مهاراجه‌ها» شدند[1].

کلمهٔ «پاتریارك» از کلمهٔ لاتینی «پاتر» که بمعنی «پدر» است گرفته شده. پاتریارك در واقع رهبر و پدرتمامی قبیله یا مردمی بود که با او زندگی میکردند. کلمهٔ «پاتریا» نیز که بمعنی وطن و «سرزمین پدری» میباشد از همین کلمهٔ لاتینی آمده است. میدانی که در زبان فرانسه به وطن میگویند «پاتری». در زبان سانسکریتی و در زبان هندی ما کشورمان را بصورت مادر تصور میکنیم و آنرا «ماتره بومی» یا «مادر وطن»[2] مینامیم. آیا تو کدام یك از این کلمات را ترجیح میدهی «سرزمین

۱ـ «راجه» و «مهاراجه» شاهزادگان و امرای محلی هند بودند که تا زمان استقلال هند قدرت داشتند. و مثل پادشاهان محلی بشمار میرفتند.

۲ـ در زبان فارسی هم چنین است وما نیز اغلب از وطن بصورت مادر وطن یاد میکنیم.



لوئی۱۴ پادشاه تکبکر و مستبد فرانسه

لوئی ۱۴ عقیده داشت که اورا خود خداوند پادشاه کرده ودر برابر هیچ کس جز خداوند مسئول نیست وهمه باید مطیع او باشند وهمه چیز متعلق باوست واو نمایندهٔ خداوند درروی زمین است ومیگفت «دولت یعنی من» یا «من دولت هستم.»

مدتهای درازی آنها باین ترتیب بد رفتاری میکردند. درحالیکه مردم گرسنگی میکشیدند ورنج میبردند آنها درمیان تجمل و شکوه بی‌پایانی زندگی میکردند، امابالاخره عامهٔ مردم نتوانستند این بارسنگین را مدت بیشتری تحمل کنند و در بعضی از کشورها پادشاهان را کنار گذاشتند.

بعدها دربارهٔ این موضوعها مطالب خیلی بیشتری خواهی خواند و خواهی دید که چگونه در انگلستان مردم بر ضد «چارلزاول» که پادشاهشان بودقیام کردند، او راشکست دادندوعاقبت هم کشتند. خواهی دیدکه چطور مردم فرانسه انقلاب بزرگی راهانداختند و تصمیم گرفتند که دیگر پادشاه نداشته باشند. بخاطر خواهی آورد که وقتی با هم در پاریس بودیم بدیدن زندان « کونسیرژری » رفتیم. یادت هست که توهم درموقع آن بازدید همراه ما بودی؛

در موقع انقلاب فرانسه اعضای خانوادهٔ شاهی و ملکه « ماری آنتوانت» درهمین زندان محبوس بودند و آنهارا ازهمانجا بپای گیوتین بردند و اعدام کردند.

همچنین دربارهٔ انقلاب بزرگ روسیه مطالبی خواهی خواند که مردم آنجا فقط چند سال پیش [1] پادشاه خودشان راکه «تزار» نامیده میشد بر کنار ساختند وازمیان برداشتند.

باینقرار بتدریج دوران پادشاهی هم بسر آمده است. بیشتر کشورها دیگر پادشاه ندارند. فرانسه و آلمان و روسیه و سویس وکشورهای

۱ــ درموقعیکه این نامه‌ها نوشته میشد قریب ده سال از انقلاب روسیه میگذشت.

پدری» یا «مادروطن» را :

درهر حال وقتی که کار «پاتریارك» بصورت موروثی درآمد یعنی پسر بجای پدر تعیین گشت دیگر میان پاتریارك با پادشاه فرق زیـادی نماند. کم کم پاتریارك شکل پادشاه را بخود گرفت. و پـادشاه هم روز بروز بیشتر باین فکر افتاد که هرچه در کشور هست مال خود اوست حتی فکر میکرد که خود او تمامی کشور است.

یکی از پادشاهان معروف فرانسه [1] می گفت « دولت یعنی من » یا «خود من دولت هستم»

پادشاهان فراموش کردند که آنها در واقع بوسیلهٔ مردم بـرای تنظیم کارها و تقسیم آذوقه و غذا و اموال میان افراد انتخاب شده‌اند. فراموش کردند که اصولا مردم آنهارا انتخاب کرده‌اند. آنها خودشان‌را با هوش‌ترین و با تجربه‌ترین افراد قبیله و تمامی مردم کشور میشمردند. تصور میکردند که آنها ارباب وصاحب اختیار همه کس هستند و تمامی مردم دیگر که در قبیله یا در کشورشان بسر میبرند خدمتگذاران آنها میباشند، در صورتیکه در حقیقت آنها خدمتگذاران مردم و کشور بودند و برای خدمت به مردم وانجام کارهای ایشان تعیین شده بودند.

وقتی که بزرگتر بشوی و تاریخ بخوانی خواهی دید که بعدهـا پادشاهان بقدری مغرور وازخود راضی شدند که فکر میکردند مـردم هیچ حق مداخله در کار آنها وانتخاب کردن آنها را ندارند. میگفتند که خود «خدا» آنها را پادشاه کرده است و سلطنت خود را یك موهبت الهی «وحق الهی سلطنت» مینامیدند و بامردم به بدرفتاری میپرداختند.

---

۱ ـ اشاره به لوئی چهاردهم پادشاه معروف فرانسه است.

کشورهای ایشان که بسختی کارمیکنند و پول خود را بایشان میدهند گرسنگی میکشند و بچه هایشان مدرسه ندارند که بتوانند درس بخوانند.[۱]

۱ــ آنچه دراینجا دربارهٔ هند گفته شده مربوط بسال ۱۹۲۸ وزمانی است که هند هنوز تحت تسلط بریتانیا بود ودرآن قریب ۶۰۰ «راجه» و«مهاراجه» حکومت های نیمه مستقل کوچك محلی داشتند که بوسیلهٔ دولت بریتانیا حمایت میشدند. پس ازاستقلال وضع هند عوض شده است و اکنون سراسرهند بصورت یك کشور واحد و یك جمهوری درآمده است، وازقدرت راجه ها ومهاراجه ها اثری نمانده است.

آمریکا وچین و بسیاری کشور های دیگر اکنون پادشاه ندارند . این کشورها جمهوری‌هستند یعنی‌مردم کشورهر چند سال یکبارفرمانروایان و رهبران خود را انتخاب میکنند و کار این رهبران و فرمانروایان‌هم دیگر موروثی نیست .

درانگلستان‌بطوریکه میدانی هنوزیك پادشاه‌هست اماهیچگونه قدرتی ندارد و اختیاراتش بسیارمحدود است. تمامی قدرت در دست پارلمان است که در آنجا رهبرانی که ازطرف مردم انتخاب شده‌اندجمع میشوند. باید بخاطر داشته باشی که در لندن پارلمان بریتانیا را هم دیده‌ای .

درهند ما هنوز عدهٔ زیادی «راجه» و«مهاراجه» و«نواب»داریم. اغلب آنها را می‌بینی که در اتوموبیل‌های بسیار گران قیمت میگذرند و مقادیر هنگفتی پول خرج خودشان میکنند.

آیا آنها این‌پولها را ازکجا می آورند؟ این پولها رابوسیلهٔمالیاتها ازمردم میگیرند.

مالیاتها اصولا برای این وضع شده‌اندکه پولی جمع شود وبرای مصارف عمومی مردم کشور مصرف شود. با آنهامدرسه‌ها، بیمارستانها ، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، جاده‌های‌خوب و بسیاری چیزهای دیگر که برای مردم مفید ولازم‌است ساخته شود. اما راجه‌ها ومهاراجه‌های ماهنوزهم مثل پادشاه سابق‌فرانسه فکرمیکنندکه میگفت «من دولت هستم»وپول مردم رابرای هوسهای خودشان خرج میکنند .

درحالیکه آنها درمیان تجمل پرشکوه خود زندگی‌میکنند مردم

زودتر سکونت گزید و تمدن را شروع کرد و توسعه داد. بعضی‌ها میگویند که در روزگارهای سابق سرزمینی بنام «آتلانتیس» در محل اقیانوس اطلس [1] کنونی بوده است. میگویند در این سر زمین مردمی زندگی میکردند که تمدنی عالی و بزرگ داشتند اما تمام آنسرزمین ناگهان دراقیانوس اطلس فرورفت و هیچ قسمت آن باقی نماند. اکنون هیچ دلیلی برای این حرف در دست نداریم و تمام این حرفها فقط بصورت افسانه است باین جهت از آنها صرف نظر میکنیم و احتیاجی نیست که بیشتر بآن بپردازیم.

همچنین گفته میشود مردمانی که تمدن بزرگی داشتنددر روزگار قدیم در آمریکا زندگی میکردند. البته میدانی که کریستف کولومب آمریکا را باصطلاح کشف کرد. اما معنی آن حرف این نیست که آمریکا پیش از آنکه کریستف کولومب به آنجا برود وجود نداشت. بلکه معنی این حرف فقط آن است که مردم اروپا از وجود آمریکا خبر نداشتند تااینکه او بآنجا رفت و آنهارا از بودن چنین سرزمینی مطلع ساخت.

درواقع مدتهای دراز پیش از آنکه «کولومب» به آنجا برود مردمی در آن سرزمین زندگی میکردندو برای خود یك نوع تمدن هم داشتند. اکنون خرابه‌های عمارات وساختمانهای مهمی در «یوکاتان» در کشور مکزیك درقسمت جنوبی امریکای شمالی وهمچنین در سرزمین «پرو» در نواحی شمالی امریکای جنوبی باقیست.

ازروی این خرابه‌ها واین آثار بااطمینان کامل میتوانیم بگوئیم

---

۱ ـ اروپائیان اقیانوس اطلس را «آتلانتیك» میگویند که با نام آن سرزمین افسانه‌ای وقدیمی که «آتلانتیس» است نزدیك میباشد.

۱۸

تمدنهای ابتدائی

دربارهٔ پاتریارکها و پادشاهان باندازهٔ کافی سخن گفتیم. اکنون کمی بعقب برمیگردیم و تمدنهای ابتدائی و نوع مردمانی راکه در آنزمان ها زندگی میکردهاند ملاحظه میکنیم.

دربارهٔ مردمان آن زمان و کسانی که تمدنهای ابتدائی را بوجود آوردند چیزخیلی زیادی نمیدانیم. باوجود این اطلاعاتمان در بارهٔ اینها از آنچه دربارهٔ انسانهای پالئولیتیک و انسانهای نئولیتیک[1] میدانیم خیلی زیادتر است. حتی اکنون خرابههای ساختمانهای عظیمی را کشف کردهایم که هزاران سال پیش ازاین ساخته شدهاند. موقعیکه به این ساختمانها و معابد و کاخها نگاه کنیم میتوانیم تصوری دربارهٔ مردم سابق داشته باشیم که چگونه بودهاند وچه میکردهاند. مخصوصاً حجاریها و نقاشیها که برروی این ساختمانهای قدیمی باقیست بما کمك فراوان میدهند. از روی این حجاریها و کنده کاریها ما میتوانیم بفهمیم که مردم آنزمانها چه نوع لباسهائی میپوشیدهاند. همچنین بسیاری مطالب دیگر راهم بهمین وسیله میتوان فهمید.

اکنون بطور قطعی نمیتوان گفت که انسان در کدام نقطهٔ جهان

۱ ــ انسانهای دوران سنك قدیمی ودوران سنك جدید که در نامههای قبلی راجع به آنها صحبت شده است.

است و بهمین جهت هم قاعدتاً نخستین قبیله هائی که ساکن شدند جاهائی را برای خود انتخاب کردند که در آنها آب فراوان بوده است. اکنون هم وقتی که به آثار آن مردمان نگاه میکنیم می بینیم درواقع همین طور است .

در «بین النهرین» آنها در میان دررود بزرگ سکونت گزیدند که یکی «دجله» است و دیگری «فرات» . درمصر درکناره های رود بزرگ «نیل» ساکن شدند . در هندهم بیشتر شهرهای آنها در نزدیکی رودهای بزرگ «سند» و «گنگ» و «جمنا» بوده است .

آب بقدری برای آنها لازم بوده است که باین رودها بصورت چیزهای مقدس والهی مینگریستند که برای ایشان غذا و نعمت و فراوانی فراهم میساخت . درمصر رودنیل را «بابانیل» مینامیدند و آنرا مقدس میشمردند وستایش میکردند . درهندهم بطوریکه میدانی رود گنگ مقدس ومورد ستایش بوده است وحتی هنوزهم مقدس شمرده میشود .

میدانی که «گنگ» را «گنگامائی» یا «مادرگنگ» مینامند وشنیده ای که درموقع عبادتها ومراسم مذهبی که درکنار این رود بعمل میآید فریاد میکشند «گنگامائی کیجای» یعنی «مادرگنگ زنده باد» [1]

خیلی آسانست که بفهمیم چرا این ستایش بعمل میآمده است زیرا رودها برای مردم بمعنی زندگی وهمه چیز بوده است . رودها نه فقط آب دراختیار مردم میگذاشتند بلکه هرسال درموقع طغیان های خود مقداری گل ولای ورسوبات برروی زمین های اطراف خود بجامیگذاشتند که مزرعه هارا پرحاصل و بارآور میساخت . بخاطر آب رودها و بخاطر همین کودی

---

۱ ـ در آلمان هم رود بزرگ «راین» راکه بزرگترین رود آن کشوراست «پدر مادراین» مینامند .

که درروزگارهای قدیم در«پرو» و«یوکاتان» مردمان متمدنی زندگی میکردند. اما مطالب بیشتری دربارهٔ آنها نمیدانم زیرا هنوز اطلاعات بیشتری از آنها بدست نیاورده‌ایم. شاید بعدها اطلاعات وحقایق خیلی زیادی دربارهٔ آنها بدست آوریم و کشف کنیم.

احتمال دارد که در«اور آسیا»، یعنی قاره‌های اروپا و آسیا رویهمرفته، نخستین تمدنها در بین‌النهرین[1] ومصر و کرت وهند وچین بوده‌است. هر چند مصر درقارهٔ افریقا قرار دارد ما میتوانیم آنرا درردیف کشورها و سرزمینهای «اور آسیا» بشماریم زیرا به‌این منطقه بسیار نزدیك است.

بطوریکه گفتیم قبیله‌های ابتدائی مدتها درحرکت بوده‌اند وازراه شکارونگاهداری حیوانات زندگی میکردند تااینکه کشاورزی‌را کشف کردند ودریك جاساکن شدند. اکنون به بینیم آنها برای سکونت خودچه جور محل‌هائی‌را انتخاب‌میکردند؟ مسلم‌است که آنها جائی‌را انتخاب میکردند که بتوانندبه آسانی درآنجا برای‌خود غذا تهیه کنند. قسمت‌عمدهٔ غذای آنهاهم بوسیله زراعت درمزرعه‌ها فراهم‌میشد. برای زراعت‌هم آب‌لازم‌است. بدون آب مزرعه‌ها خشك‌میشوند و هیچ‌چیز درآنها سبز نمیشود ونمیروید.

میدانی وقتی که درفصل‌بارانهای موسمی‌درهند باران‌کافی نمیبارد محصول وخوراکی کافی بدست‌نمی‌آیدوقحط سالی‌میشود. دراین‌مواقع فقیران‌هیچ‌چیز بدست‌نمی‌آورند و گرسنگی میکشند.

بااین‌قرار می‌بینیم که آب برای‌زراعت و برای زندگی بسیار لازم

---

۱ ـ سرزمین‌میان رودهای‌دجله و فرات که‌امروز قسمتی‌ازکشورعراقست.

شهرهای بزرگ دنیای قدیم

بطوریکه دیدیم مردم ابتدا درکنارههای رودهـای بزرگ و در درههای حاصلخیزی زندگی میکردند که در آنجاها غذا و آب فراوان بود. شهرهای بزرگ آنها هم در کنارههای همین رودها قرارداشت. شایداسم بعضی از این شهرهای قدیمی و باستانی را شنیده باشی. در بین النهرین «بابل» (بابیلون)، «نینوا» و «آسور» شهرهای بزرگی بودند اما تمام آنها مدتهاست که دیگر نابود شدهاند و گاه بگاه وقتیکه زمینهای آن نواحی را بمقدار عمیقی حفر میکنند آثـاری راکه از آن شهرها در زیر خاك باقی مانده بدست میآورند.

درطول هزاران سال آن شهرهـا بکلی درزیر شن و خاك پنهان شدهاند وهیچ نشانهٔ ظاهری از آنها دیده نمیشود. دربعضی جاها درست در همان محلی که شهرهای قدیمی وجود داشتند و درزیـر خاك پنهان شدهاند شهرهای تازهئی بناشده است. کسانی که میکوشند نشانه هائی از آن شهرهای قدیمی بدست آورند باید زمین راخیلی زیاد حفر کنند. گاهی هم درموقع حفر کردن می بینند که چند شهر روی هم ساخته شده است.

البته این شهرهای مختلف که رویهم قرارداشتهاند همه باهم ودر یك زمان نبودهاند.

که ازرسوبات رودها پیدا میشد مزرعه ها حاصل زیاد و غذای فراوان میداد . باین جهت مردم حق داشتند که رودها را «پدر» یا «مادر» خود بنامند .

امامردم معمولا اغلب علت کارهای خودرا ازیادمیبرند و بعدها بدون‌فکر وبدون‌اینکه بفهمند چرا ، کارهای دیگران‌را تقلیدمیکنند .

ولی‌ما باید بخاطر بیاوریم وفراموش‌نکنیم که «نیل» و«گنك» از آن‌جهت مقدس ومحترم شمرده میشدند که آب‌وغذا برای‌مردم فراهم میساختند [1] .

---

۱ ــ بطوریکه میدانیم ایرانیان قدیم‌هم آب‌را مقدس وگرامی میشمردند وهرگز آبهارا آلوده نمیساختند . هنوزهم‌دررسوم‌عامیانه قربانی‌هائی به‌آب‌جاری داده میشودکه رسوم‌قدیمی ستایش‌آب‌را بخاطرمی‌آورد . مثلادرمورد بعضی بیماری ها آش«ابودردا» میپزند وعروسکی بشکل‌آدم ازخمیردرست میکنند و درآش میگذارند و بعدآن‌را به‌آب‌جاری میدهند .

همچنین پشت‌سرمسافری‌که بسفردور میرود همراه‌آینه‌وقرآن‌آب‌میگذارند وبرای‌سلامت او آب‌راپشت‌سرش بزمین میپاشند .

و بعد بتدریج نابود میشده ومیمرده‌است . آنوقت بازشهرهای‌جدیدی‌در همان‌جائی که آن‌شهر قدیمی وجود داشته ساخته میشده و باز مردمان تازه‌ئی میآمده‌اند ودر آنها زندگی میکرده‌اند و آنها نیز میمرده‌اند و هیچ‌نشانه واثری ازخود بجا نمیگذاشته‌اند .

در بارهٔ این‌شهرها فقط چندین جمله برایت‌نوشتم امافکر کن که هزاران سال گذشته‌است تا اینکه این شهرها بوجود آمده‌اندومرده‌اند وبازشهرهای دیگری بجای آنها ساخته شده وبازهم ویران‌شده‌است .

اگر یکنفر انسان‌هفتادیاهشتادسال عمرداشته باشداورا پیرمیشماریم ولی آیا هفتاد یاهشتاد سال دربرابر این‌هزاران‌سال چقدر ناچیزاست .

آیا فکرمیکنی درموقعیکه آن‌شهرها وجودداشتند چقدربچه‌های کوچولودر آنها کم کم بزرگ‌شده‌اند، پیرشده‌اندومرده‌اند؛ و بازبچه‌های آنها وبچه‌های بچه‌های آنهاهم بهمین‌شکل پیرشده‌اند ومرده‌اندواکنون خود آن شهرهاهم ازمیان رفته‌است واز « بابل» و«نینوا» دیگر جزاسم چیزی برای‌ما نمانده‌است .

یکی‌ازشهرهای دیگر بسیارقدیمی شهر «دمشق» در سوریه بود . امادمشق مثل‌آن‌شهرهای دیگر نمرده‌است بلکه هنوزهم برسر پاست‌و یك‌شهر بزرگ‌میباشد[1] . بعضیها گفته‌اند که‌احتمال‌دارددمشق‌قدیمی‌ترین و کهنه‌ترین شهرهای دنیای کنونی باشد .

درهندهم‌شهرهای‌بزرگ‌وقدیمی‌مادر کنار رودهای بزرگ‌هستند. یکی‌از کهنه‌ترین وقدیمی‌ترین آنها شهر«ایندراپراستا» بوده که‌درمحلی درنزدیکی دهلی امروز وجود داشته است اماا کنون دیگرشهر «ایندرا

۱ــ دمشق اکنون پایتخت کشور سوریه‌است .

احتمال دارد که یك شهر مدت چند صد سال وجود داشته است و مردمی در آن زندگی کرده اند و مرده اند بعد هم بچه های آنها و بچه های بچه های آنها در آن زندگی کرده اند و مرده اند. کم کم آن شهر خراب و ویران شده است و عدهٔ کمتری در آن باقی مانده اند . بالاخره دیگر هیچ کس در آنجا نمانده و تمامی آن شهر بصورت تودهٔ انبوهی از خانه های ویران در آمده است .

شن و خاك که با باد و طوفان حرکت میکند کم کم این شهرها را پوشانده است و هیچ کس هم نبوده است که این خاکها و شنها را جمع کند ، بعد از گذشتن سالها و سالها تمامی شهر بکلی در زیر شن و خاك پنهان میشده است و حتی مردم هم دیگر بخاطر نمیآوردند که سابقاً در آنجا شهری هم وجود داشته است . ظاهراً صدها سال بدینقرار میگذشته است و بعد مردم دیگری به آنجا میآمده اند و آن محل را برای سکونت مناسب تشخیص میداده اند و شهر جدیدی در آنجا میساختند و بعد از چند سال باز این شهر تازه هم بنوبهٔ خود کهنه و خراب میشد و بصورت ویرانه ئی در میآمد و این شهر نیز درطول زمان در زیر شن و خاك پنهان میگشت .

بدین شکل است که گاهی خرابه های شهرهای متعددی را پیدا میکنیم که هریك بر روی دیگری قرار گرفته اند . این وضع بیشتر در جاهای ریگزار و در محلهائی که شن و خاك بیابان بیشتر است اتفاق میافتاده است زیرا شن و خاك همه چیز را خیلی زود پنهان میسازد و میپوشاند .

چقدر عجیب است که یك شهر بجای شهر دیگری ساخته میشده است و جماعت زیادی از مردان و زنان و کودکان را در خود پناه میداده است

مصر و کرت

آیا در آن دهکده‌ها و شهرهای ابتدائی وقدیمی چگونه مردمی زندگی میکردند؟ از ساختمانها و عمارات بزرگی که مردم آن زمان ساخته‌اند وقسمت‌هائی از آنها تاکنون باقی مانده است میتوانیم مطالبی دربارهٔ مردمان آن وقت بفهمیم. همچنین خطوطی که برروی سنگ‌ها و الواح گوناگون نوشته‌اند مطالبی دربارهٔ ایشان بما میگوید.

در مصر هنوز هم اهرام بزرگ ومجسمهٔ ابوالهول [1] باقیست. همچنین خرابه‌های عظیم معابد «لوکسور» و جاهای دیگر نیز بجامانده است.

هرچند که وقتی ما باهم باروپا میرفتیم درموقع عبور از «کانال سوئز» از نزدیکیهای این آثار تاریخی عبور کردیم [2] اما تو آنها راندیده‌ای ولی شاید عکسهائی از آنها را دیده‌ای و چه بسا که کارت‌پستالهائی از آنها را هم داشته باشی.

ابوالهول، بشکل یك شیر بسیار بزرگ ساخته شده است که سرش بشکل سریك زن میباشد و یك مجسمهٔ بسیار عظیم است. هنوز هیچ کس نمیداند که آنرا چرا ساخته‌اند واین مجسمهٔ عظیم نشان دهندهٔ چه

۱ـ ابوالهول را بزبانهای اروپائی «اسفنکس» میگویند.

۲ـ اشاره بسفری است که در اواخر سال ۱۹۲٦ نهرو باتفاق همسرش و فرزندش باروپا انجام داد.

پراستا» هم وجود ندارد. «بنارس» یا «کاشی» نیز یک شهر بسیار قدیمی است وشاید یکی از قدیمی ترین شهرهای دنیا باشد. «الله آباد» و «کانپور» و «پاتنا» وبسیاری شهرهای دیگر که احتمال دارد خودت هم به آنها فکر میکنی نیز در کنار رودها ساخته شده اند. اما این شهرها خیلی قدیمی نیستند هرچند که «پرایاگ» یا «الله آباد» و «پاتنا» که معمولا آنرا «پاتالی پوترا» مینامند نیز به نسبت خود شهرهای کهنه وقدیمی میباشند.

همچنین شهرهای بسیار کهنه وقدیمی در چین هم هست که تقریباً همه در کنار رودهای بزرگ ساخته شده اند. [1]

۱ــ در ایران نیز شهر های بسیار قدیمی هست. شهر شوش در خوزستان یك شهر بسیار قدیمی بوده است. حفاریهائی که درخرابه های آن انجام گرفته نشان میدهد که درآنجاهم درطول زمان چند شهر روی هم ساخته وویران شده است شهر شوش هم درکنار یك رودخانه بوده است.

همچنین درروی سرزمین ایران شهرهای بسیار کهنه وقدیمی دیگری بوده اند که امروز دیگر وجود ندارند مانندشهر «پارسه» درنزدیکی تخت جمشید کنونی و نیز شهرهای دیگری درنزدیکیهای دامغان امروزی و تهران امروزی و کاشان امروزی وگرگان و بعضی نقاط آذربایجان و کردستان وجود داشته است.

درایران که رودهای بزرك وجود نداشته شهرهای قدیمی بیشتردرنزدیکیهای چشمه های بزرك طبیعی بوجود آمده است که مردم میتوانسته اند ازآب آنها مثل آب رودها استفاده کنند مانند نزدیکی چشمه علی تهران وچشمهٔ فین کاشان وچشمه های بیستون وطاق بستان درنزدیکی کرمانشاه وغیره

همچنین در آن زمانها در مصر کانالها و ترعه‌ها و دریاچه‌هائی هم میساختند که از آنها برای آبیاری و کشاورزی استفاده میکردند مخصوصا دریاچه «مریدو» خیلی مشهور بود. این امر نشان میدهد که مصریان قدیم تا چه اندزه با هوش ودانا ومترقی بوده‌اند. یقین است که آنها مهندسان زبر دست و هنرمندی داشته‌اند که توانسته‌اند. این کانالها واین دریاچه‌ها و این هرمهای بزرگ رابسازند.

جزیرهٔ کوچك «کرت» یا «کاندیا» در دریای مدیترانه واقع شده است. درموقعی که‌ما باکشتی از «پرت سعید» به «ونیز» میرفتیم از نزدیکی این جزیره عبور کردیم. در روزگار قدیم در این جزیرهٔ کوچك هم یك تمدن بزرگ وعالی وجود داشته است. در شهر «کنوسوس» در جزیرهٔ «کرت» یك کاخ بزرگ وعالی بوده است که هنوز هم قسمتهائی از آن باقی است. دراین کاخ حمامهای متعدد بوده و حتی در آن زمان قدیم لوله‌هائی برای آب در آن ساخته شده بود در صورتیکه بعضی مردم نادان و کم اطلاع تصورمیکنند که لوله کشی آب یك اختراع تازه است. همچنین در آنجاظروف سفالی بسیار زیبا وسنگتراشیها ونقاشیها و کارهای ظریف وقشنگی بر روی فلز و عاج بوده است. در این جزیرهٔ کوچك کرت، مردم در صلح و آرامش زندگی‌میکردند و پیشرفتهای زیاد کرده بودند.

لابد دربارهٔ «میداس‌شاه» مطالبی خوانده‌ای که گرفتار بدبختی ومصیبت بزرگی شده بود، زیرا بهر چیزکه دست میزد طلا میشد! او نمیتوانست هیچ غذائی بخورد زیرا همینکه به غذا هم دست میزد طلا میشد وطلا برای خوردن چه فایده دارد؟ «میداس شاه» که بسیارحریص

چیزیست . درصورت زن یك لبخند وتبسم عجیب و خفیف دیده میشود و هر کس از خود میپرسد که آیا معنی این لبخند چیست ؟ اکنون اگر کسی بگوید که فلان شخص مثل ابوالهول است معنیش اینست که وجود مرموزی است که هیچ کس نمیتواند ازاو چیزی بفهمد و از کارش سر در بیاورد.[۱]

هرمها نیز ساختمانهای بسیارعظیمی‌هستند. آنها درواقع مقبره‌های پادشاهان قدیمی مصر هستند که «فرعون» نامیده میشدند.

یادت هست که در «موزهٔ بریتانیا» در لندن چند تا از مومیائیهای مصری را دیده‌ای ؟ مومیائی ، بدن مردهٔ یك آدمیزاد یا یك حیوانست که به آن روغنها و داروهـای مخصوص مالیده‌اند تا فاسد و متلاشی نشود.

وقتی که فرعونهامیمردند بدن آنها رامومیائی میکردند ودردرون آن هرمهای بزرگ میگذاشتند. درنزدیك تابوتهای آنهااسبابها وزینت آلات و آذوقه و خوراکی قرار میدادند زیرا مردم آن زمـان تصور میکردند که مرده ها ممکن است بعد ازمرگ هم باین چیزها احتیاج داشته باشند.

دوسه سال پیش[۲] جسد یکی‌ازفرعونها راکه اسمش «توتانخامون» بوده است ودریکی ازاین هرمها بود پیدا کردند. نزدیك جسد وتابوت او چیزهای بسیار زیبا وبا ارزشی هم پیداشد.

۱- خواننده‌توجه دارد که این‌مفهوم ابوالهول(اسفنکس) درزبانهای اروپائی میباشد وکلمهٔ «ابوالهول» درفارسی مفهوم دیگری دارد

۲- منظورازدوسه‌سال پیش‌که دراینجا نوشته‌شده‌است‌چند سال بیشتراززمان نوشتن این نامه‌هاست زیرا جسد توتانخامون در سال ۱۹۲۲ پیدا شد.

خوشایند «بابانیل» یا «خدای نیل» میباشد.

خوشبختانه اکنون قربانی کردن انسان دیگر وجود ندارد مگر شاید خیلی بندرت آنهم در کنار و گوشه‌های دور افتادهٔ دنیاکه مردم از تمدن بدور مانده‌اند، اما حتی هنوزهم بعضی مردم حیوانات را برای خوشایند «خداوند» میکشند وقربانی میکنند. در واقع این یك نوع ستایش وپرستش عجیب وحیرت انگیزاست!

بود باین شکل تنبیه ومجازات شد.

البته این داستان یك افسانهٔ خیالی بیش نیست. اما خواسته‌اند بوسیلهٔ این افسانه نشان بدهند که طلا آنقدرها هم که مردم تصور میکنند چیز خوب ومفیدی نیست.

یك قصهٔ دیگر هم از «کرت» گفته میشود که ممکن است آنـرا شنیده باشی. این افسانه دربارهٔ «مینوتور» است که بنا بر روایت همین افسانه غولی بوده که نصف بدنش به انسان و نصف دیگرش به یك گاو نر شباهت داشته است. گفته میشود که پسران و دختران جوانی را برای غذای این غول قربانی میکردند وباو میدادند[1]!

سابقا برایت گفته‌ام که فکر مذهب بعلت تـرس از موجودات نادانسته و ناشناخته آغاز گردید و بخاطر همین ترس از طبیعت نشناخته و بسیاری چیزهای دیگری که در اطراف ماهست مردم معمولا کارهـای ابلهانه‌ئی میکنند. بسیار ممکن است که پسران و دخترانی باین ترتیب و بخاطر همین ترس در راه یك غول قربانی شده باشند، منتها نه یك غول واقعی، زیرا تصور نمیکنم که چنین غولی وجود داشته باشد، بلکه برای یك غول خیالی وتصوری که مخلوق تصورات نادرست و ترس آلود خود مردم بوده است!

درآنروزگاران قدیم درسراسرجهان قربانی کردن انسان مرسوم بوده است یعنی مردان وزنانی‌را در راه موجودات خیالی که مورد پرستش وستایش مردم بودند قربانی میکردند. درمصر معمولا دخترانی را بعنوان قربانی در رود نیل می‌انداختند و تصور میکردند که این کار موجب

۱ـ این افسانه به قصهٔ ضحاك ماردوش که در شاهنامهٔ ما هست شباهت دارد.

تصویری است واز بالا بپائین نوشته میشود ومثل هندی یاانگلیسی از چپ براست یامثل اردو و(فارسی) ازراست بهچپ نوشتهنمیشود[1]

در هندشاید هنوز بسیاری ازساختمانهای کهنه و باستانی درزیرزمین ودرزیرشن ها وخاکها مدفون هستند . این آثار اکنون ازدیدگان ماپنهانند تا وقتی که کسانی زمین هارا حفر کنند و آنها را بیرون بیاورند[2] اما مقداری از خرابههای ساختمانهای قدیمی سابقاً در شمال کشور پیدا شده است .

ماا کنون میدانیم که حتی مدتهای درازپیش ازآنکه آریائیها به هندبیایند «دراویدی»ها در آن سکونت داشتهاند ویك تمدن بزرگ وعالی هم بوجودآورده بودند. آنها بامردم کشورهای دیگرهم داد وستدداشتند. حتی بسیاری از کالاهای خودرا به بین النهرین و به مصرهم میفرستادند . مخصوصاً مقادیری برنج وادویه ازقبیل فلفل، وتیرهای بزرگ چوبی که در ساختمانها مصرف میشد ازراه دریا بآنجاها میفرستادند .

۱ــ ملت چین هم اکنون تصمیم دارد خط خودرا که بسیاردشواراست تغییر بدهد وگویا قراراست نوعی حروف الفبا شبیه حروف لاتینی را اقتباس کنند و برای زبان چینی بکار برند تاخواندن و نوشتن بزبان چینی آسانتر شود و بیسوادی بزودی ازمیان برود ـ

۲ــ از وقتیکه این نامهها نوشته شده تاکنون آثار جدیدیدی اززیرخاکهای هند بیرون آورده شدهاست .

درایران وسایرکشورهای باستانی نیز این قبیل آثار در زیر خاك فراوان هستند . یکی ازکارهای موسسات وادارات باستانشناسی و هیئتهای علمی باستان شناسی کشف همین آثار و بیرون آوردن آنها اززیر زمین است. در ایران نیز اداره باستانشناسی ودانشمندان باستانشناش باین کارمشغولند و نمونههائی از چیزهائی راکه پیدا میکنند درموزها میگذارند .

۲۱

چین و هند

دیدیم که نخستین تمدنهادر«بین‌النهرین» و«مصر»وجزیرهٔ کوچك «کرت» دردریای مدیترانه آغازشدند وتوسعه‌یافتند . درحـدود همان اوقات درچین ودرهندنیز تمدنهای بزرگی آغاز گشتند ودرراه مخصوص خودشان توسعه یافتند .

درچین‌هم مانندجاهای دیگر مردم‌ابتدا دردره‌های‌رودهای‌بزرگ ساکن‌شدند. مردم آنجا ازنژادی بودند که مغولی نـامیده میشود . آنها ظرفهای بسیارزیبائی ازمفرغ وبعدهاهم ازآهن درست میکردند . آنها نیز ترعه‌ها و کانالهائی برای آبیاری‌وعمارات‌بزرگی برای‌سکونت و برای معابدخود ساختند ویك‌نوع‌خط هم درآنجاپیداشد وتوسعه یافت .

این‌خط بکلی‌باخطوط «هندی» و«انگلیسی» و«اردو» که‌ماداریم تفاوت‌داشت ویك‌نوع خط تصویری‌بود . هر کلمه یـا گاهی حتی هریك جملهٔ کوتاه بصورت‌یك‌شکل نوشته میشد . درمصرقدیم ، در «کرت» و در«بابل» نیزخط تصویری مرسوم‌بوده‌است . لابدتونیز در موزه‌ها یا در بعضی کتابها نمونهٔ این‌خط را دیده‌ای .

درمصر ودرغرب این‌خط فقط درروی‌دیوارهای ساختمانهای‌بسیار قدیمی دیده میشود و اکنون‌دیگر هیچ کس آن خط راکه مدتهاست ازمیان‌رفته بکارنمی‌برد . امادرچین همین‌حالاهم خط مرسوم‌یك‌نوع‌خط

میدادند. گاهی هم یك دولت بزرگتر رهبری چند دولت کوچك را عهده‌دار میشد.

درچین این حکومت ها و دولت‌های کوچك بزودی جای خود را به یك دولت بزرگ امپراطوری دادند. درزمان همین سلطنت وامپراطوری بود که دیوارعظیم چین ساخته‌شد. بیقین درباره این دیوار بزرگ مطالبی خوانده‌ای ومیدانی که چه چیزعظیمی است. این دیوار ازکنار دریا تا کوههای مرتفع شمال ساخته‌شده بود تاراه سایر قبیله‌های مغول‌را به‌بندد ومانع آن شودکه آنها بداخل چین هجوم بیاورند. این دیوار در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر طول‌دارد وبلندیش ۸تا ۱۰متر وپهنایش درحدود ۸متر است. درروی آن درفاصله‌های معین برج‌هاو باروهائی ساخته شده‌است. اگر یك‌چنین دیواری درهند ساخته میشد ازشهر «لاهور» در شمال تا شهر «مدرس» درجنوب میرسید[1]. این‌دیوار عظیم‌حتی اکنون‌نیز باقیست واگر یکروز به‌چین بروی میتوانی آنرا ببینی.

۱- اگراین دیوار درایران بود درتمام مرزهای‌شمالی از ترکیه‌تاافغانستان کشیده میشد وحتی مرزهای شمالی افغانستان‌راهم دربر میگرفت.

گفته شده است که در بعضی از کاخهای قدیمی شهر «اور»[1] در بین النهرین چوبهائی بکار رفته بود که از جنوب هند بآنجا برده بودند. همچنین گفته شده است که مقادیری طلا و مروارید وعاج و طاووس و میمون هم از هند بکشورهای مغرب[2] فرستاده میشد. بدین قرار می بینیم که در آنزمانها داد- وستد وسیعی میان هند و سایر کشورها وجود داشته است. داد وستد و بازرگانی هم فقط وقتی ممکن است بوجود آید و برقرار شود که مردم تمدنی داشته باشند.

در آنزمان قدیم چه در چین وچه در هند دولتها یا سلطنت‌های کوچکی وجود داشت. هیچیك از این دو کشور در تحت ادارهٔ یك دولت واحد نبودند. هر شهر کوچك با چند دهکدهٔ اطرافش بـرای خود یك حکومت جداگانه داشت. این حکومت‌ها «دولت‌های شهری» نامیده میشدند. بسیاری از این دولت ها حتی در همان زمان های قدیم هـم جمهوری بودند. در آنها پادشاهانی وجود نداشت بلکه یك نوع هیئت ریش سفیدان انتخاب میشدند که حکومت را دردست داشتند. امـا هر چند که دولتهای شهری هر یك برای خود حکومت جداگانه‌ئی داشتند گاهی اوقات با یکدیگر همکاری میکردند یعنی هریك بدیگری کمك

۱- «اور» یك شهر باستانی در بین النهرین بوده است که روزگاری مانند شوش و بابل و نینوا اهمیت زیاد داشته و بعد بکلی ازمیان رفته و فراموش شده است بطوریکه گفته میشود حضرت ابراهیم درشهر اور متولد شد.

در سالهای پیش ازجنك جهانی دوم درمحل شهر باستانی اور حفریات باستان شناسی بعمل آمد و آثار مهمی کشف شد که قسمت عمدهٔ آنها اکنون درموزهٔ شهر بغداد محفوظ است.

۲ ـ منظور ازکشورهای مغرب کشورهای غربی آنزمان یعنی بین النهرین و مصر وایران وکرت ویونان و روم قدیم میباشد



نمونه‌ئی از نقاشیهای انسانهای اولیه درغارها



آتش و کشاورزی مهمترین کشف انسان‌های اولی بود، رودخانه
و گاوهم بهترین دوست او.

سفرهای دریائی و داد وستد

یك عدهٔ دیگر از مردم جالب توجه در روزگار قدیم «فنیقی‌ها» بودند.

فنیقی‌ها هم از همان نژاد یهودی‌ها وعربها بودند. آنها مخصوصا در سواحل غـربی آسیای صغیر، که ترکیه امروزیست، سکونت داشتند. شهرهای عمدهٔ آنها «آکر» و «صور» و«سیدون» در سواحل دریای مدیترانه بود.

آنها بخاطر مسافرتهای دورودرازی که برای داد وستدو بازرگانی دردریاها انجام میدادند مشهور بودند. فنیقی‌هادرسراسر دریای‌مدیترانه دریانوردی میکردند و حتی از راه دریاتا حدود انگلستان هم‌میرفتند. ممکن است که آنها بهندهم آمده باشند.

اکنون آغاز جالب توجه دو چیز بزرگ دیگر را میبینیم کـه یکی مسافرتهای دریائی‌است ودیگری‌داد وستد بازرگانی. هریك‌ازاین کارها بدیگری کمك میکرد.

بدیهی است که درآنزمانها مثل امروزکشتی‌های بزرگ وزیبای بخاری و کشتی‌هائی ازآن نوع کهاکنون وجود داردنبود.قاعدتاًنخستین قایقهاتنه‌های درختانی بوده است که وسط آنهارا خالی‌میکردندو آنهارا بروی‌آب میانداختند. درآن قایق‌ها پاروهای چوبی بکار میرفته است

وگاهی هم شراع‌ها وچادرهائی برای استفاده ازبادها بکار میبردند. در آنزمانها لابد سفر دریائی خیلی هیجان انگیز بوده‌است.

مجسم کن که انسان با یك قایق یا کشتی کوچك باکمك پاروها و شراعهاازدریای عربستان عبور کند، لابد در آن کشتی‌ها وقایقهای کوچك اطاقك‌های بسیار کوچکی هم بوده است که راه رفتن وحرکت کردن در آنها آسان نبوده‌است. هر نسیم‌ضعیف وهر باد کم زوری هم آنها رابتکان می‌آورده و بالا وپائین میبرده واغلب هم غرق میساخته‌است.

فقط مردم بسیار شجاع ممکن است جرأت داشته باشند که خود را بخطر بیندازند وبایك چنین قایق‌هائی به‌پهنهٔ وسیع‌دریاها بروند. این قبیل مسافرتها بسیار پرخطربود وگاهی اتفاق میافتاد کسانی که در قایق بودند حتی چند مـاه هم هیچ زمین و خشکی را نمیدیدند. اگر غذا و خوراکیهاشان تمام میشددروسط دریا چیزی گیر نمی‌آوردندمگرآنکه ماهی بگیرند یا پرندگان دریائی را شکار کنند

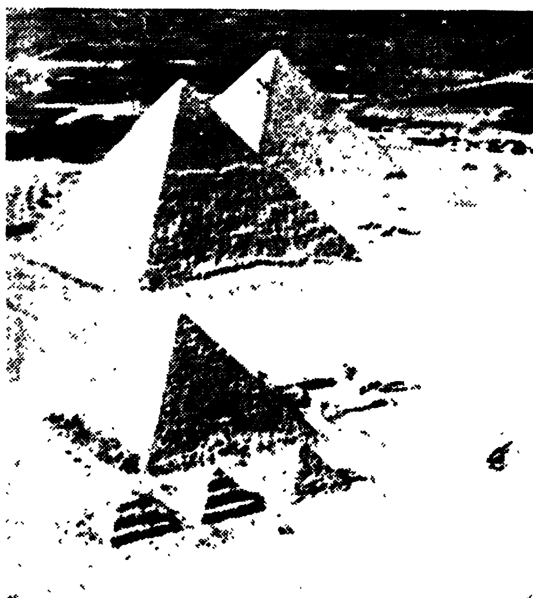
دریا پر ازحوادث وماجراها بود. ازسرگذشت‌های دریانوردان و اتفاقات شگفت انگیزی که در روزگارهای قدیم دردریاها برای ایشان روی داده است داستانهای‌فراوانی وجود دارد.

باوجودتمام خطرات‌مردم بسفرهای دریائی‌میرفتند. شایدبعضی‌ها از آنجهت بدنبال این کار میرفتند که ماجراهای خطرنـاك را دوست میداشتند اما لابد بیشترآنها بخاطر عشق طلا وبرای بدست‌آوردن‌پول باین کار میپرداختند، زیرا آنها برای بازرگانی‌وداد وستدوخرید وفروش بسفر میرفتند و باین ترتیب برای‌خود پول وثروت جمع میکردند.

به بینیم بـازرگانی وداد و ستدچیست و چگونه شروع شد؟



اسفنکس (ابوالهول) در مصر



هرمهای مشهور مصر در کنار اسفنکس و در نزدیکی قاهره

بپارچه مبدل شود خیلی ارزانتر تمام خواهد شد وخیلی هم بهترخواهد بود .

تو میدانی که هیچ یك از ما پارچه‌های خارجی نمیپوشیم. ما همه پارچهٔ «خادار» میپوشیم زیرا میخواهیم تا آنجا که میتوانیم چیزهائی بخریم که درکشور خودمان ساخته میشود . همچنین ما از آن جهت پارچه‌های «خادار» را میپوشیم که از این راه به مردم فقیری که پنبه میریسند وپارچهٔدستی می‌بافند کمك کنیم.[1]

بدینقرار می‌بینی که داد وستد و بازرگانی اکنون بصورت یك موضوع پیچیده ودشوار درآمده‌است وکشتی‌های بزرگ دائماً کالاها را ازکشوری بکشوری میبرند. اماهمیشه اینطورنبود.

در اوایل کار وزمانی که انسان تازه ساکن شد ودرشهرها اقامت

۱ــ در سال ۱۹۲۸ که این نامه‌ها نوشته میشد مبارزهٔ ملی مردم هند بر برضد تسلط بریتانیا درجریان بود

یکی از وسائل این مبارزه بخاطر استقلال آن بودکه مردم کالاهای خارجی مخصوصا پارچه‌ها ومشروبات انگلیسی راکه در هند بفروش میرسید تحریم کردند وبتشویق گاندی پیشوای بزرگ هند مردم همه ازپارچه‌های دست باف که بوسیلهٔ روستائیان هند تهیه میشد و شبیه کرباس های ماست لباس می پوشیدند حتی سران حزب کنگره‌وپیشوایان نهضت ملی هند واز جمله تمامی افراد خانوادهٔ نهرو هم ازهمین پارچه‌هاکه آن‌ها را«خادار»یا «خادی» میگفتند لباس درست‌میکردند اشاره‌ای‌که درمتن نامه شده‌است مربوط به این موضوع است

خود گاندی هم همیشه جامه‌ئی ساده داشت که خوداو نخش را میریسید و پارچه‌اش را می‌بافت.

دولت انگلستان‌که میخواست هند را همیشه بصورت مستعمره خودنگاهدارد و کالاهای خودش‌را درآنجا بفروشد با این بافندگی‌های‌کوچك و پارچه‌های‌دستی‌هم مخالفت‌میکرد . حتی‌گاهی چرخهای سادهٔ‌ریسندگی ودستگاههای بافندگی راتوقیف میکردند و میشکستند باین قرارکارکردن با چرخهای ریسندگی و بافندگی مفهوم یك مبارزهٔ سیاسی هم پیداکرده بود .

امروز می‌بینی که درهر شهر مغازه‌های وسیع و بزرگ هست که میتوانی به آنجاها بروی ودر کمال آسانی هر چه بخواهی بخری اما آیا هرگز فکر کرده‌ای این چیزهائی که میخری از کجا آمده‌اند ؟ درمغازه‌های شهر «الله آباد» میتوانی شالهای پشمی زیبائی بخری. بسیار ممکن است که این شالها از راه دور ، از کشمیر آمده باشند و پشم آنها ممکن است بر پشت گوسفندانی که در کوههای کشمیر و لاداخ میچرند روئیده باشد .

یك لولهٔ خمیر دندانی که میخری ممکن است باکشتی وراه آهن از راه بسیار دوراز آمریکا آمده باشد. همچنین ممکن است چیزهائی بخری که درچین یا ژاپن یا پاریس یا لندن ساخته شده باشد.

اکنون یك قطعه پارچهٔ خارجی راکه اینجا در بازار فروخته میشوددر نظر بیاور. پنبهٔ آن درهند روئیده و بعد بانگلستان فرستاده‌شده است . دریك کارخانهٔ بزرگ انگلستان این پنبه راگرفته و پاك کرده‌اند وبصورت نخ یا الیاف در آورده‌اند وبعد هم از آنها پارچه بافته‌اند . این پارچه‌ها دوباره بهند بر گشته است و دربازارهای هند بفروش میرسد. مجسم کن که این پنبه‌ها چگونه هزاران کیلومتر رفته‌اند و بر گشته‌اندتا عاقبت بصورت پارچه برای فروش ببازار آمده‌اند[1]

درواقع خیلی احمقانه بنظرمیرسد که پنبه‌هائی که در هندمیروید از اینهمه راه بانگلستان فرستاده شود که در آنجا بصورت پارچه در آید وبازدوباره بهند بر گردد. بدیهی است که اگر این پنبه‌ها درخود هند

---

۱ ــ اکنون صنایع بافندگی پنبه هند اهمیت جهانی دارد و محصولات آن ببازارایران هم میآید .

هر چیز مقدار معینی طلا را وزن میکردند و بدیگری میدادند . مدتها بعد سکه درست کردند و این موضوع کار داد و ستد را باز هم آسان تر کرد.[۱]

بطوریکه همه کس میداند برای تعیین ارزش یك سکه دیگر لازم نیست آنرا وزن کنند. اکنون درهمه جا برای خرید وفروش، پول وسکه بکار میرود. اما باید بخاطر داشته باشیم که پول بخودی خود فایده ئی ـ ندارد. فقط وسیله ایست که بما کمك میکند تا بوسیلهٔ آن کالاها رامبادله کنیم.

لابد افسانهٔ «میداس شاه» را بیاد میآوری که مقادیر زیادی طلا داشت اما هیچ چیز نداشت بخورد؛ باین قرار می بینیم که اگر پول برای تهیه کردن چیزهائی که مورد احتیاجمانست صرف نشود هیچ فایده ئی ندارد .

با وجود آنچه گفتم حتی هنوز هم ممکن است در بعضی دهکده ها کسانی را به بینی که اجناس و کالاهای خود را بدون پول با یکدیگر مبادله میکنند و پول بکار نمیبرند.

بعضی مردم ابله و نادان هم هستند که تصور میکنند خود پول چیز خوبیست و بجای آنکه پولشان را خرج کنند آنرا جمع و پنهان میکنند. این مطلب نشان میدهد که آنها نمیدانند پول برای چه مصرفی درست شده ودر واقع چه چیزیست.

۱ـ بقراریکه گفته میشود در ایران نخستین بار در زمان داریوش بزرگ سکه طلا زده شد ورواج یافت .

گزید بازرگانی ودادوستد خیلی کوچك و ناچیز بود. هر کس هر چیز را که لازم داشت خودش بدست می‌آورد یا تهیه میکرد ومیساخت. بدیهی است انسان آن‌زمان چیز زیادی هم لازم نداشت.

سپس همانطور که قبلا هم گفتیم درقبیله‌ها تقسیم کار آغاز گشت. مردم به‌کارهای مختلف پرداختند وچیزهای مختلف تهیه کردند. گاهی اتفاق می‌افتاد که یك قبیله مقـداری زیاد ازیك چیز داشت و یك قبیله مقدار زیادی از چیزی دیگر. بنابراین طبیعی بود که کالاهای زیادی‌خود را با یکدیگر مبادله کنند. مثلا ممکن است که یك قبیله یك گاو میداد ودرمقابل یك یا چند کیسه گندم میگرفت. درآن زمانها هنوز پول وجود نداشت وفقط اجناس مختلف را باهم مبادله میکردند.

باین ترتیب مبادله ودادوستد شروع شد. البته این نوع داد وستد خیلی‌دشوار بود. مثلا برای بدست آوردن یك کیسه گندم یا چیزدیگری نظیر آن، آدم باید یك گاو یا شاید یك جفت گوسفند باخود میبرد و آنها را باهم عوض‌میکرد! باوجود این‌بازهم کاردادوستد توسعه یافت

وقتی که طلا و نقره پیدا شد مردم کم کم برای مبادلهٔ اجناس ایـن فلزات را بکار بردند. زیرا حمل کردن آنها خیلی آسان تر بود. بتدریج این رسم رواج یافت که در مقابل قیمت اجناس طلا و نقره بپردازند. نخستین کسی که باین موضوع فکر کرده است مسلماً شخص بـا هوشی بوده است.

بکار بردن طلا ونقره کار دادوستد را خیلی آسان تر کرد. اماحتی درآن موقع هم هنوز سکه‌های نقره وطلا که اکنون در زمان ما هست وجود نداشت. طلا را باترازوهای مخصوص میکشیدند ودر مقابل قیمت

آیا هرگز در وقتی که عده‌ئی با هم چیزی را میکشند یا وزنهٔ سنگینی را بالا میبرند دقت و توجه کرده‌ای ؟ مثل اینست که وقتی آنها همه با هم فریاد میکشند بیکدیگر کمك میکنند و برای هر کدام مختصر کمکی فراهم می‌شود. ممکن است که این قبیل صداها که صداهای کار یا زحمت نامیده میشود نخستین کلماتی باشد که انسان بکار برده است.

تدریجا کلمات دیگری هم پیدا شده‌اند. کلمات بسیار ساده برای چیزهای ساده مانند آب و آتش واسب وخرس وغیره. احتمال دارد که در آغاز کار فقط اسمهائی وجود داشته و هیچ فعل نبوده است. اگر مثلا شخصی میخواست بگوید که یك خرس دیده است مثل بچه ها فقط میگفت «خرس» و بطرفی که خرس را در آنجا دیده بوده اشاره میکرد. طبعاً در آنوقت انسان بزحمت میتوانست با دیگران مدت زیادی حرف بزند!

کم کم زبان انسان هم تکامل یافت ابتدا با جمله‌های کوچکی حرف میزدند. بعدها جمله‌های بلند تر بکار میبردند. احتمال دارد که مردمان مختلف که در نواحی مختلف بودند همه بیك زبان صحبت نمیکردند

همانطور که قبلا هم برایت گفته‌ام در آنزمان چند زبان مختلف درمیان قبیله‌های مختلف بوجود آمد که هریك از آنها بتدریج تکامل یافت واز آنها زبانهای دیگری پیدا شد وصورت خانواده‌ئی از زبانهای مختلف را پیدا کرد.

دردوران نخستین تمدن‌هائی که آنهارا مطالعه کردیم زبان انسان هم

زبان، خط، اعداد

قبلا زبانهای گوناگون وچگونگی پیوند وخویشاوندی آنها را با یکدیگر ملاحظه کردیم. اکنون ببینیم که زبان وحرف زدن چگونه شروع شده است.

اگر در زندگی حیوانات مطالعه کنیم می بینیم که بعضی از آنها بعضی صداها برای خود دارند وبکار میبرند. گفته میشود که میمونها چندنوع صدای مختلف یا کلمات سادهٔ مختلف برای بعضی چیزهای ساده دارند. همچنین میتوان دید که بعضی حیوانات درمواقعی که میترسند ومیخواهند دیگران را ازنوع خطری که متوجه ایشان شده مطلع سازند بشکل‌های مخصوصی فریاد میکشند.

شاید در میان انسانها هم زبان و حرف زدن بهمین شکل شروع شده باشد.

در آغاز کار شاید انسان هم فقط صداها وفریادهای بسیار ساده داشته است. مثلا ابتدا فریادهائی برای مواقع وحشت و ترس وصداهائی برای اعلان کردن خطر بدیگران داشته است. ممکن است بعدها صداهای دیگری که امروز آنها را فریادهای کار مینامیم پیدا کرده باشد. هروقت که یك عده مردم باهم کار میکنند معمولا با هم سروصدائی راه میاندازند وبا کلمات بسیار ساده باهم حرف میزنند وفریاد میکشند.

طاووس میکشید[1] بدیهی‌است باین ترتیب هیچکس نمیتوانست مطالب زیادی بنویسد.

تدریجا صورت واشکال‌هم ساده ترشده است. مدتها بعدمردم بفکر آن افتادند که کلمات‌را تجزیه کنند والفبا بسازند وباین ترتیب الفبابوجود آمد وکم کم تکامل یافت.

این کشف نوشتن خط را خیلی آسان ترساخت وپیشرفت وترقی را خیلی تند تر کرد.

نوشتن اعداد وحساب کردن هم یکی از کشف‌های بزرگ انسان بوده است.

بدون‌داشتن اعداد وارقام‌بدشواری میتوان تصور کرد که کارها و داد و ستد چگونه ممکن‌است‌صورت بگیرد.

شخصی‌هم که‌اعدادوارقام‌را اختراع کرده است بیقین‌بسیار باهوش وخردمند بوده‌است.

در اروپا ابتدا ارقام‌واعداد خیلی‌ناشیانه‌ئی بکار میبردند. مسلماً ارقامی راکه بنام «رومی» معروف هستند میشناسی که‌بدین قرارند:

I . II . III . V . VI . VI VII . VIII . IX . Xوغیره

این اعداد هم ناشیانه و زشت هستند و هم بکار بردن آنها دشوار است. ارقامی‌که اکنون در تمام زمانها بکار میرود خیلی بهتر است. .منظورم اعداد اروپائی زیراست:

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

۱- هنوزهم بسیاری ازمردم‌بیسواد همین کاررا میکنند مثلاوقتی که میخواهند حساب خرجشان را بنویسند عکس‌چیزهارامیکشند و نقش چند سکه پول‌هم درمقابلش میکشند.

خیلی ترقی و تکامل پیدا کرد. آوازها و ترانه‌هائی ساخته شد که رامشگران وسرایندگان آنها را میخواندند.

در آن زمان‌ها هنوز خط وجود نداشت و بعلاوه همه کس هم نوشتن نمیدانست و باین جهت مردم ناچار بودند که مطـالب مختلف را بیشتر بخاطر خود بسپارند و حفظ کنند و بخاطر سپردن اشعار و کلمات موزون هم خیلی آسانتر است. باین جهت ترانه‌ها و سرودها و آوازهـا در تمام کشورهـائی که تمدنهای قدیمی در آنها وجود داشت فراوان بوده است.

معمولا سرایندگان ورامشگران فراوانی بودند که درموقع مرگ قهرمانان و رئیسان قبیله‌ها آوازها و سرودهائی دربارهٔ افتخارات آنها میخواندند.

در آنزمان مردم بیشتر بجنگ توجه و علاقه داشتند و باین جهت آوازهای قدیمی ایشان بیشتر دربارهٔ شجاعتها و شهامتهای جنگی بوده است. در هند و در سایر کشورها هم این موضوع را بهمین صورت می بینیم.[1]

خط و نوشتن هم برای خود آغاز جالب توجهی داشته است.

قبلا به‌خط چینی‌ها اشاره‌ئی کردم.

قاعدتاً تمام خطوط درابتدا بصورت تصاویر بوده‌است، مثلا اگر کسی میخواست دربارهٔ طاووس مطلبی بگوید لابد عکس یا تصویری‌از

۱ـ درشاهنامهٔ فردوسی ماکه ازروی کتاب‌های کهن و باستانی بشعردرآمده است نیزاین قبیل‌حماسه‌هاوآوازها فراوانست وبآنها زیاد اشاره شده است‌وحتی دیده‌میشودکه درمرگ شبدیزاسب خسروپرویزهم‌آوازهای سوگواری‌میخواندند

طبقات مختلف مردم

پسران ودختران جوان وحتی بیشتر مردمان بالغ و بزرگسال هم اغلب دربارهٔ تاریخ بشکل غریب وخاصی فکر میکنند . آنها معمولا اسامی پادشاهان ودیگران وتاریخ جنگها وچیزهای شبیه اینها را می آموزند و بخاطر میسپارند در صورتیکه مسلماً تاریخ بمعنی جنگها وشرح زندگی چندنفر معدودی که شاه شده‌اند یا سرداران بزرگی بوده‌اند نمیباشد . تاریخ باید دربارهٔ مردم یك کشور برای ماسخن بگوید که چگونه زندگی میکردند، چه کارهائی کرده‌اند وچگونه فکر میکردند. تاریخ بایدازرنجها وشادیهای آنها و از دشواریها ومشکلات آنها برای ماسخن بگوید و بگوید که چگونه براین دشواریها غلبه کرده‌اند .

اگر تاریخ را باین شکل یاد بگیریم خواهیم توانست چیزهای فراوانی از آن بیاموزیم دراین صورت اگر ما نیز باچنین دشواریها وناراحتیها روبروشویم مطالعات تاریخی بما کمك خواهدداد که آنهارا از پیش برداریم مخصوصاً مطالعه دربارهٔ دورانهای گذشته بما کمك خواهدداد تا بفهمیم آیا مردم بتدریج بهتر شده‌اند وجلوتر آمده‌اند یاعقب رفته‌اند و بدتر شده‌اند ؟ آیا پیشرفت وترقی داشته‌اند یانه .

بدیهی است که باید اززندگی مردان وزنان بزرگی که درزمان‌های سابق بوده‌اند نیز مطالبی دانست اما چیزی که مخصوصاً باید آموخت و

این‌ارقام را اعداد «عربی» مینامند زیرا اروپائیها آنهارا از اعداد و ارقام اعراب آموخته‌اندواقتباس کرده‌اند[۱] اماعربهاهم‌خودشان این‌ارقام واعدادراازهندیان‌اقتباس کرده‌اند و گرفته‌اند. وازین‌جهت اگراین‌ارقام واعداد هندی‌نامیده میشدند خیلی‌صحیح‌تر میبود.

اما ظاهراً در نامه‌ام خیلی‌جلو رفته‌ام وبزمانهای اخیر پرداخته‌ام درصورتیکه مادرباره‌ٔ زمانهای بسیارقدیمی‌صحبت میکردیم وهنوز وقت آن نرسیده‌استکه بعربها بپردازیم.

۱- ارقامی که درزبان فارسی بکارمیرود مثل‌حرف الفباوخط فارسی‌ازعربی گرفته شده است وهمان اعداد عربیست.

بیشتری هم بدست می‌آورد و این قدرت خود را درراه چیزهای مختلفی که برایش مقدور بود بکارمیبرد. چون این طبقه ازمحصول کار دیگران که کار میکردند سهم بیشتری برای خود برمیداشت کم کم ثروت بیشتری هم پیدا کرد.

بدینقرار وقتی که تقسیم کارها ادامه و توسعه یافت درمیان مردم هم طبقات مختلفی پیداشد:

در طبقهٔ اول پادشاه و خانواده‌اش و اشخاصی که در دربارش کار میکردند قرارداشتند. اینها تنظیم وسازمان دادن کارهای کشوررا بعهده داشتند ودرموقع جنگ هم رهبری جنگ را بعهده میگرفتند، ومعمولا کاردیگری نمیکردند.

بعد طبقهٔ کاهنان وروحانیان معابد وتمام مردمی بودندکه بمعابد ارتباط داشتند. در آن زمان این طبقه خیلی اهمیت داشتند. دربارهٔ آنها بعد بیشترمطالعه خواهیم کرد.

در طبقهٔ سوم بازرگانان بودندکه به داد و ستد میپرداختند و کالاها را از کشوری بکشوری میبردند میخریدند ومیفروختند و دکان بازمیکردند.

طبقهٔ چهارم صنعتگران وپیشه‌وران بودند یعنی مردمی که انواع چیزهای گوناگون‌را میساختند: نخ میریسیدند، پارچه‌می‌بافتند، ظروف سفالی وبرنجی و اشیائی ازطلا وعاج وبسیار چیزهای دیگرمیساختند. اغلب این مردم درکناره های شهرها یا درنزدیکی های شهرها زندگی میکردند اما عدهٔ زیادی ازایشان هم دردهکده‌ها بودند.

به آن اهمیت بیشتر داد اینست که وضع زندگی مردم مختلف دردورانهای گذشته چگونه بوده است؟

تاکنون نامه های متعددی برایت نوشته‌ام و اکنون این بیست و چهارمین نامه ازاین دوره نامه‌های تازه‌ام میباشد اماهرچند درآنهاراجع بدورانهای بسیارقدیمی گفتگو کرده‌ام نمیتوان این چیزها را تاریخ نامید بلکه فقط ممکن است آنرا آغاز تاریخ یاسپیدهٔ تاریخ شمرد . در بارهٔ آن زمانها چیز زیادی نمیدانیم واطلاعات فراوانی دردست نداریم .

بزودی ما بدورانهائی خواهیم رسید که در بارهٔ آنها اطلاعات بیشتری داریم ومیتوانیم آنهارا زمانهای تاریخی بنامیم امابیش از آنکه ازدوران تمدنهای ابتدائی بگذریم بدنیست نگاه دیگری هم به آنها بیندازیم و به بینیم که چه نوع مردمان مختلفی در آنزمانها زندگی میکردند .

قبلا دیدیم که چگونه درقبیله‌های قدیمی و ابتدائی مردم کم کم بکارهای مختلفی پرداختند وتقسیم کارها بوجود آمد همچنین دیدیم که چگونه رهبران قبیله ها یعنی پاتریارک‌ها کم کم خانوادهٔ خودشان را از دیگران جدا کردند وفقط کارسازمان دادن کارها را بعهدهٔ خود گرفتند . درنتیجه مقام پاتریارکها مقام عالیتری شد یا میتوان گفت که خانوادهٔ پاتریارکها جزء یك طبقه ازمردم شد که بامردم دیگر متفاوت بودند .

بااین شکل می بینیم که درمیان مردم دوطبقه پیدا شد که یك طبقه کارها را ترتیب وسازمان میداد ودستورصادرمیکرد طبقهٔ دیگر کارها را انجام میداد واجرا میکرد .

بدیهی است طبقه‌ئی که سازمان دادن کار را بعهده داشت قدرت

پادشاهان و معابد و کاهنان

درنامهٔ اخیرمان طبقات پنجگانه و مختلفی راکه درداخل مردم تشکیل شد دیدیم .

بزرگترین طبقه‌ها، طبقهٔ دهقانان و کارگران بود. دهقانان زمین را شخم میزدند، درمزرعه‌ها زراعت میکردند ودرآنها خوراکی وخواربار میرویاندند. اگر دهقانان باین شکل کارنمیکردند آذوقه و خواربــاری فراهم نمیشد یااگرهم پیدا میشد خیلی کم وناچیزمیبود. بدینقرار دهقانان خیلی مهم بودند و بدون وجود آنها همه کس گرسنه میماند. کارگران نیز چه درمزرعه‌ها وچه درشهرها کارهای مفیدی انجام میدادند . اما باوجود اینکه این مردم چنین کارهای مهمی انجام میدادند ووجودشان برای همه بسیار لازم بود سهم بسیار ناچیزی از زحمت خود بدست می‌آوردند و بیشتر آنچه راآنها تهیه میکردند دیگران مخصوصا پــادشاهان و طبقهٔ اطرافیانش که شامل اشراف میشد میگرفتند زیرا بطوریکه دیدیم پادشاه واطرافیانش نیرو وقدرت خیلی زیاد داشتند[1]

دردوران تشکیل قبیله‌ها زمین بتمام افراد قبیله تعلق داشت ومال هیچ فرد و شخص واحدی نبود . اما وقتــیکه قدرت طبقهٔ پادشاهان

۱- باید توجه داشت که این مطالب مربوط بتمدنهای ابتدائی وروزگارهای بسیار قدیمی است .

بالاخره درطبقهٔ آخر دهقانان و کارگران مزارع بودند که در مزرعه ها و روستا ها زحمت میکشیدند . بدیهی است که تعداد افراد اینها از همهٔ طبقات بیشتر بود و تمام طبقات دیگر سعی داشتند که چیزی از اینها بیرون بکشند و از محصول کار آنها برای خود چیزی بدست آورند .



ستونهای تالار معبد معروف کرنک در مصر

برروی ستونها خطوط تصویری مصرقدیم پیداست .

افزایش یافت گفتند که زمین اصولا مال آنهاست. آنها مالك زمینها شدند ودهقانان که درواقع تمام کارهای دشواررا انجام میدادند بصورت خدمت‌گذاران و نوکران وغلامان آنها در آمدند. هرچه دهقانان درزمین تولید میکردند تقسیم میشد وقسمت عمدهٔ آنرا مالکین میگرفتند.

بعضی ازمعابد هم برای خود زمینهای زراعتی داشتند وبدینقرار مثل مالکین بودند.

اکنون ببینیم این معابد و کاهنان آنها چه بودند؛

دریکی ازنامه‌های قبلی برایت نوشتم که مردمان وحشی وابتدائی بعلت آنکه بسیاری چیزها را نمی‌شناختند و نمیدانستند و ازهر چیز که نمیدانستند و نمیشناختند میترسیدند به‌فکرخدا ومذهب افتادند. برای هرچیزیك خدای مرد یازن‌ساختند. برای رودخانه‌ها، کوه‌ها، خورشید، درختها، حیوانات و حتی چیزهائی مثل روح که نمیتوانستند ببینند اما تصورش‌رامیکردندخدایانی بوجود آوردند[1]. آنهااز آنجهت که‌میترسیدند همیشه فکر میکردندکه خدایان دائما درفکر تنبیه کردن و آزار دادن ایشان هستند.

درنظر آنها خدایان هم مثل خودشان خشن وبیرحم بودند. باین جهت میکوشیدند بوسیلهٔ تقدیم‌داشتن هدایا وقربانیهای فراوان آنها را برسرلطف آورند وخشمشان راآرام سازند. برای این خدایان معابدی برپا گردید. درداخل هرمعبد جای مخصوصی بودکه محراب یا مکان مقدس‌شمرده میشد. در آنجا تصویر یامجسمه‌ئی ازخدائی که موردستایش بود میگذاشتند. آنها نمیتوانستند چیزی راکه بچشم خود نمیدیدند

۱ــ که آنهارا «رب‌النوع» و «ربة‌النوع» یا «اله» و «الهه» میگویند.

بپرستند زیرا این کار کمی دشوار است.

بطوریکه میدانی یک بچهٔ کوچک معمولا فقط میتواند بچیزهائی فکر کند که آنها را می‌بیند. مردمان سابق وابتدائی هم تقریباً شبیه بچه‌ها بودند وچون نمیتوانستند خداهای خود رابدون کمک تصاویر بپرستندو ستایش کنند مجسمه‌ها وبت‌هائی میساختند وآنهارادرمعابد میگذاشتند. و میپرستیدند.

خیلی جالب توجه است که این بت‌ها وتصاویر راغلب بسیار زشت بودند ومعمولا بشکل حیوانات یا گاهی اوقات هم بشکل موجوداتی ساخته میشدند که نصف بدنشان حیوان ونصف دیگرشان انسان بود.

درمصرقدیم رمانی گربه را ستایش میکردند ودردوران دیگری تصورمیکنم میمون میپرستیدند خیلی دشوار است که بفهمم چرا انسان این حیوانات زشت وهولناک رامیپرستیده است وچرا وقتی که بنابودتصویر یابتی پرستیده شود آنرا بصورتی زیبا نمیساختند؟ شاید اینموضوع به آن جهت بود که خدایان راموجوداتی مخوف وترسناک تصورمیکردند واز آنها میترسیدند وباین علت ایشان راباین اشکال مهیب وترسناک میساختند.

درآنزمان مردم مثل امروز بیک خدای واحد بالک قدرت بزرگ فکر نمیکردند. آنها تصور میکردند که تعداد زیادی خدایان مرد وزن وجود دارند که گاهی اوقات حتی خودشان هم بایکدیگر میجنگند.

شهرهای مختلف وکشورهای مختلف برای خود خدایان مختلفی داشتند وهرکدام خدای خودشان را میپرستیدند واغلب خدایان شهرها ونواحی دیگر را دشمن میداشتند.

معابد ازکاهنان مرد وزن پربود که کارهای معبد را در دست خود



دیوار چین

این‌دیوار که بیش‌از ۲۰۰۰ سال پیش ساخته شده ودرحدود ۶۰۰۰ کیلومتر طول دارد مانند هرمهای مصرازعجایب دنیای قدیم بشمار میرود

کاهنان اغلب مردم را فریب میدادند و گمراه میساختند امـا در عین حال از راههای مختلف بایشان کمك‌هائی نیز میدادند وباین ترتیب موجب پیشرفت وترقی هم میشدند.

احتمال دارد که در بعضی جاها در موقعیکه‌قبیله‌های ابتدائی در یك‌جا ساکن شدند و برای خود شهرهائی‌ساختند ، کسانی که در ابتدا بر ایشان حکومت میکردند کاهنان بودند و نه پادشاهان . بعدها کـه پادشاهان‌پیدا شدندچون میتوانستند بهتر از کاهنان جنگ کنند جای آنها را گرفتند.

در بعضی جاها یك شخص واحد هم پادشاه بود وهم کاهن یعنی‌هم قدرت اداری را دردست داشت هم پیشوای مذهبی وروحانی بود، مانند فرعونهای مصر.

درمصر قدیم فرعون‌ها را حتی در زمان زندگیشان موجوداتـی نیمه خدا ونیمه‌انسان‌میشمردند و موقعی که میمردندآنهارا مثل‌خدایان میپرستیدند.

داشتند . معمولا کاهنها خواندن و نوشتن را میدانستند و از دیگران باسوادتر و باعلم‌تر بودند[1] باین‌جهت آنها راهنمایان پادشاهان شدند .

درآنزمان هاکتابها بوسیلهٔ همین کاهنان و روحانیان نوشته یا رونویسی میشد. ازآنجهت که آنهامقداری ازعلوم رامیدانستند خردمندان زمان خود محسوب میشدند وهمچنین کارهای پزشکی را نیز عهده دار بودند . گاهی‌هم برای آنکه دانش وعلم زیاد خود را بمردم نشان بدهند کارهائی مثل سحر وجادو میکردند که درنظر دیگران عجیب و غریب مینمود و آنها را در نظر دیگران مهم جلوه میداد . مردم نیز که بسیار ساده ونادان بودند کاهنان وروحانیان‌راساحران وجادوگرانی‌میشمردند که قدرت فراوان‌دارند واز آنها میترسیدند .

کاهنان از راههای مختلف درکارهای مردم دخالت میکردند و باتمام مظاهر زندگی می آمیختند . آنها اشخاص دانشمند و خردمند زمان خود حساب میشدند وهر کس بهنگام هر گرفتاری یا ناراحتی یا بیماری به ایشان رجوع میکرد .[2]

کاهنان جشنها و عید های بزرگی برای مردم ترتیب میدادند . درآنزمان‌ها مخصوصا برای مردم عادی وعامی‌تقویم وجود نداشت .آنها حساب زمان را بااین جشنها نگاه میداشتند.[3]

۲ـ درکشورما هم مردم دهاتی هنوز بمردم باسواد میگویند «ملا» واین همان‌کلمه‌ایست که برای روحانیان‌وکسانیکه امورمذهبی‌را دردست دارند نیزبکار میرود . این وضع یادگار زمانهای قدیم‌است که سواد خواندن و نوشتن و دانستن منحصر بطبقهٔ روحانیها بود

۲ـ هنوز هم دردهات وروستاهای عقب‌مانده وضع همینطور است ومردم ساده ودهاتی برای هرکار به‌آخوند یاکشیش یاشخص روحانی رجوع‌میکنند

۳ـ هنوزهم‌دربعضی قبیله‌های ابتدائی درجزیره‌های اقیانوسیه تقویم‌منظم وجود ندارد واول سال‌یا دوران زمانی وقتی‌استکه‌کاهن یا روحانی قبیله تعیین میکند و درآن زمان باآداب ورسوم مخصوص جشن بر پا میشود.

است و آنوقت یک میلیون سال که هزارهزارسال میشود چقدر خواهد شد !

گمان میکنم که نمیتوانیم معنی واقعی این رقم را بدرستی درسر کوچك خودمان درك كنيم .

ما تصور میکنیم که موجودات بسیار مهمی هستیم واغلب چیزهای بسیار کوچکی ما را از جا بدرمیبرد و ناراحت میسازد . اما آیا این وقایع کوچك دربرابر تاریخ عظیم وطولانی دنیاچه ارزشی دارد ؟ چقدر مفید است که مطالبی دربارهٔ این دورانهای ممتد تاریخ گذشته بخوانیم وبیاموزیم زیرا دراینصورت دیگر بخاطر چیزهای کوچك و عادی ناراحت نخواهیم شد .

باید بخاطر بیاوریم که چه دوران عظیم ودرازی برزمین گذشته که اصلازندگی و حیات در آن وجود نداشته است و بعد چه زمان طولانی سپری شده که فقط حیوانات وجانورانی دردریاها بوده اند و هنوزهیچ انسان در هیچ جای زمین نبوده است .

سپس حیوانات پیدا شده اند و میلیونها سال زندگی کرده اند بدون آنکه انسانی باشد که بآنها تیراندازی کند و آنها رابکشد . بالاخره وقتی که پس ازاینهمه زمان انسان پیداشد یك موجود بسیار کوچك وحقیر و ناتوان بود که ازتمام حیوانات ضعیف تر بود. کم کم درطول هزاران هزار سال انسان ازحیوانات دیگر نیرومند تر و با هوش ترشد تااینکه ارباب و صاحب اختیار حیوانات وتمامی زمین گردید و تمام حیوانات دیگر خدمتگذار وغلام اوشدند تاهر کاری که او بانها بگوید انجام دهند.

بعدها به دوران رشد تمدن انسان رسیدیم و دیدیم که چگونه

۲۶

نگاهی به عقب

لابد ازنامه‌های من کاملا خسته شده‌ای! فکر میکنم که تا اندازه‌ئی هم حق داری!

بسیارخوب، اکنون دیگر تامدتی چیز تازه‌ئی برایت نخواهم نوشت. فقط میخواهم در بارهٔ آنچه تاکنون نوشته‌ام و کاری که کرده‌ایم کمی فکر کنی

ما درضمن چندنامه ازمیلیون ها سال باکمال شتاب عبور کرده‌ایم. اززمانی شروع کردیم که زمین قسمتی ازخورشید بود ودیدیم که چگونه از آن جدا گشت و یواش یواش سرد شد. سپس ماه که قسمتی اززمین بود از آن جدا شد.

دردورانهای بسیار دراز درروی زمین زندگی و حیات وجود نداشت. بعد درمدت میلیونها سال کم کم درروی زمین زندگی پیداشد.

آیا میتوانی تصور کنی که یک میلیون سال چه مدت درازی میشود؟ بسیارمشکل است که بتوانیم تصوری ازیك میلیون سال داشته باشیم.

تو اکنون ده سال داری وچقدر بزرگ شده‌ای! تو حالا یك دختر خانم جوان هستی، اینطور نیست؟ بلی یك دخترجوان! درنظرتو یکصد سال مدت بسیار درازی جلوه میکند. فکر کن که هزارسال چقدردراز

فوسیل‌ها و خرابه‌ها

مدتیست که برایت نامه‌ئی ننوشته‌ام. در نامهٔ اخیر هم نگاهی به پشت سر خود کردیم و دورانهای قدیمی را که درنامه‌های خودمان بآنها پرداخته بودیم از نظر گذارندیم. چند کارت پستال از تصاویر فوسیل ماهیها برایت فرستادم که بتوانی تصوری از فوسیل‌ها داشته باشی و ببینی که آنها چگونه چیزهائی هستند. وقتی هم که به «مسوری» بدیدن شما آمدم و یکدیگر را دیدیم تصاویر دیگری از فوسیل‌های دیگر نشانت دادم.

ممکن است مخصوصاً عکس فوسیل‌های خزندگان را بخاطر داشته باشی. خزندگان حیواناتی هستند که معمولا روی زمین میخزند مثل مارها، سوسمارها، تمساح‌ها، ولاك پشت‌هائی که اکنون هم هستند.

خزندگان روزگارهای قدیم هم ازهمین خانواده بودند منتها با اینها خیلی تفاوت داشتند وخیلی هم بزرگتر بودند.

بیاداری که دریکی از موزه‌های لندن جانوران بسیار بزرگ و عظیمی را دیدیم که یکی از آنها درحدود ۳۰ یا ٤۰ پا (۱۰ تا ۱۲ متر) طول داشت. هم‌چنین یك نوع قورباغه بود که ازیك انسان بزرگتر بود و یك لاك پشت هم بهمان بزرگی بود. خفاشهای بزرگی بوده‌اند که در آسمانها میپریدند و یك حیوان هم بوده است که ما امروز آنرا «ایگوانودون»

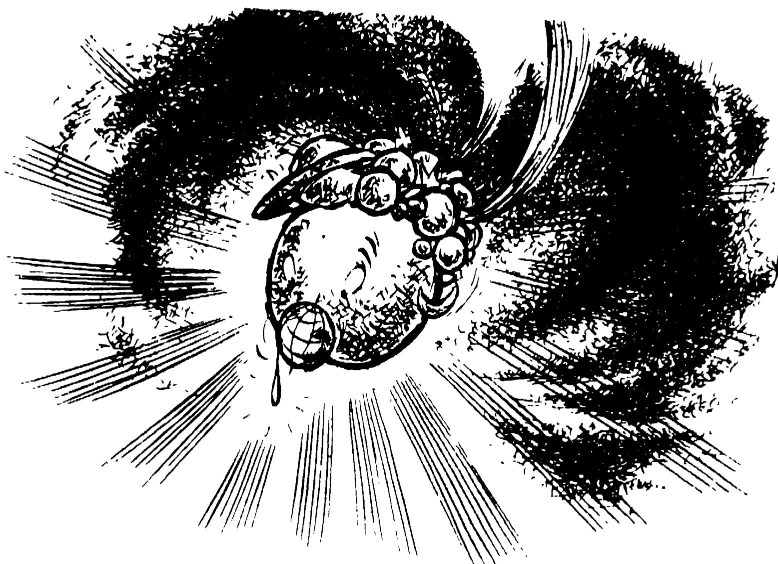
نخستین تمدن‌های بشر آغاز گردید. خواهیم کوشید که این موضوع را باز هم دنبال کنیم.

اکنون که باین مرحله رسیده‌ایم دیگر میلیونها سال دربرابر خود نداریم که دربارهٔ آن مطالعه کنیم. درنامه‌های خود به‌زمانی رسیده‌ایم که فقط چهار پنج هزارسال پیش‌اززمان ما بوده است اما دربارهٔ این چهار یا پنج‌هزارسال اخیرخیلی بیش ازمیلیونها سالی که پیش‌از آن گذشته است اطلاع داریم.

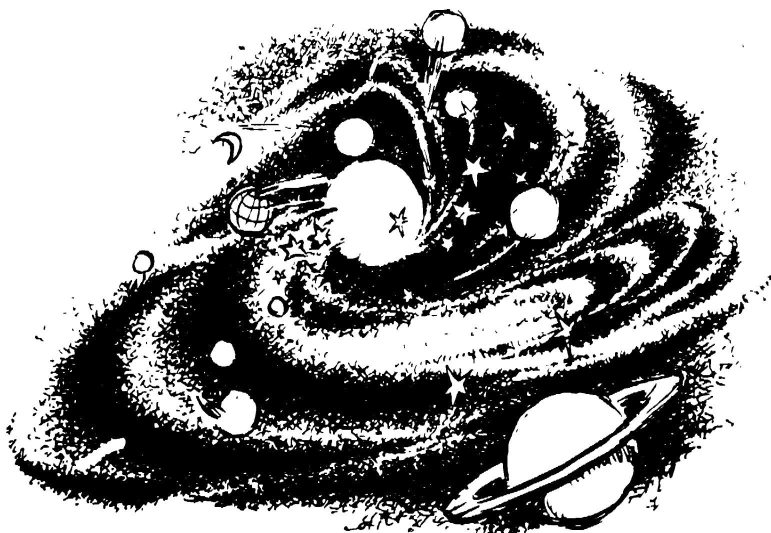
درواقع تاریخ و رشد انسان درطی همین چهارهزار سال صورت گرفته است.

وقتی کـه بزرگترشدی دربارهٔ این تاریخ مطالب زیادی خواهی خواند. من‌فقط مختصری دربارهٔ آنهابرایت‌مینویسم‌تاازآنچه دراین‌دنیای کوچك مابرای انسان روی داده است لااقل تصوری داشته باشی.

داستان خلقت انسان از نظر یک کاریکاتوریست



۱ـ در آغاز تمام سیارات بخورشید چسبیده بودند



۲ـ بعدهاء بتدریج از خورشید جدا شدند و هر کدام در مسیر معینی بدور خورشید میچرخند

مینامیم وموقعی که روی پاهای خود می‌ایستاده قدش باندازهٔ یك درخت کوچك بوده است. ۱

همچنین فوسیلهائی از گیاههای قدیم رادیده‌ای، آنها خزه‌ها و گیاه های کوتاه و کوچك و برگها ونخلهای گوناگون و زیبائی بوده‌اند که اثرشان درسنگها باقی‌مانده است.

مدتها بعدازخزندگان پستانداران پیداشدند این‌ها حیواناتی هستند که به بچه‌هایشان شیر میدهند.

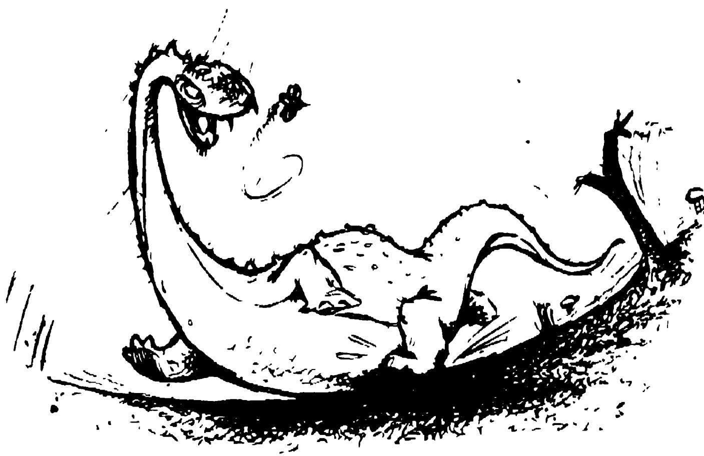
بیشتر حیواناتی که ما اکنون دراطرافمان می‌بینیم پستانداران هستند و ما خودمان هم جزو این‌دسته از حیوانات هستیم پستانداران زمان‌های سابق بابعضی ازحیوانات امروزفرق زیادی نداشتند آنها هم اغلب بزرگ بودند اما نه به‌بزرگی خزندگان‌قدیم. درمیان پستانداران بزرگ یك نوع فیل هائی بودند که دندانهای خیلی عظیمی داشتند و همچنین خرسهای‌خیلی بزرگ‌هم بودند.

همچنین بقایائی ازفوسیل انسان رادیده‌ای. البته آنها خیلی‌جالب توجه نبودندزیرا بیشتراستخوانهای پراکنده وجمجمه‌ها هستند.

چیزهائی که بیشترجلب توجه میکرد اسباب‌های سنگی بود که انسانهای ابتدائی بکارمی‌برده‌اند. ۲

۱ــ درلندن یك‌نوع باغ‌وحش تهیه کرده‌اندکه مجسمه هائی ازاین‌حیوانات عظیم باستانی‌راکه امروز دیگروجود ندارند باندازه‌های طبیعی درآنجاساخته‌اند و برای‌تماشای‌مردم گذاشته‌اند.

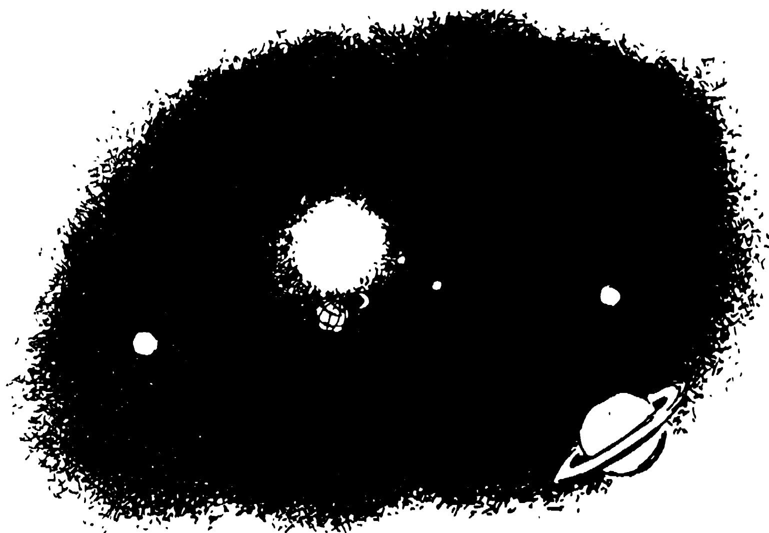
۲ــ دانشمندان تصور میکنندکه درحدود یك‌میلیون سال پیش ازاین انسان درروی زمین‌پیدا شد وپیش‌ازآن صدها میلیون‌سال ازعمر زمین‌گذشت بدون‌آنکه انسان درآن وجود داشته باشد.



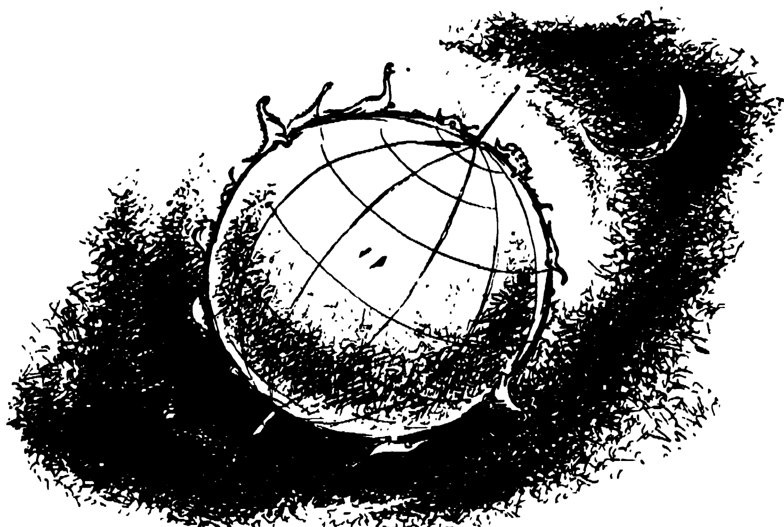
۵ـ انواع جانوران عظیم وحشرات کوچك درزمین فراوان شدند



٦ـ و میمونها هم درروی درخت‌ها جست وخیز میکردند



۳ـ زمین با یك ماه که دارد مدتها مانند سیارات دیگر بدور خورشید
میچرخید و در آن اثری از زندگی نبود .



٤ـ بعد از میلیونها سال در روی زمین زندگی ظاهر شد و جانوران
عظیمی پیدا شدند

همچنین چند عکس زیبا ازمقبره‌های مصری وازمومیائیها نشانت دادم. یادت هست که بعضی‌از آنها بسیارقشنگ بودند. درروی تابوت‌های چوبی بزرگ‌داستانهای مفصلی اززندگی‌مردم نقاشی‌شده بود. مخصوصاً

برای مجسم کردن عمرزمین ودوران پیداشدن انسان وزمان کوتاه تاریخی آن یعنی چهار یاپنج‌هزار سال اخیرآن میتوان مثال‌زیررا نقل‌کرد. این مثال در مجلهٔ «ریدرزدایجست» شمارهٔژانویهٔسال۱۹۵۶ منتشرگشته‌واز کتاب «امیدهای نو» ترجمهٔ آقای دکترشایگان اقتباس‌شده است:

اگر تمام دورهٔ عمر زمین را یکسال‌فرض‌کنیم که درنیمه‌شب روزآخراسفند پایان یابد، هشت ماه از عمر زمین درحالتی گذشته‌که هیچ نوع موجود زنده و جانداری درروی‌آن نبوده است. درماههای نهم ودهم نخستین موجودات زنده و جانوران یك‌سلولی و ستاره های دریائی بوجود آمده‌اند. درهفتهٔ دوم ماه اسفند (آخرین ماه‌سال) حیوانات پستاندار پیدا شده‌اند. در ساعت یازده و ۴۵ دقیقه روزآخر سال یعنی یکربع ساعت‌آخر سال انسان بوجودآمده است ودورهٔتاریخی زندگی انسان فقط ۶۰ ثانیهٔ‌آخر سال بوده است. از این مثال،کوتاهی‌عمر تاریخ چندهزارساله وعمر انسان نسبت به‌عمر زمین‌خوب معلوم‌میشود

یك مطلب جالب توجه دیگرکه از همان کتاب اقتباس میشود اینست‌که دانشمندان تصور میکنند در مدت یك میلیون سالی‌که از پیدا شدن انسان میگذرد مدتهای بسیار درازی از آنرا انسان بصورت وحشی و نیمه وحشی زندگی کرده که‌سنك ها را برای مصارف و احتیاجات سادهٔ خود وبرای شکار حیوانات بکار میبرده است.

بعد به‌مراحل تشکیل قبیله ها و اهلی‌کردن حیوانات و زندگانی چوپانی وارد شده است تا اینکه عاقبت راه استفاده از کاشتن زمین و کشاورزی را پیدا کرده است

تصور میشودکه انسان در حدود ده هزار سال پیش‌یعنی ۸۰۰۰سال پیش‌از تولدمسیح وارد مرحلهٔ‌کشاورزی شده‌است و گمان میرودکه تمام جمعیت انسان در تمام روی‌زمین درآن هنگام درحدود ۱۰ میلیون نفر بوده است‌که بعد باسرعت رو بافزایش رفته است بطوریکه سه‌هزارسال بعد یعنی در ۵۰۰۰سال پیش از میلاد جمعیت زمین ۲۰ میلیون نفر ودرسال ۴۰۰ میلادی درحدود۲۰۰ میلیون نفر درسال ۱۶۵۰ میلادی درحدود ۵۴۰میلیون نفر و بالاخره در وسط قرن بیستم یعنی سال ۱۹۵۰ به۲۲۰۰ میلیون نفررسیده‌است.

طبق‌آمار سازمان ملل‌متحد جمعیت دنیا۴سال بعدازآن یعنی‌درسال ۱۹۵۴ درحدود ۲۶۵۲ میلیون‌نفر بوده است.



۷ـ یکروزمیمونی‌ازدرخت بزمین‌افتاد ودمش کنده شد، صورتش‌هم پهن گشت



۸ـ وقتی که برخاست روی دوپاراه میرفت. اوانسانی بود که گلی پیدا کردوبدنبال زیبائی وزندگی براه افتاد .

اقتباس ازیك کاریکاتوریست رومانی

آمدن آریائیها بهند

در گذشته دربارهٔ دورانهای خیلی خیلی قدیمی گفتگو کردیم. اکنون خواهیم دید که چگونه انسان تکامل یافته و چه کارها کرده است.

تمام آن دورانهای قدیمی را زمان «ما قبل تاریخ» یا «پیش از تاریخ» مینامند زیرا دربارهٔ آنها هیچ تاریخ واقعی نداریم. مقداری از اطلاعات ما دربارهٔ آن زمانها حدسیات است. اکنون به آستانه و آغاز تاریخ رسیده‌ایم.

بگذار اول ببینیم که در اوایل تاریخ در هند چه اتفاقی افتاده است. بطوریکه قبلا دیدیم در دوران‌های بسیار قدیم، هندنیزمانندمصر تمدنی بزرگ‌داشته است. درهند بازرگانی و داد و ستد وجود داشت. کشتیها کالاهای هندی را بمصر و بین‌النهرین و کشورهای دیگرمیبردند. درآنزمانها کسانی که در هند زندگی میکردند «دراویدی» نام‌داشتند. آنها مرد می‌بودند که حالا اولادان و اعقاب آنها درجنوب هند واطراف وحوالی «مدرس» سکونت دارند وزندگی‌میکنند.

این «دراویدیها» مورد حمله وهجوم «آریائی»ها قرار گرفتندکه

٭ نامه‌های سه‌گانه که ازاینجا شروع‌میشود کمی دیرتر از نامه‌های دیگر نوشته شده‌است. به مقدمهٔ کتاب در صفحه ۱۰ رجوع کنید.

عکس دیوارهای نقاشی‌شده درمقبره‌های شهرقدیمی «تبس» درمصر خیلی جالب توجه بود.

همچنین عکسهائی ازخرابه‌های کاخ‌ها ومعابد شهر «تبس» درمصر را دیده‌ای . در آنجا بناهای عظیمی ساخته بودند کـه ستونهای بسیار بزرگی داشت. درنزدیکی شهر «تبس» مجسمهٔ بزرگ «ممون» هست که ازفرعونهای بزرگ مصر بوده است .

تصاویری‌ازخرابه‌های‌معابد وساختمانهای «کرنك»درقسمت‌علیای مصررا نیزدیدی . ازروی همین عکس‌ها هم میتوانی تصورکنی مصریان قدیم چه معماران وسازندگان هنرمند وتوانائی بوده‌اند

آنها نمیتوانستند بدون دانستن علوم مهندسی و بـدون داشتن معلومات زیاد چنین معابد وچنین کاخهای بزرگی بسازند .

اکنون مانگاه‌مختصری‌راکه‌به‌عقب انداخته بودیم بپایان‌میرسانیم ودرنامهٔ بعدی خود در زمانهای بعدی پیش خواهیم‌آمد .

مطالب را در این باره میتوان از کتابهای قدیمی مانند «ودا» که قاعدتاً در همان زمانها نوشته شده فهمید. قسمتی از «ودا» که «ریگ‌ودا» نام دارد قدیمی‌تر است وازروی آن میتوان تصوری از آن نواحی‌هندبدست آورد که آریائی ها در آنزمان اشغال کردند. از روی سایر قسمتهای «ودا» و سایر کتابهای سانسکریتی مانند «پورانا» میفهمیم که چگونه آریائیها در هند پراکنده شدند و بسط یافتند.

شاید تواز این کتابهای قدیمی چیزی نمیدانی. وقتی که بزرگ شدی مطالب بیشتری دربارهٔ آنهاخواهی‌دانست اماهم اکنون داستانهای زیادی میدانی که از کتاب «پورانا» گرفته شده است. مدتها بعد کتاب بزرگ «رامایانا» وبازمدتی پس از آن کتاب «مهابهاراتا» نوشته شد.

ازروی این کتابها زندگی آریائیها را درزمانی که فقط درنواحی افغانستان وپنجاب زندگی‌میکردند می‌فهمیم. آنها این‌ناحیه را «براهما-وارتا» مینامیدند. بعدها بافغانستان «گاندهارا» [1] میگفتند.

آیا اسم زنی بنام «گاند هاری» را درکتاب «مهابهاراتا» بخاطر داری؟ آنزن باین اسم نامیده میشد زیرا از «گاندهارا» یا افغانستان آمده‌بود. اکنون افغانستان یك کشورجدا ازهنداست اما در آنزمان‌ها هردوسرزمین باهم یك کشور بودند.

وقتی که آریائی‌ها بیشتردرهند پراکنده شدند و به جلگه های رودهای «گنك» و«جمنا» رسیدند تمام نواحی‌شمالی‌هند را «آریاوارتا» نامیدند.

۱- اسم «قندهار» که نام‌شهری درجنوب افغانستان و درکنار رود هیرمند است از همین کلمه گرفته شده.

از شمال به هند آمدند ظاهراً قبایل بسیار زیادی از آریائی‌ها درنواحی آسیای میانه بودند وچون درآنجا برای همهٔ ایشان غذای کافی پیدا نمیشد آنها در نواحی دیگر پراکنده شدند وبسوی سر زمینهای دیگرحرکت کردند. عدهٔ زیادی از ایشان به «ایران» و حتی به «یونان» و نواحی دورتر غربی رفتند . همچنین عده‌ئی از ایشان هم ازکوههای حدود کشمیر گذشتند و به هند آمدند .

«آریائی‌ها» جنگجویان نیرومندی بودند و «دراویدیها» را ازبرابر خود میراندند . امواج آریائی‌ها پشت سر هم از راه شمال غربی بهند میرسید. شاید در آغاز کار دراویدیها جلو آنها را میگرفتند و ایشان را متوقف میساختند اما وقتیکه عده‌های بیشتری بصورت روزافزون فرا رسیدند دیگر نتوانستند جلوایشان را بگیرند.

آریائی‌ها مدتهای دراز در همان نواحی شمالی هند در حدود «افغانستان» و «پنجاب» باقی ماندند. بعدکم کم بنواحی دیگر و جنوبی تر وبقسمتی که حالا «ولایات متحده»[1] نامیده میشود آمدند که ماهم در آن زندگی میکنیم. آنها همچنان در تمام این نواحی پراکنده میشدند تابنواحی کوههای «ویندهیا» درهندمیانه رسیدند چون دراینجاجنگلهای انبوهی وجودداشت عبوراز آنها برای آریائیهادشوار بود . البته‌افرادبسیاری از آنها توانستند از جنگل‌ها بگذرند وبسمت نواحی جنوبی هم بروند اما رویهمرفته همهٔ آنها وانبوه آریائی‌ها نمیتوانستند ازجنگلها بگذرند وباین ترتیب جنوب هند سر زمین عمدهٔ دراویدی‌ها باقی ماند .

مطالعهٔ آمدن آریائی ها به هند بسیارجالب توجه است . مقداری

۱- به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۴۹ رجوع شود .

آریائیها در هند به چه شباهت داشتند ؟

قاعدتاً آریائیها باید درحدود پنج تاشش هزارسال پیش وشایدهم مدتی پیشتراز آن به هند آمده باشند . بدیهی است که همهٔ آنهایکباره و دسته جمعی نیامده‌اند بلکه گروهی بدنبال گروهی دیگر ، قبیله‌ئی بدنبال قبیلهٔ دیگر وخانواده‌ئی بدنبال‌خانوادهٔ دیگردر طول صدها سال بهند آمدند .

منظر بیاور که آنها بصورت کاروانهای دراز با تمام اسباب واموال خودکه آنها را در گاریها یا بر پشت حیوانات بار کرده بودند حرکت میکرده اند .

آنهامثل سیاحان وجهانگردانی که امروز بسفروسیاحت میروند نبودند . برای آنها بازگشت وجود نداشت آنها میآمدندکه یا دراینجا بمانند و زندگی کنند و یا بجنگند و کشته شوند . همانطورکه برایت گفتم بیشتر آنها ازکوههای شمال غربی عبورکردند وبه هند آمدند . اما شاید بعضی ها هم پس از عبور از ایران از راه خلیج فارس و دریا بسواحل هندآمده باشند وباقایقها و کشتی‌های کوچك ازراه رود «سند» به‌جلگه‌های شمالی هند ونواحی پنجاب رسیده باشند .

آیا این آریائیهابه چه شباهت داشتند ؟

ما میتوانیم ازکتابهائی که نوشته‌اند وتا زمان ماباقی مانده است

آنها هم مثل سایر مردمان روزگار قدیم در کنار رودها ساکن شدند و برای خود شهرهائی ساختند. بطوریکه میدانی شهر «کاشی» یا «بنارس» و «پراياگ» (در نزدیکی الله آباد) وبسیاری شهرهای دیگر که قدیمی هستند در کنار رودها قرار دارند.

بلکه تا مدتها در خاطرها حفظ میشد و بوسیلهٔ گفتن و شنیدن سینه بسینه از نسلی بنسلی منتقل میگشت. مردمان آنزمان مسلماً حافظهٔ خیلی خوبی داشتند. آیا چند نفر از ما امروز میتوانیم تمام مطالب یك کتاب را بوسیلهٔ شنیدن حفظ کنیم[1]؟

آندوران قدیم و زمانی که «ودا» ها نوشته شده اند اکنون «دوران ودی» نامیده میشود. بطوریکه قبلا هم گفتم نخستین قسمت وداها «ریگ‌ودا» میباشد. این قسمت سرودها و آوازهائیست که معمولا آریائیهای قدیم میخواندند. قاعدتاً آنها مردمان بسیار زنده دلی بوده‌اند، اشخاصی عبوس و ترشرو نبودند بلکه بسیار شادمان وخوشحال بودند که ماجراهای بزرگ‌را دوست میداشتند و باشادمانی و نشاط خود آوازهای زیبائی میساختند و آنها را برای خدایانی که میپرستیدند میخواندند.

آنها بخودشان و نژادشان مغرور بودند. کلمهٔ «آریا» هم بمعنی نجیب و اصیل ویك نوع شخص ممتاز میباشد. آنهـا آزادی را بسیار دوست میداشتند و مثل اولادان و اعقاب امروزیشان که اکنون درهند هستند نبودند که بسیار کم جرأت و کم شهامت هستند وازدست رفتن آزادیشان را بزحمت احساس میکنند. برای آریائیهای قدیم مردن بهتر از بیشرافتی و بندگی بود[2]!

۱ـ حفظ کردن و بخاطر سپردن متن های مقدس اززمان قدیم اهمیت داشته است، درایران نیز کسانی بوده‌اند که تمامی قرآن‌را حفظ داشتند و آنهارا «حافظ» میگفتند، منتها حفظ کردن متن‌ها درزمانی که خط و کتاب وجودداشته باحفظ کردن درزمانی که اصلاهنوز خطوجود نداشته تفاوت زیاددارد.

۲ـ یادآوری میشود که این مطالب درسال ۱۹۲۸ که هندسرگرم مبارزه بود وهنوز استقلال خودرا بدست نیاورده بود نوشته شده است و نهرو این مطالب را برای تحریك دختر خود و هموطنانش نوشته است.

اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست آوریم .

بعضی از این کتابها مانند «ودا» شاید کهنه ترین وقدیمی ترین کتابهای دنیا باشند. احتمال دارد که آنها این کتابها را در آغاز کار خود ننوشته باشند ، بلکه ممکن است ترانه ها وسرودهائی که دراین کتاب هست تامدتهای درازفقط درسینه ها بوده است ومردم ازراه گوش خود آنها را میشنیدند ویاد میگرفتند و برای دیگران میخواندند.

این کتابها بزبان سانسکریتی بسیار زیبائی نوشته شده اند بطوریکه تقریباً مثل آوازهای موزون هستند. حتی حالا هم اگرشخص خوش آوازی که زبان سانسکریتی را بلد باشد کتاب «ودا» را بخواند شنیدنش برای ما مطبوع است .

هندوها کتاب «ودا» را بسیارمقدس میشمارند . ببینیم کلمه «ودا» یعنی چه وچه معنی دارد ؟ «ودا» یعنی «دانش» ودرکتاب «ودا» علم و دانشی که خردمندان آن زمانها داشته اند جمع آوری شده است . آن خردمندان را «ریشی» و «مونی» مینامند .

در آنزمان آنها راه آهن ، تلگراف وسینما نداشتند اما معنی این حرف آن نیست که آنها نادان بوده اند . بعضی ها تصور میکنند که خردمندان آن روزگار حتی ازمردم امروز هم عاقل تر بوده اند . اما چه دانش آنها بیشتر بوده وچه نبوده درهر حال کتابهای بسیارعالی نوشته اند که حتی امروزهم مورد تحسین فراوان قرار میگیرد .

خود این موضوع نشان میدهد که مردمان آنزمان چقدر بزرگ وخردمند بوده اند .

همانطورکه گفتم سرودها ومطالب کتاب «ودا» درابتدانوشته نبود

ازدست زدن بدیگران وغذا خوردن با دیگران میترسند.

خوشبختانه اکنون این رسم که دیگر پسندیده نیست بتدریج خیلی ضعیف تر میشود.[۱]

۱- جامعهٔ هندمثل جامعهٔ قدیم ایران بطبقات تقسیم میشد که هرطبقه را یك کاست میگفتند هر کس دریك کاست بدنیامی آمد و تا آخر عمر درهمان طبقه میماند وحق نداشت باطبقات و کاستهای دیگر آمیزش و ازدواج کند. بالاترین کاستها برهمنان بودند که کارهای مذهبی را دردست داشتند و پائین ترین طبقات مردمی بودند که جزو هیچ کاست حساب نمیشدند وآنهارا نجس و ناپاك میدانستند هیچ کس نباید به آنها دست میزد یا با ایشان غذا میخورد. آنها حق نداشتند بداخل معابد واردشوند در شهرها درمحله های مخصوص درکنار شهر سکونت داشتند در دوران مبارزه برای استقلال بر اثر مبارزات وسیع روشنفکران هند برهبری مهاتما گاندی این رسم ناپسند کم کم خیلی ضعیف شد و پس ازاستقلال هند درقانون اساسی تمام مردم باهم برابر شناخته شده اند و کاستها دیگر اعتباری ندارند.

آنها جنگجویان خوبی بودند. اطلاعاتشان ازعلوم زیاد نبود اما ازکشاورزی بخوبی اطلاع داشتند. طبعاً آنها بکشاورزی اهمیت زیاد میدادند زیرا برای ایشان ارزش فراوان داشت بهمین جهت برای هرچیزی هم که در کار کشاورزی بایشان کمك میداد ارزش فراوان قائل میشدند.

رود های بزرگ که بایشان آب میدادند در نظرشان بسیار عزیز بود و آنها را دوستان و حامیان بزرگ خود میشمردند. گاوهای نر وماده نیز چه درکارهای کشاورزی وچه درزندگی روزانه برای ایشان کمك بزرگی بودند. گاو نر بارمیکشید و زمین را شخم میزد و گاو ماده بمردم شیرمیداد که غذای بسیار پرارزشی بود. باین جهت مخصوصاً باین حیوان توجه زیاد داشتند و برای آنها نیز سرودهای ستایش آمیـزی میخواندند. [1]

مدتها بعد دیگر مردم علت ستایشی را که ازگاو بعمل میآمد فراموش کردند وبه پرستش گاو پرداختند درصورتیکه این پرستش وستایش برای هیچ کس فایده‌ئی نداشت.

آریائیها که بخودشان بسیار مغروربودند میترسیدند که با سایر ساکنین هند مخلوط شوند. باین جهت قانونها ومقرراتی برای خود وضع کردند که ازمخلوط شدن ایشان بادیگران جلوگیری میکرد وآریائی ها نمیتوانستند بادیگران زناشوئی کنند. مدتها بعداین رسم هم بشکل و صورتی درآمد که امروزسازمان «کاست» نامیده میشود.

بدیهی است که این فکر اکنون کاملا مسخره است که بعضی مردم

۱ــ درایران باستان هم برای اسب که کمك بزرگی به انسان بود ارزش قائل بودند ودرکتیبه های داریوش ازاین حیوان بصورت ستایش آمیزی اسم برده شده است.

ماه آسمانی شباهت دارد. بهمین جهت «آریاوارتا» را «سرزمین ماه» هم مینامیدند. «ایندو» بمعنی «ماه» است و بدینقرار «آریاوارتا» کشور و سرزمین «ایندو» بود.۱

آریائیها از شکل هلال ماه خیلی خوششان میآمد و بآن اعتقاد داشتند و هرجارا که بشکل هلال ماه بود مقدس میشمردند. بسیاری از شهرهای بزرگ آنها و از جمله شهر مقدس «بنارس» بشکل هلال ماه ساخته شده بود. نمیدانم آیا میدانی که حتی در شهر خودمان «الله آباد» رود گنگ بشکل یک هلال ماه میباشد.۲

بطوریکه میدانی «رامایانا» داستان «راماچندرا» و «سیتا» وشرح جنگهای آنها با «راوانا» پادشاه «لانکا» میباشد ولانکا همان جائیست که حالا «سیلان» نامدارد. داستان اصلی «رامایانا» را شخصی بنام «والمیکی» بزبان «سانسکریتی» نوشته است. بعدها این داستان بصورتهای گوناگون ومتعدد به زبانهای دیگر هند هم نوشته شد. معروفترین آنها داستانیست که «تولسیداس» شاعر هندی بزبان «هندی» نوشته است و نام اصلیش

۱ـ نام دختر نهرو «ایندیرا» است که مخفف آن «ایندو» میشود و معمولا اورا به این اسم صدا میکنند همانطور که مثلا درزبان فارسی اسامی «فریده» و «فرخنده» و نظایر آنهارا «فری» صدا میکنند نهرو درجملات بالا برای دخترش که «ایندو» نامداشت توضیح میدهد که سرزمین مادریش بنام خودش کشور «ایندو» یا کشور ماه نامیده میشده است زیرا همانطور که درمتن می بینیم «ایندو» که نام مخفف «ایندیرا» است درعین حال بمعنی «ماه» میباشد.

۲ـ بطوریکه خوانندگان میدانند الله آباد شهر مادری نهرو می باشد که او وخواهرانش ودخترش درآنجا بدنیا آمده اند. در کنار الله آباد درمحل شهر باستانی «پراباگ» یکی ازمراکز مقدس هندوهاست که معمولا برای غسل کردن در آب گنگ به آنجا می آیند و یکی از جهات مقدس بودن آنجا همین شکل هلالی رود در آن ناحیه است.

((رامایانا)) و ((مهابهاراتا))

در هند بعد از «دوران ودی» که در آنزمان کتاب «وداها» نوشته شد دورانی که بنام «دوران حماسی» نامیده میشود آغاز گردید. این دوران رااز آن جهت حماسی مینامند که دو حماسهٔ بزرگ در آن زمان نوشته شده‌است. این حماسه ها منظومه هائیست که داستانهای قهرمانان بزرگ‌را برای ما نقل میکنند[1]. این دو کتاب «رامایانا» و «مهابهاراتا» بودند که تو آنهارا میشناسی.

درطول دوران حماسی آریائی‌ها درسراسر نواحی شمالی هند تا حدود کوههای مرکزی «ویندهیا» پراکنده‌ومنبسط شدند بطوریکه‌قبلا هم برایت گفتم تمامی این‌سرزمین را «آریاوارتا» مینامیدند. قسمتی که اکنون «ولایات‌متحده»[2] نامیده‌میشود «مادهیادشا» یعنی «سرزمین میانه» نام‌داشت، «بنگال» هم «وانگا» نامیده میشد.

یك واقعیت جالب توجه دیگرهم هست که ممکن است میل داشته باشی بدانی. اگر به نقشهٔ هند نگاه کنی وقسمتی را که «آریاوارتا» نامیده میشد ودرفاصلهٔ میان کوههای هیمالایا درشمال و کوههای «ویندهیا» درمرکزهند قرارداشته بنظر آوری می‌بینی که مجموع این ناحیه به‌یك هلال

۱ــ مثل شاهنامهٔ فردوسی درزبان فارسی.

۲ــ به‌حاشیه صفحهٔ ٤۹ رجوع‌شود.

آیا چه کسانی جز مردمی بسیار بزرگ و دانشمند میتوانستند چنین کتابهائی بنویسند؟ هر چند که این کتابها در زمانهای بسیار قدیم و هزاران سال پیش از این نوشته شده اند امروز هم در هند زنده هستند و هر کودک هندی داستانها و اشعار آنهارا میداند و هر فرد هندی تحت تاثیر و نفوذ آنها قرار دارد.

پایان

«راماچاریتیامانا» میباشد که بطور خلاصه آنرا «رامایانا» میگویند در «رامایانا» برای ما شرح داده شده است که در نواحی جنوب هند میمونها به «راما» کمك کرده‌اند و نام قهرمان میمونها «هانومان» بود. احتمال دارد که داستان «رامایانا» درواقع داستان جنگهای آریائیها با مردمان جنوب‌هندبوده است که رئیس ایشان «راوانا» نام داشته‌است. ممکن است که میمونهائی هم که بایشان اشاره شده‌است اهالی بومی سیاه پوستی بوده‌اند که درجنوب هندزندگی میکرده‌اند.

کتاب «رامایانا» از داستانهای زیبا و لطیف پراست اما نمیتوانم دراینجا بتمام آنها اشاره کنم. تو باید خودت آنهارا بخوانی.۱

کتاب «مهابهاراتا» خیلی بعداز«رامایانا» نوشته‌شده است و کتاب خیلی بزرگتریست.

این کتاب شرح جنگهای آریائیها با دراویدی ها نیست بلکه داستان جنگهائیست که میان خود آریائیها روی داده است. اماصرفنظر ازموضوع جنگها این کتاب بسیارزیبا وعالیست که افکاربلند وداستانهای بسیارنجیبانه‌وانسانی درآن وجوددارد. علاوه براینهااین کتاب‌ازآنجهت برای همهٔ ما هندیها عزیز است که شامل منظومهٔ بزرگ و گرامی «بهگودگیتا»۲ نیز میباشدکه جواهر گرانبهائی برای ماست.

اینها کتابهائی هستندکه‌هزاران‌سال پیش‌درهند نوشته‌شده‌اند.

۱ـ داستانهای این کتاب بداستانهای کتاب شاهنامه‌ماوشرح جنگهای‌ایرانیان باتورانیان وقهرمانیهای رستم و نظایر آنها شباهت زیاد دارد.

۲ـ «بهگودگیتا» مجموعه‌ئی ازمتنی سرودهای مقدس ودعاهای‌هندوهاست

JAWAHARLAL NEHRU

LETTERS

From a Father to his Daughter

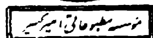
Translated from English into Persian

by:

Mahmoud TAFAZZOLI

Published by:





Amir Kabir

PRINTED IN IRAN

Teheran 1957